

جوان از نظر عقل و احساسات

(جلد دوم)

نویسنده : آیت الله محمد تقی فلسفی (ره)

تذکر این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهم السلام
بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده
است.

به نام خدا

کتابی که اکنون به عنوان گفتار فلسفی درباره جوان از نظر عقل و احساسات تقدیم خوانندگان عزیز می شود شامل قسمتی از سخنرانیهای خطیب نامی معاصر و دانشمند معظم جناب آقای محمد تقی فلسفی واعظ مشهور می باشد که در دو مجلد تنظیم شده است . بخش اول آن ، که کتاب حاضر است ، مشتمل بر پانزده فصل می باشد.

کسانی که به بیانات شیوا و رسای معظم له آشنائی دارند می دانند که این گوینده توانا مطالب علمی و مشکل را با بیانی ساده و نافذ و قابل فهم عموم ایراد نموده و هر کس به فراخور ذوق خود از هر طبقه و مرتبه ای که باشد از آن استفاده می کند.

آموزش ، پرورش و تربیت جوان ، که موضوع بحث این کتاب است از مسائل مهم و مورد توجه روانشناسان و مربیان تعلیم و تربیت می باشد و درباره آن کتابهای بیشماری نوشته اند. اسلام نیز به این امر توجه کامل داشته و در قرآن کریم و احادیث ، پیرامون معاد مطالب بسیاری به مسلمین گفته شده است . در گفتارهای این کتاب ، معظم له ، درباره مسایل مربوط به تمایلات ، احساسات و عقل جوانان بحث می نماید و با استفاده از نظریه های آنان و انتقاد از بعضی از مکاتب ، حقایق نهفته را آشکار و برتری اسلام را از لحاظ علمی روشن می نماید.

در این گفتارها از آیات و احادیث مربوطه با اسلوب تازه ای ضمن بحثهای متنوع استفاده شده و نیز مقالات علمی و نظریه های دانشمندان غرب به مناسبت عینا نقل گردیده است .

دفتر نشر فرهنگ اسلامی ، پس از کسب موافقت معظم له ، به منظور آشنایی بیشتر عموم مردم با مبانی اسلام ، با تاءییدات خداوند متعال تصمیم به چاپ مجموعه آثار ایشان گرفت تا پس از چاپ ، با بهای مناسب در اختیار علاقه مندان قرار گیرد.

پاییز 1377

دفتر نشر فرهنگ اسلامی

جوان و احراز شخصیت

قال الله العظيم في كتابه : ... (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا)⁽²⁾.

جوانان ، شیفته اظهار وجود و دلباخته ابراز لیاقت و شایستگی هستند. برای جوانان ، اثبات شخصیت اجتماعی ، یکی از مطبوع ترین لذایذ روحانی است و برای نیل به آن ، از هیچ مجاهده و کوششی شانه خالی نمی کنند.

جوانی که برای اولین بار در یکی از مؤسسات ملی یا ادارات دولتی شغلی به دست می آورد و مسئولیتی را به عهده می گیرد، بسیار خوشحال و مسرور است ، زیرا احساس می کند که جامعه او را به عضویت خود پذیرفته و شخصیتش مورد توجه قرار گرفته است . اولین پولی که از راه فعالیت شخصی خود به دست می آورد، هر قدر هم ناچیز و کم باشد، در نظرش بسیار عزیز و گران بهاست و آن را با چندین برابر پولی که به رایگان از پدر خود می گیرد، قابل مقایسه نمی داند، زیرا آنها پول ، سند شخصیت و دلیل لیاقت و شایستگی اوست

پسر جوانی که بعد از مرگ پدر خود مسئولیت خانواده را به عهده می گیرد و زندگی مادر و اطفال خردسال او را اداره می کند، در خود احساس سربلندی و افتخار می نماید. او برای تاءمین مخارج آن ها با تمام قدرت می کوشد و به همه مشکلات تن می دهد و در باطن دلخوش و مسرور است ، زیرا از این راه می تواند مراتب لیاقت و شایستگی خویش را آشکار کند و شخصیت خود را در جامعه اثبات نماید. بر عکس ، جوانی که نمی تواند با مردم به درستی پیامیزد و عضو مفید و مقبول جامعه باشد، جوانی که قادر نیست عرض وجود و اثبات شخصیت کند، همواره متاثر و افسرده خاطر است و از محرومیت خود رنج می

برد. خلاصه ، احراز شخصیت و حسن سازگاری با اجتماع ، یکی از تمایلات درونی نسل جوان و از ارکان اساسی زندگی اجتماعی است .

در کتاب های روانی ، مسئله شخصیت از جهات مختلف مورد بررسی و تحقیق دانشمندان قرار گرفته و درباره معنی شخصیت ، منشاء شخصیت ، سنجش شخصیت ، پریشانی شخصیت ، رشد شخصیت ، و مطالب دیگری مربوط به شخصیت ، بحث و گفت و گو کرده اند. برای آن که جوانان تا اندازه ای از این موضوع اساسی آگاه شوند و به جهات مختلف آن توجه نمایند، برای آن که راه احراز شخصیت را بشناسند و تا جایی که ممکن است خویشان را به شایستگی بسازند، به اختصار پیرامون آن بحث می کنیم .

شخصیت چیست

می دانیم با آن که همه مردم انسان اند و در ساختمان جسم و جان و صفات نوعی ، شبیه یکدیگرند، با این حال ، از جهت خصوصیات طبیعی و تربیتی با یکدیگر متفاوت اند و هر انسان من حیث المجموع وضعی مخصوص به خود دارد.

هوش ، حافظه ، سرعت انتقال ، قدرت درک ، حساسیت بدن ، عکس العمل عضلانی و دیگر صفات طبیعی مردم نسبت به یکدیگر یکسان نیست و هر فردی دارای کیفیت اختصاصی است . همچنین ، مردم از جهت بردباری ، تندخویی ، عفو و اغماض ، انتقام جویی ، مهربانی ، کینه توزی ، فروتنی ، خودپسندی ، خوشرویی و دیگر صفات اخلاقی با یکدیگر متفاوت اند و هر فردی دارای خلیات مخصوص به خویشتن است .

شخصیت در نظر روان شناسان عبارت از وحدت مخصوصی است که از مجموعه صفات طبیعی و اکتسابی بالنسبه ثابت هر فردی به وجود می آید و او را در سازش های عمومی و برخوردهای اجتماعی ، از سایر افراد متمایز می سازد.

«شخصیت ، تالیف و توحید ساختمانی و نوع رفتار و علاقه ها و وضع روانی نفسانی و استعدادها و توانش های فرد است که به خصوص ، از لحاظ سازگاری با اوضاع اجتماعی در نظر گرفته شود.»⁽⁴⁾

«وی ، شخصیت را عبارت از مظهر عادات و رفتار و خوی آدمی می داند که چگونگی تطبیق او را با محیطش معین می کند.»⁽⁶⁾

«مسئله بی همتایی شخصیت را باید به نحو روشن تری تبیین کرد. مسلم است که فرد در همه چیز بی همتا نیست. کلاک هون و موری و شنایدر خاطر نشان می سازند که از برخی جهات، هر فرد؛

1 - به همه مردم شبیه است؛

2 - به بعضی از مردم شبیه است؛

3 - به هیچ کس شبیه نیست.

«فرد از لحاظ واکنش های خود، که معلول وراثت حیاتی و مشترک میان نوع انسان است، و نیز از جنبه های عمومی حیات اجتماعی، شبیه به همه افراد دیگر است. در موردی که به گروه فرهنگی واحد تعلق دارد و در جامعه نقش واحدی را ایفا می کند و شاید از جهت این که ساختمان بدنی مشابهی را به ارث برده است به برخی از افراد شبیه است، و چون تجارب گذشته او درست همان تجارب دیگران نیست، بنابراین در نوع خود بی همتاست.»⁽⁸⁾

«منظور از شخصیت، وحدتی است که از صفات ظاهری و انگیزه های نهانی به وجود آمده است و ما از همه صفات مختلف فرد، آن صفات را جزء شخصیت او می شماریم که نوعی پایداری داشته باشد. اگر شخصی عادتاً آرام است و گاهی برانگیخته می شود، آرامی، صفت شخصیت اوست نه انگیزش پذیری.»⁽¹⁰⁾

علی عليه السلام فرموده است: خشونت و تندخویی، خود نوعی از دیوانگی است، زیرا تندخو پس از تسکین خاطر و به خود آمدن پشیمان می شود. اگر کسی پس از تندی و برانگیختگی پشیمان نشد، جنونش ثابت و پابرجاست.

«از شخصیت، تعریف های فراوانی شده است و این کلمه را به طرق گوناگون به کار برده اند.

ژ. و. آلپورت ، در عرف عام ، پنجاه معنی برای شخص و شخصیت پیدا کرده است. (12)

از حضرت سجاد علیه السلام حدیث شده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در آخر خطبه خود فرمود: خبر و سعادت برای کسی است که اخلاقش پسندیده و خویش پاک باشد، باطنش نیکو و ظاهرش خوب باشد، مازاد اموال خود را انفاق کند و از ادای سخنان زائد امساک نماید و با همه مردم به عدل و انصاف رفتار کند.

عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال امیر المومنین علیه السلام: المؤمن ماء لوف و لا خیر لمن لا یاءلف و لا یؤلف. (14)

امام صادق علیه السلام به عنبسه بن عابد فرمود: بعد از فرایض دینی ، هیچ یک از اعمال مرد با ایمان در پیشگاه الهی محبوب تر از آن نیست که با تمام مردم به گشاده رویی و حسن خلق برخورد نماید.

قال علی علیه السلام: اعجز الناس من عجز عن اكتساب الاخوان و اعجز منه من ضیع من ظفر به منهم. (16)

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: مرد با ایمان در برابر طوفان حوادث ، مانند خوشه رسیده است که وقتی باد می وزد روی زمین خم می شود و چون باد ایستاد دوباره به پا می ایستد و با این روش ، خویشتن را با وقایع تطبیق می دهد و از شر حوادث مصون می ماند، ولی کافر تیره عقل ، مانند درخت صنوبر، ندانسته و نا به جا در مقابل طوفان مقاومت می کند و سرانجام بر اثر فشار ریشه کن می شود.

«آدم سالم» که قدرت نرمش و برگشت به حال عادی دارد، هر شکستی را تحمل می کند. به پا می خیزد و کوشش را از سر می گیرد و چون چندین تیر در ترکش دارد، اگر راهی بسته شد، به راه دیگری می رود و هدف دیگری

انتخاب می کند. در صورتی که روح ناسالم، جز یک هدف و یک راه در دنیا نمی بیند و اگر اشکالی در آن راه پیدا شد، در می ماند و از امید دست بر می دارد.

هر چه انسانی بیشتر از قدرت نرمش برخوردار باشد، کمتر از شکست می ترسد و میدان موفقیت را بهتر قبضه می کند و آن را جولانگاه آرزو و استعداد و همت خود قرار می دهد و هر چه از این قدرت محروم باشد، زودتر از عرصه مبارزه به در می رود و خود را به درد ناکامی می سپارد.⁽¹⁸⁾

برای آن که صفات ناشی از وراثت و تربیت به خوبی شناخته شده و از یکدیگر متمایز گردند، برای آن که نقش این دو در ساختن شخصیت افراد و سازگاری با محیط واضح شود، لازم است پیرامون هر یک جداگانه بحث و گفت و گو نماییم.

صفات موروثی، فرزندان بشر، به طور طبیعی متفاوت آفریده شده اند و هر یک از آنها صفات مخصوصی را از پدران و مادران خود ارث برده اند. عقل، هوش، حافظه، ذوق، قریحه، تناسب اندام، زیبایی صورت، آهنگ گرم، قیافه جذاب و سایر صفات طبیعی افراد با یکدیگر متفاوت است و هر یک از این صفات، در برخوردهای اجتماعی و سازگاری با محیط، و خلاصه در ساختن شخصیت آدمی سهم مستقل و مؤثری دارد.

«کودکی که سطح هوشش پایین تر از همسالان یا همکلاسانش باشد، همواره خود را در میان آنها بیگانه می پندارد. در فعالیت های گوناگون نمی تواند با آنها هماهنگ باشد و به علت اختلاف میلی که با آنها دارد، از سازش با ایشان عاجز می شود و در نتیجه خود را حقیر می داند و شخصیت او با احساس حقارت مشخص می شود.»⁽²⁰⁾

«بر اثر داشتن ساختمان بدنی خاصی ، ممکن است دیگران به نحو مخصوصی با ما برخورد کنند و برخورد آنها در شخصیت ما مؤثر شود. مثلاً ممکن است کسی که ساختمان تن قوی و قد بلند دارد، از طرف دیگران مورد توجه قرار گیرد و به او تعرض کمتر شود و در نتیجه چنین شخصی دارای اعتماد به نفس و خوش خویی گردد. بر عکس ، کسی که بدن ناقص یا فوق العاده نحیف دارد، چون مورد بی اعتنائی یا تعرض دیگران قرار می گیرد، دارای شخصیتی متعرض یا تلخ شود. به عبارت دیگر، ممکن است ساختمان تن ما مستقیماً در شخصیت ما مؤثر نباشد، لکن طرز برخورد مردم دیگر با ما ممکن است در ما تاءثیر فراوان داشته باشد.»⁽²²⁾

رسول اکرم ﷺ به فرزندان عبدالمطلب فرمود: شما نمی توانید با ثروت و سرمایه های خود محیط وسیع پرمهری را به وجود آورید که همه مردم را در بر گیرد و دل‌های آنان را به شما متوجه سازد. پس با روی بشاش و چهره گشاده با آنان برخورد نمایید و بدین وسیله محبتشان را جلب کنید.

بعضی از افراد با روی گشاده و قیافه بشاش آفریده شده اند و این حالت مطبوع ، که یکی از صفات شخصیت در حسن سازگاری با محیط است ، در چهره آنان خوانده می شود. این گروه ، بدون زحمت خودسازی ، دارای رخساره گیرا و نافذند و خوشرویی و بشاشت با سرشتشان آمیخته شده است . اینان در حال طبیعی نمی توانند عبوس و تلخ رو باشند و قادر نیستند با سیمای نامطبوع و ملال آور در مقابل دیگران ظاهر شوند. به عبارت کوتاه تر، گشاده رویی و بشاشت ، که از صفات شخصیت و یکی از عوامل نفوذ اجتماعی است ، خود به خود در آنها وجود دارد.

بر عکس، کسانی که با چهره عادی و غیر بشاش و یا تلخ و نامطبوع آفریده شده اند، باید برای نیل به گشاده رویی و بشاشت مجاهده کنند و از راه تمرین و ممارست، این صفت پسندیده را در سیمای خود به وجود آورند تا در برخوردهای اجتماعی و سازگاری با محیط، کامیاب و موفق گردند.

واضح است که بشاشت رخسار یا گرمی گفتار و خلاصه هر یک از خلیات پسندیده شخصیت، اگر فطری و طبیعی باشد، زودتر به نتیجه می رسد و صاحبش آسان تر به احراز شخصیت و سازش با محیط اجتماعی خود موفق می گردد، ولی این قبیل صفات، فاقد ارزش تربیتی است و دارنده آن استحقاق پاداش اخلاقی ندارد، زیرا در راه به دست آوردن آن زحمتی نکشیده و مجاهده ای نکرده است.

عن اسحق بن عمار، عن ابی عبدالله علیه السلام قال: ان الخلق منیحة یمنحها الله عزوجل خلخه، فمنه سحیة و منه نية. فقلت فایتهما افضل؟ فقال صاحب السحیة و هو مجبول لا یمستطیع غیره و صاحب النیة یصبر علی الطاعة تصیرا فهو افضلهما.

پسرانی که دارای بدن متناسب هستند، معمولاً شخصیت متعادل دارند. بر عکس پسرانی که از لحاظ بدنی ناقص می باشند، برای جبران این نقص، به بعض رفتارهای ناپسندیده متوسل می شوند که آنها را از سازگاری درست باز می دارد و این از دست دادن پذیرش اجتماعی، تاءثیر نامطلوبی در رشد و تکامل شخصیت او دارد.⁽²⁵⁾

بدون تردید، مربیان لایق و دلسوز در احیای شخصیت و تقویت اراده این قبیل افراد، نقش مؤثری دارند و می توانند با سخنان حکیمانه و نافذ خود،

شکست های روحی و تاءلمات درونی آنان را جبران نمایند و با دلگرمی و امیدواری ، برای سازش های اجتماعی مجهزشان سازند.

یونس بن عمار از صحابه امام صادق علیه السلام بود. زمانی دچار بیماری برص شد و لکه های سفیدی در صورتش آشکار گردید. این عارضه باعث ملال و آزدگی خاطرش گردید، به علاوه ، ارزش شخصیت اجتماعی وی را تنزل داد. کسانی درباره اش می گفتند اگر دین حق به او نیازی می داشت و وجودش منشاء اثری می بود، به چنین بلیه ای دچار نمی شد. ناچار به محضر مربی بشر، امام صادق علیه السلام ، شرفیاب شد و گفته های ملال آور مردم را شرح داد.

فقال علیه السلام : لقد كان مؤ من ال فرعون مكنع الاصابع فكان يقول هكذا و يمد يديه و يقول يا قوم اتبعوا المرسلين .⁽²⁷⁾

«کسی که هوش برتر دارد، در سازش های اجتماعی با مشکلات زیاد و ناکامی ها مواجه خواهد شد و برای ارضای امیالش ، به رفتارهای ناپسندیده ای از قبیل رفتار منفی ، تعصب ، مغالطه ، گوشه گیری ، غرور و خودپسندی و خود را از دیگران بی نیاز داشتن دست می زند.»⁽²⁹⁾

قال علی علیه السلام : من زرع العدوان حصد الخسران .⁽³¹⁾

امام صادق علیه السلام فرموده است : کسی که بذر دشمنی و عداوت در دل مردم بکارد، سرانجام کشته خود را درو خواهد کرد.

عقل و هوش سرشار ابن مقفع ، نه تنها در ساختن شخصیت و حسن سازگاری او با اجتماع مفید واقع نشد، بلکه در وی اثر نامطلوبی گذارد و به علت خودپسندی و بلند پروازی دیگران را مورد تحقیر و اهانت قرار داد و سرانجام در سنین جوانی با وضع سخت و .رنج آوری چراغ زندگی اش خاموش شد.

نتیجه آن که خصایص موروثی هر جوانی ، در ساختن شخصیت و کیفیت سازش های اجتماعی وی اثر عمیق دارد، و منشاء یک قسمت از صفات شخصیت اجتماعی جوانان ، وضع ساختمان طبیعی عقل و جسم آنان است . اگر آن صفات معتدل و در حدود طبیعی باشد، جوان به آسانی شخصیت خود را احراز می کند و اگر صفات طبیعی اش بر اثر عیوب و نقایص ، دون حد عادی باشد یا بر اثر نبوغ و کمال ، فوق حد عادی باشد، جوان در اثبات شخصیت خود با مشکلات گوناگونی مواجه می گردد.

عامل دیگری که در ساختن شخصیت جوانان و تنظیم برخوردهای اجتماعی آنان اثر مستقیم دارد، محیط طبیعی و تربیتی مخصوصی است که در آن پرورش یافته اند. آب و هوا، سرما و گرما و همچنین پدر و مادر، مدرسه و اجتماع ، فقر یا غنای خانوادگی ، سلامت یا بیماری و خلاصه مجموعه عوامل طبیعی و اجتماعی محیط، منشاء تکوین یک قسمت از شخصیت جوانان است .

روش های خوب و بد و خلیقات پسندیده یا ناپسندی که جوانان از دوران کودکی در دامن پدر و مادر، در کودکانستان و دبستان ، در کوچه و بازار فرا گرفته اند و در ضمیرشان مستقر و ثابت شده است ، قسمتی از صفات شخصیت آنان را تشکیل می دهد.

«مردم شناسان ، به حق ، اهمیت چهار چوب فرهنگی و اجتماعی را در تکوین شخصیت تاءکید کرده اند. این که فردی اهل کدام ناحیه از کشور خویش است و در چه نوع خانواده ای بزرگ شده و پدر و مادر او، با او یا جدا می زیسته اند و او به چه نوع مدرسه ای رفته و با کدام دسته ای از کودکان معاشر بوده و چه دیده و چه شنیده است ، همه در ساختمان شخصیت او تاءثیر به سزا داشته اند. تاءثیر عوامل اجتماعی در کودک از آغاز تولد شروع می شود و این

تأثیر مادام که زنده است ادامه می یابد. مهم ترین عامل اجتماعی مؤثر در کودک ، ارتباطی است که بین او و پدر و مادرش برقرار می شود. اگر پدر و مادر کودک سختگیر و کم مهر باشند، کودک اغلب درون گرا می شود و از جهان واقعی به جهان خیالبافی پناه می برد و در آن جا، آن چه را که در زندگی عادی نیافته است ، جست و جو می کند. از طرف دیگر ممکن است پدر و مادر، محبت بیش از حد به کودک ابراز دارند و او را وادارند که پیوسته خودنمایی کند و بیش از آن چه واقعا هست ، برون گرا شود، و نیز ممکن است او را وادارند که برای اخذ هر گونه تصمیمی به آن ها اتکا نماید و در نتیجه وی را وابسته به دیگران بار آورند. بعضی از پدران و مادران ممکن است در خانواده ایجاد کشمکش و اختلاف کنند. این نوع عوامل همه در تکوین و تحول شخصیت کودک مؤثر است. ⁽³³⁾

امام باقر علیه السلام فرموده است : فرزندان بشر با صلاحیت اخلاقی پدران خود از خطر انحراف مصون می مانند.

برای آن که نقش محیط در تکوین شخصیت فرزندان تا اندازه ای واضح گردد و جوانان از چگونگی تأثیر خانواده و جامعه ، در ساختن صفات اجتماعی فرزندان آگاه شوند، به اختصار درباره بعضی از موارد توضیح داده می شود.

1 - مملکت به منزله یک خانواده بزرگ ، و خانواده به منزله یک کشور کوچک است . خانواده از مجموع افراد کوچک و بزرگ به وجود می آید و مملکت نیز از مجموع خانواده های بزرگ و کوچک تشکیل می شود و در واقع افراد، واحد خانواده ها و خانواده ها واحد اجتماع هستند.

طرز اداره مملکت و روش حکومت ها در محیط اجتماعی کشور، روی فکر پدران و مادران اثر می گذارد و شخصیت معنوی آنان به همان کیفیت پی ریزی می شود. والدین نیز خانواده را با طرز تفکر خود اداره می کنند و شخصیت فرزندان را به تناسب افکار خویش می سازند و در واقع اطفال تحت تاءثیر محیط خانواده و اجتماع اند و به همان کیفیت بار می آیند.

مونتسکیو می گوید:

«قوانین تربیت اولین قوانینی هستند که بر ما حکمفرمایی می کنند و از آن جایی که این قوانین ما را برای ملت بودن حاضر می کنند، هر خانواده به خصوص باید مطابق نقشه خانواده بزرگی که شامل همه خانواده هاست و نامش جامعه است، اداره شود.

اگر ملت به طور کلی دارای اصولی باشد، خانواده ها هم دارای همان اصول خواهند بود. بنابراین قوانین تربیت به اعتبار حکومت ها مختلف است .

در حکومت های مشروطه مبنی بر شرافت و در جمهوریت بر اساس تقوا و در حکومت استبدادی بر اصول ترس و اطاعت استوار خواهد بود.»⁽³⁵⁾

گرچه محیط محدود خانواده و محیط وسیع اجتماع، هر دو در ایجاد صفات اجتماعی و ساختن شخصیت آدمی مؤثرند، ولی تاءثیر محیط اجتماعی و کیفیت حکومت زمامداران در تکوین شخصیت و طرز سازش افراد با اجتماع به مراتب بیش از محیط محدود خانواده و تاءثیر پدران و مادران است .

قال علی علیه السلام : الناس بامرائهم اشبه منهم بآبائهم .⁽³⁷⁾

از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت شده است که فرمود: خوشبخت ، انسان با ایمانی است که برای گذران زندگی درآمد کافی داشته باشد.

«وضع مالی و اجتماعی خانواده نیز به طور مستقیم یا غیر مستقیم در رشد و تکامل شخصیت کودک مؤثر است. کودکی که تمام وسایل زندگی و ارضای امیالش فراهم است، در سازش های اجتماعی کمتر دچار اشکال می شود و در نتیجه رشد شخصیت خوبی خواهد داشت، ولی کودکی که از این نعمت محروم است، همواره خود را حقیر و ناقص می پندارد.»⁽³⁹⁾

علی علیه السلام فرموده است: فقر و تهی دستی، انسان باهوش را در بیان دلیل خود لال می کند و انسان کم بضاعت در شهر خود تنها و غریب است.

و عنه علیه السلام: ان الفقر منقصة للدين، مدهشة للعقل، داعية للمقت.⁽⁴¹⁾

«سازمان همکاری ملی دانشجویان در جزوه مستدلی اعلام کرده است که از صد هزار دانشجو، هزار نفر مبتلا به بیماری روحی هستند. کوی دانشگاه و رستوران های دانشجویی یک نوع زندان سربسته است. اینان همیشه حالت نیمه وابستگی اقتصادی دارند. یعنی همیشه به انتظار پول پدران و مادران و چک های خانوادگی هستند تا پول جیبشان تاءمین شود و به همین دلیل، با آن که فرهنگ کافی دارند، نیروی دماغیشان به اندازه جوانان همسن و سالی که شخصا پول توی جیب در می آورند، رشد نمی کند. در نظر جوانان روزگار ما، پول مظهر استقلال است.»⁽⁴³⁾

آدمی به سرکشی و طغیان می گراید وقتی خود را غنی و بی نیاز می بیند.

قال علی علیه السلام: المال مادة الشهوات.

3 - عامل دیگری که در ساختن شخصیت فرزندان اثر بسیار عمیق دارد، خوی و خلق والدین و مربیان و افراد اجتماع است. خشونت یا ملایمت، تندخویی یا مهربانی، حسن معاشرت یا سوء برخورد، شجاعت یا جبن، سخاوت یا بخل، تواضع یا تکبر، عزت نفس یا تملق و خلاصه کلیه صفات اخلاقی پدران و مادران در ضمیر فرزندان نفوذ می کند و در ساختن شخصیت و طرز سازگاری آنان با محیط اجتماعی مؤثر است. همچنین، روش های اخلاقی مدیر و ناظم و معلم و شاگردان در محیط مدرسه و نیز گفتار و رفتار زن و مرد، پیر و جوان و کلیه طبقات مردم در اجتماع، روی صفات اخلاقی دانش آموزان و تکوین شخصیت آنان اثر دارد و خلاصه، محیط، به معنای وسیع خود، که شامل خانه و مدرسه و اجتماع است، منشاء تکوین یک قسمت مهم از شخصیت آدمی است و بسیاری از کامروایی ها و ناکامی ها، پیروزی و شکست های مردم در سازش های اجتماعی، از صفات اکتسابی محیط خانوادگی و تربیتی و اجتماعی آنان سرچشمه می گیرد.

کسانی که در پرتو تربیت های صحیح والدین و مربیان دانای خود، با ایمان و درستکار، متواضع و مهربان، گشاده رو و خوش برخورد و خلاصه با سجایای اخلاقی پرورش یافته و با صفات پسندیده بار آمده اند، دارای شخصیت شایسته اجتماعی هستند. اینان در بین مردم همواره محبوب و مورد احترام اند و در سازش های اجتماعی و برخوردهای عمومی غالباً موفق و کامروا خواهند بود.

(إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا).⁽⁴⁶⁾

امام باقر علیه السلام فرموده است: بشاشت و گشاده رویی در برخوردهای اجتماعی، مایه جلب محبت مردم و قرب به خداوند است.

قال الصادق علیه السلام: التواضع اصل كل شرف نفيس و مرتبة رفيعة.⁽⁴⁸⁾

علی علیه السلام فرموده : کسی که در آمیزش با مردم از در الفت و محبت وارد شود، مردم دوستدار وی خواهند بود.

عن ابی عبدالله علیه السلام : من کان رفیقاً فی امره نال ما یرید من الناس .⁽⁵⁰⁾
آنان که بدکاری را پیشه خود ساخته اند، همانند اعمال ناروای خود، به بدی مجازات می شوند و پیوسته با خواری و رسوایی ، هم آغوش خواهند بود.

عن ابی جعفر علیه السلام : عبوس الوجه و سوء البشر مکسبة للمقت و بعد من الله
⁽⁵²⁾

علی علیه السلام فرموده : کسی که از خود راضی و خویشتن پسند باشد، غضب کننده به وی بسیار خواهد بود.

عن علی علیه السلام : من غلب علیه الحرص عظمت ذلته .⁽⁵⁴⁾

شخصیت اجتماعی و صفات اخلاقی

شخصیت اجتماعی و صفات اخلاقی فرزندان بشر، مانند عضلات و اعضای داخلی بدن آنها، از روزهای اول ولادت پیوسته در مسیر رشد و تکامل است. هر یک از عوامل طبیعی و شرایط تربیتی، به نوبه خود، سهمی در پرورش صفات اخلاقی و رشد شخصیت کودکان دارد و تدریجا خلق و خوی آنان را برای آمیزش های اجتماعی و سازش با محیط پی ریزی می کند.

وظیفه والدین و مربیان است که همواره ناظر کودکان باشند و آنان را با صفات پسندیده و شخصیت شایسته پرورش دهند. همچنین وظیفه جوانان و بزرگسالان که خود شخصا مراقب خلق و خوی خویش باشند و هرگاه به صفت ناپسندی آلوده شدند، فوراً آن را اصلاح نمایند.

یقین بدانید که شخصیت شما از روز تولد در حال رشد و پرورش بوده و پیوسته در این حال خواهد بود. بنابراین ممکن است آن را در راه راست و به نفع سعادت خود وادارید، به شرط آن که با خود راستگو و صدیق باشید، یعنی تقایص و شکست های خود را بی خجالت و پرده پوشی رو به رو بگذارید و هیچ یک را نادیده نگیرید، زیرا عیب و نقص وقتی مایه شرمندگی است که در صدد اصلاح آن نباشیم و نامرادی وقتی موجب ملال می شود که آن را درس عبرت قرار ندهیم. ای بسا شکست و ناکامی که مایه فتح و سعادت گشته و چه بسا عیب و نقص که به نیروی همت، شخص را به اوج کمال رسانیده است.»

(56)

زندگی روانی شیرخواران در نظر دانشمندان بسیار پیچیده و مبهم است و درباره آن عقاید مختلفی ابراز شده و می شود. بعضی از روانشناسان عقیده دارند که نوزادان دارای شخصیت معنوی و روانی نیستند و تنها در ماه های اول

ولادت یک سلسله اعمال انعکاسی از خود نشان می دهند و آغاز شخصیتشان از زمانی است که خود را در میان افراد دیگر احساس می کنند و خصوصیات اخلاقی و روانی خویش را بروز می دهند. بعضی عقیده دارند که نوزادان از همان اوان ولادت دارای شخصیت معنوی پنهانی هستند که بر اثر نداشتن وسایل لازم نمی توانند آن را ابراز نمایند.

«یکی از نکات اساسی که روان پزشکی جدید را از روان پزشکی دوره های پیشین جدا و مشخص می نماید، پی بردن به وجود یک شخصیت واقعی مستور و مخفی است که تظاهر خارجی نداشته و در شیرخواران و اطفال کوچک ، حتی در مواردی که شعور روشن ظاهرا فعالیتت ندارد خودنمایی می کند. این موضوع توجه ما را به راز شخصیت باطنی ، که به وسیله باروک ، در کتاب روان پزشکی اخلاقی ، تجربی ، فردی و اجتماعی عنوان شده ، جلب می کند. باروک این شخصیت را به طریق زیر تعریف کرده است :

وقتی یک بیمار روانی را در نظر بگیریم و واکنش های او را مورد مطالعه قرار دهیم ، بعد از مدتی متوجه می شویم که ورای حرکاتی غیر طبیعی و وضع عجیب و غریب او، یک انسان واقعی که حس می کند، رنج می کشد، قضاوت می کند و مثل افراد سالم عکس العمل نشان می دهد، وجود دارد. منتهی این اعمال او مخفی و مستور بوده و به طور غیر مستقیم و اسرارآمیز تجلی می نماید. منشاء این تظاهرات ، همان است که باروک از آن تحت عنوان شخصیت عمیق و نهانی نام می برد.

در نوزادان که از بیشتر جهات ، مخصوصا از نقطه نظر فیزیولوژیک ، شباهت زیادی به مجانین دارند، با وجود نبودن تکلم و تظاهرات مشخص ، واکنش هایی که مبین اعمال و عکس العمل های دفاعی و امیال و کشمکش های

هیجانی هستند، وجود شخصیتی را که هنوز توسعه نداشته و فاقد وسایل کافی برای خودنمایی است، به ثبوت می‌رساند. وسایل لازم جهت بروز شخصیت در مجانبین بر اثر بیماری دچار وقفه گردیده، ولی در شیرخواران هنوز رشد و توسعه کافی پیدا نکرده است.» (58)

در خلال دوره دوم کودکی، شرایط زندگی طفل تدریجا دگرگون می‌گردد و با اوضاع و احوال تازه ای مواجه می‌شود. در این دوره است که کودک بر اثر رشد قوای مادی و معنوی، درک و فهمش قوی تر و احساسات و عواطفش بیدارتر می‌شود، اندامش پیوسته نیرومندتر می‌گردد و شعاع فعالیتش گسترش می‌یابد، به شخصیت خود اطمینان بیشتری پیدا می‌کند و بر اعتماد به نفس و استقلالش افزوده می‌شود.

در این دوره است که کودک از محیط خانواده قدم بیرون می‌گذارد و راه کودکستان و سپس دبستان را در پیش می‌گیرد. چهره های تازه ای می‌بیند و با اشخاص ناشناسی آشنا می‌شود. محیط کودکستان و دبستان، خلق و خوی کودکان، رفتار و گفتار مربیان و آموزگاران و خلاصه تمام آن چه را که می‌بیند و می‌شنود، در روانش اثر می‌گذارد و باعث رشد صحیح یا ناصحیح شخصیتش می‌گردد.

در این دوره است که روش های منصفانه و محبت های به موقع والدین و تشویق های به جای مربیان، باعث شکفته شدن استعداد های درونی کودک و رشد صحیح شخصیت وی می‌شود و بر عکس، بی‌مهری یا محبت نابه‌جا، تشویق یا توبیخ بی‌مورد و همچنین زورگویی و رفتار ظالمانه والدین و مربی، باعث سرکوب شدن استعداد های درونی و پدید آمدن عقده های روانی و مایه شکست شخصیت وی می‌گردد.

در این دوره ، کودک نسبت به اعمال نیک و بد اطرافیان خود حساسیت خاصی دارد و عکس العمل های مختلفی از خود نشان می دهد. بدون تردید، رفتار ظالمانه یا منصفانه دیگران و همچنین اهانت یا تکریم آنان نسبت به کودک ، در تکوین خلق و خوی وی و در کیفیت رشد شخصیتش اثری بس عمیق دارد. با سپری شدن دوره دوم کودکی ، ایام سراسر بحران بلوغ فرا می رسد. کودک از آغاز دوازده سالگی تا پایان پانزده سالگی ، دوره سوم کودکی ، یعنی ایام نوجوانی را می گذراند. اثر این دوره طوفانی در تغییر اساسی خلق و خوی کودک و رشد شخصیت او به مراتب مهم تر از دوره اول و دوم است .

به عبارت دیگر، شخصیت اطفال ، گرچه از ایام شیرخوارگی تا پایان دوره دوم ، یعنی سنین قبل از بلوغ ، همواره در مسیر رشد و ترقی بوده و هر روز یک قدم پیشتر رفته است ، ولی با فرا رسیدن دوره سوم کودکی و تاءثیر عوامل بلوغ ، تحولات عمیقی در جسم و جان کودکان پدیدار می شود. خلق و خوی آنان با سرعت و شدت دگرگون می گردد و شخصیتشان به طور انقلابی و با وضع تازه تری رشد می کند و خلاصه کیفیت رشد شخصیت نوجوانان در دوران بلوغ ، قابل مقایسه با دوره های اول و دوم کودکی نیست .

«در پایان دومین دوره کودکی ، جسمی و روان متحمل انقلاب عمیق تازه ای می گردد که منجر به تشکیل شخصیت بالغ می شود و این مرحله را دوران بلوغ می نامند.

این دوره با تغییرات کلی در تمامی ارگانسیم همراه است و مخصوصا فعالیت غددی در این مرحله قابل توجه است که بالتیجه رشد اندام های تناسلی ، بزرگ شدن پستان ها، بروز نشانه و شاخص های جنسی ثانوی ، قد کشیدن و

غیره از آن ناشی می شود و به این ترتیب تغییرات مهم و زیادی در تمام ارگانسیم به وجود می آید.

از نقطه نظر عصبی ، این تحولات ، بیش از همه در حوزه اعمال روانی به وقوع می پیوندد و تغییرات روحی بلوغ بی اندازه پیچیده و مبهم است .⁽⁶⁰⁾

فعل و انفعال های بلوغ ، منشاء بزرگ ترین تحول طبیعی در جسم و جان نوجوان است . پدیده بلوغ مزاج نوبالغان را آشفته و طوفانی می کند و بر اثر آن تمایلاتی گوناگون و متضاد و خواهش هایی حاد و ناپایدار در نهادشان شکفته می شود. هر تمایلی آنان را به تصمیمی وامی دارد و به راهی سوق می دهد. طولی نمی کشد که تغییر عقیده می دهند و از مسیری که رفته اند برمی گردند، ولی همین تصمیم ها و تغییر عقیده ها، پیشروی ها و عقب نشینی ها، قدرت سنجش و تشخیص نوجوانان را تقویت می کند. به فکرشان نیرو می بخشد و بیش از پیش موجبات رشد شخصیتشان را فراهم می آورد.

«دوران سوم کودکی دوره ای است که در آن تکامل اخلاق با آرامش و بدون درخشش انجام می گیرد و فرد به تدریج خود را با محیط تطبیق می دهد. دوران بلوغ ، سال های هیجان و آشفتگی هستند که در آن تطبیق با محیط ناپایدار و مشکل می باشد.

شخصیت در این دوره ابتدا متغیر است و از صور چندی تشکیل یافته است که ظاهرا با شخص مورد گفت و گو و اوضاع اطراف وی متباین و متناقض به نظر می آیند، اما بالاخره همین متفاوت ساختمان آن را تکمیل می نمایند.

هرگاه خیال کنیم که این تلاش های تشکیل شخصیت ، مانند تردیدهای اولیه پیدایش غریزه جنسی ، بی اهمیت و بدون فردا می باشند، دچار خبط و اشتباه

شده ایم . بالعکس ، این ها علامت روشن تمایل شخصیت به سوی یک جهت و امتداد اساسی می باشند.»⁽⁶²⁾

تکوین اخلاق و صفات شخصیت نوبالغان و جوانان با طرز تفکر و درجه علاقه آنان نسبت به ارزش اشیاء، ارتباط مستقیم دارد و خوی و خلقشان متناسب با همان ارزشها ساخته می شود. به عبارت دیگر، جوانان اخلاق و صفات خود را با چیزهایی که در نظرشان ارزنده و مورد توجه است ، تطبیق می دهند و شخصیت خویش را با آن ها هماهنگ می سازند. بدیهی است هر چیزی که در فکر جوان ارزنده تر باشد، اثر آن در پی ریزی اخلاق و رشد شخصیتش بیشتر خواهد بود.

جوانی که علم و دین را بهترین و بزرگترین ارزش زندگی می داند، افکار و اخلاق خود را بر طبق آن دو تنظیم می کند. از پی علم و دین می رود و به صفاتی که متناسب با تحصیل دانش و فرا گرفتن دین است ، متصف می گردد. آن کس که ثروت و مال یا تجمل و خودآرایی و یا ورزش و اعمال قهرمانی را عالی ترین ارزش زندگی می داند، در راه نیل به آنها قدم برمی دارد و صفات اخلاقی خود را متناسب با هدف های خویش می سازد.

خداوند در قرآن شریف ارزش های زندگی را به کلمه زینت تعبیر فرموده و صریحا خاطر نشان کرده است که زینت های زمین را وسیله آزمایش و امتحان مردم قرار دادیم تا افراد نیکوکار و صحیح العمل شناخته شوند.

(إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِيَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا).⁽⁶⁴⁾

«در نتیجه ندای ارزشهای زندگی ، وضع آنها نسبت به شخصیت معین می شود و این ارزش ها در داخل وجود، دستگاه منظمی تولید می نماید. به این ترتیب ، به مفهوم اخلاقی شخص ، که شخصیت اجتماعی ، بیان خارجی آن می

باشد، و در عین حال تابع یک حقیقت بالاتری است، پی می بریم. «عن ابی عبدالله علیه السلام انه قال: من استوی یوماه فهو مغبون و من کان آخر یومیه خیرهما فهو مغبوط و من کان آخر یومیه شرهما فهو ملعون و من لم یر الزیادة فی نفسه فهو الی النقصان و من کان الی النقصان فالموت خیر له من الحیاء»⁽⁶⁷⁾

امام جواد از جدش علی علیه السلام حدیث کرده که فرموده است: معیار ارزش هر انسانی آن چیزی است که وی را نیکو می کند و به او حسن و جمال اجتماعی می بخشد.

جوانان موظف اند با کمک تعالیم الهی و مربیان لایق، ارزش های واقعی و ثمربخش زندگی را به درستی تشخیص دهند و در انتخاب آن ها کمال دقت را معمول دارند و بهترین ایام عمر را در راهی صرف کنند که سرانجام به آنان عز اجتماعی و سعادت انسانی عاید سازد.

بعضی از جوانان به گناه و ناپاکی دل می بندند و پاره ای از کارهای مضر و خطرناک را از اعمال ارزنده زندگی می پندارند، عمر شریف را در راه آن ها تباه می نمایند و به نکبت های آن آلوده می گردند. پس از آن که فرصت گران بهای جوانی و سرمایه عمر عزیز از دستشان رفت، به خطای خویش پی می برند و از کرده های خود پشیمان می شوند، ولی آن موقع خیلی دیر شده و ندامت سودی نخواهد داشت.

عن ابی جعفر علیه السلام قال: ما من نکبة یصیب العبد الا بذنب.⁽⁶⁹⁾
علی علیه السلام فرموده است: کسی که خویشتن را به کارهای غیر ضروری سرگرم کند، با این عمل، کارهای ضروری خود را ضایع و تباه نموده است.
سوم. حدود ارزشهای اخلاقی: نکته دیگری که در رشد صحیح شخصیت جوانان اهمیت بسیار دارد، شناختن اخلاق حمیده و تمیز آن از صفات ناپسند

است . مشکلی که در این راه وجود دارد این است که بعضی از خلیقات پسندیده و ناپسند به قدری با هم مشابه اند و در مجاورت یکدیگر قرار دارند که با مختصر غفلت ممکن است خلق خوب آدمی به خلق بد مبدل گردد. مثلا عزت نفس ، که از صفات عالیه شخصیت است ، اگر از حدش تجاوز نماید، تکبر مذموم خواهد شد و همچنین تواضع ، که از خلیقات حمیده است ، اگر از اندازه اش بگذرد، به تملق مذموم مبدل می شود.

قال ابو محمد العسكري عليه السلام : ان للسقاء مقدارا فان زاد عليه فهو سرف و للحرز مقدارا فان زاد عليه فهو جبن و للاقتصاد مقدارا فان زاد عليه فهو بخل و للشجاعة مقدارا فان زاد عليه فهو تهور⁽⁷¹⁾

در آیین مقدس اسلام توانایی و قدرت افراد و همچنین رغبت و نشاط آنان در ادای وظایف عبادی و انجام برنامه های تربیتی مورد کمال توجه قرار گرفته است . این مطلب ضمن آیات و روایات متعددی صریحا خاطر نشان شده است .
(لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا).⁽⁷³⁾

خداوند عالم در انجام مقررات دینی شما را در مضیقه و تنگنا قرار نداده است .

عن ابی عبدالله عليه السلام قال : لا تکرهوا الی انفسکم العبادة⁽⁷⁵⁾
رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده : از همه مردم برتر و بهتر در پرستش الهی کسی است که با عبادت خدا عشق ورزی کند، معانقه نماید، بندگی پروردگار را در دل دوست بدارد و با بدن انجام دهد.

نیمی از پیروزی و موفقیت جوانان در رشد شخصیت و نیل به سعادت ، به عهده مربیان لایق و مربوط به برنامه جامع و متناسبی است که برای آنها تنظیم

می کنند و نیم دیگر به عهده خود جوانان و مربوط به طرز عمل آنان در اجرای آن برنامه است .

وظیفه جوانان این است که در راه رسیدن به ارزش های زندگی و تئامین خوشبختی های مادی و معنوی ، از فرصت جوانی استفاده نمایند و نیروی خود را با اندازه گیری صحیح ، در انجام وظایف مقرر ، طبق برنامه تنظیم شده به کار اندازند و موجبات تعالی و رشد شخصیت خویش را از هر جهت فراهم آورند .

جوانان باید همواره به این نکته متوجه باشند که از نظر دینی و علمی ، هر نوع افراط و زیاده روی یا تفریط و مسامحه کاری ، به سعادت و خوشبختی آنان ضرر می زند و از پیروزی و نیل به کمال لایقشان باز می دارد .

برای جوانان محصل ، همان طور که سستی و تنبلی در انجام وظایف درسی مذموم و ناپسند است ، زیاده روی در کار و فرسوده کردن جسم و جان نیز مضر و زیان بخش است . برای جوان کاسب و کارگر ، همان طور که مسامحه و کوتاهی کردن در انجام کارهای محوله مایه عقب افتادگی و محرومیت است ، زیاده روی و حرص و طمع نیز مذموم و ناپسند است .

خلاصه ، جوانان در راه نیل به ارزش های مشروع زندگی باید مراعات اعتدال و اندازه گیری را بنمایند و از افراط یا تفریط بپرهیزند . عبادت به اندازه ، کار به اندازه ، استراحت به اندازه ، ورزش به اندازه و بالاخره همه چیز را با اندازه گیری صحیح انجام دهند .

اولیای گرامی اسلام ، در برنامه های تربیت خود ، به این نکته عنایت کامل داشته و پیروان خویش را در ادای تمام وظایف علمی ، عملی ، عبادی ، اقتصادی ، مادی و معنوی ، از زیاده روی و افراط و همچنین از مسامحه کاری

و تفریط بر حذر داشته اند. در این باره آیات و روایات بسیاری رسیده و تنها به ذکر دو روایت قناعت می شود.

عن ابی جعفر علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله : ان هذا الدین متین فاوغلوا فیه برفق . (77)

قال علی علیه السلام : التوانی مفتاح البؤس . (79)

خوددوستی شدید، که با فرارسیدن دوران بلوغ در نهاد نسل جوان بیدار می شود، یکی از سرمایه های پر ارزش انسان است . این خواهش طبیعی نقش مؤثری در پیشرفت های اجتماعی و تکوین خلق و خوی و رشد شخصیت جوانان دارد.

خوددوستی ، که از تمایلات طبیعی بشر است ، یکی از ضروری ترین عوامل زندگی و یکی از ارکان اساسی سعادت مادی و معنوی انسان است . آدمی با خوددوستی ، ملایمات زندگی را به خود جلب می کند و از منافرات آن دوری می جوید. خوددوستی باعث حفظ حیات و سلامت و مایه بقای فرد و اجتماع است .

خوددوستی اگر به اندازه باشد و به درستی رهبری شود و در مجاری صحیح به کار افتد، منشاء بزرگ ترین پیروزی ها و موفقیت هاست . این تمایل می تواند جوانان را به فرا گرفتن علم و دانش و فضل و کمال وادار کند و آنان را محبوب جامعه سازد. این تمایل می تواند جوانان را به صفات عالیله انسانی متصف سازد و سیمای اجتماعی آنان را با حسن اخلاقی بیاراید. خوددوستی ، محصل را به تحصیل ، بازرگان را به تجارت ، کارگر را به کار و کشاورز را به زراعت وامی دارد.

خلاصه ، خودشناسی صحیح و خوددوستی به اندازه است که جوانان را در راه های صعب العبور و پریپیچ و خم زندگی با نیرومندی و عشق و امید به پیش می راند و سرانجام آنان را به اوج عزت و عظمت می رساند.

«هر کس باید به قدر و اهمیت خویش پی برد و وجود خود را چنان که هست بپذیرد و محترم بشمارد، نه این که برای خود لیاقت و کمال و برتری و مزایای خاصی قائل باشد، بلکه خود را در جامعه عضوی مفید سازد و برای انجام دادن وظایف زندگی آماده نماید.

کسی که اعتماد به نفس دارد و به وجود خود احترام می گذارد، از خودخواهی و نخوت بری است و به جای آن که وقت گران بها را به فکر تقایص زندگی خویش بگذراند یا به خودستایی و تحقیر دیگران و بدگویی از غایبین و تمنای مدح و تعریف و تقاضای مزد و توجه بیشتر بپردازد، به کارهای مفید صرف می کند و این حالت در خوشبختی و رشد شخصیت و سلامت روح اهمیت بسیار دارد.»⁽⁸¹⁾

علی علیه السلام فرموده : خود پسندی مانع افزایش کمال معنوی و سد راه رشد انسانی است .

عن الصادق علیه السلام : من اعجب بنفسه و فعله فقد ضل عن منهج الرشده و ادعی ما لیس له .⁽⁸³⁾

امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است : از خود پسندی و خویشتن دوستی مفرط پرهیز کن که با این صفت ، تقایص خود را آشکار می کنی و دشمنی ها را ظاهر می سازی .

«علمای اخلاق حالت خودپرستی مفرط را یک نوع انحرافی می دانند که می تواند توسعه اخلاقی را بی حاصل سازد و هر گاه پایدار بماند و به طول انجامد،

صورت یک مرض روحی پیدا می کند. این حالت با یک نوع احساس غرور توأم است که در نتیجه افراط در تصور ارزش شخصی ایجاد می شود. این تکبر و غرور، به خصوص نزد طبایع تودار، بسیار دیده می شود.

صفت خودپرستی در تماس با دیگران یک نوع احساس غبطه و هم چشمی شدید، مخصوصاً در امور ورزشی تولید می نماید و شخص علاقه پیدا می کند که در هر مسابقه ای از حدود خود و دیگران تجاوز نماید. عقاید شخصی توسعه و نمو می یابد و مخصوصاً در نزد دخترکان تولید یک نوع نخوت مخصوص می نماید که منجر به ظاهر سازی و خودنمایی مفرط می گردد. این موضوع نشان می دهد که چقدر جوانان، برای شهرت خود نزد دیگران و تمجید از ایشان نزد مردم، ارزش قائل اند.»⁽⁸⁵⁾

جوانان اگر بخواهند از تمایل خود دوستی، که یکی از بزرگترین ارزش های زندگی است، به اندازه استفاده نمایند و به شایستگی موجبات رشد شخصیت خود را فراهم آورند، باید از آغاز دوران بلوغ، خود را در اختیار تعالیم الهی و برنامه های علمی و دینی آن قرار دهند. قدم به قدم وظایف ایمانی و اخلاقی خویش را بیاموزند و با علاقه مندی به کار بندند، باید از اول، با کمک مربیان لایق و شایسته و دلسوز، احساسات افراطی و عواطف تند خود را تعدیل نمایند و به خلیات پسندیده متخلق گردند.

جوانانی که از برنامه های دینی و علمی بی نصیب مانده اند و جوانانی که مربی لایق نداشته یا داشته، ولی به دستورشان عملاً بی اعتنا بوده اند، همواره در معرض انحراف های اخلاقی و بیماری های روانی قرار دارند و احساسات پر شور و حساب نشده جوانی، آنان را به پرتگاه های سقوط و تباهی سوق می

دهد. یکی از آن پرتگاه‌ها، که مایه بسیاری از بدبختی‌ها و تیره‌روزی‌هاست، خود دوستی مفرط یعنی خودپرستی است.

خودپرستی جوانان را کور و کر می‌کند و از درک حقیقت عاجزشان می‌سازد. جوانان خودپرست همواره به خویشتن متوجه‌اند و جز خود کسی را نمی‌بینند. خودپرستان متوقع‌اند که مردم از تشخیص غلط آنان پیروی کنند و مثل خودشان آن‌ها را بزرگ بشناسند و بزرگ‌ترین احترام را درباره آنان معمول دارند. اینان، برای آن که شخصیت کاذبشان در هم شکسته نشود و ارزش موهوم خود را همواره محفوظ نگاهدارند و برای آن که خود را از هر جهت شایسته و نیرومند معرفی کنند و هرگز در مقابل رقبای خویش اظهار ضعف و ناتوانی ننمایند، گاهی بر خلاف میل باطنی و عقیده قلبی خود به کارهای ناروا و احمقانه‌ای دست می‌زنند و احیانا گناهان بزرگی مرتکب می‌شوند و به جای احراز شخصیت بهتر و کسب آبرو و حیثیت بیشتر، ارزش موجود و آبروی به دست آمده را نیز از کف می‌دهند.

«شاختر می‌گوید: جوانی را می‌شناختم که از قمار نفرت داشت، ولی برای آن که در جمع رفقا مورد تحقیر و تمسخر نباشد و از دیگران در جوانی و بی‌باکی عقب‌نماند و رفقا را از دست ندهد، در مجلسشان حاضر می‌شد و شاید بی‌باکانه‌تر از همه بازی می‌کرد.

این نوع پیروی از جمعیت و ترس از مخالفت و تنها ماندن و احیانا سرزنش شنیدن، خواه در زندگی عادی یا اجتماعی، دلیل بر ناپختگی و سستی اخلاق است.»⁽⁸⁷⁾

نتیجه آن که خود دوستی و عشق به خویشتن، یکی از ارزش‌های زیبا و جالب در نظر جوانان است. اگر این علاقه و رغبت در حد اعتدال باشد و به

درستی رهبری شود، نتایج سودمندی در رشد شخصیت جوان دارد و می تواند سیمای اجتماعی او را با کمال و فضیلت بیاراید و اگر به افراط و زیاده روی بگراید و به صورت خودپرستی در آید، نتایج شومی به بار می آورد، جوان را منفور جامعه می سازد و شخصیتش را در هم می شکند و در بعضی از مواقع ممکن است منشاء مفسد خطرناک و غیرقابل جبران گردد.

یکی دیگر از اموری که در نظر جوانان بسیار ارزنده و زیبا جلوه می کند و توجه آنان را از هر جهت به خود معطوف می دارد، مسائل سیاسی است . جوانان با کنجکاوی و دقت فراوان اخبار سیاسی را در جراید می خوانند و به سخنان سیاستمداران ، با علاقه و رغبت گوش می دهند. درباره مطالب سیاسی بسیار فکر می کنند، آن ها را تجزیه و تحلیل می نمایند و پیرامون هر یک به بحث و انتقاد می پردازند.

مسائل سیاسی در نظر جوانان به قدری مطبوع و دلپذیر، ارزنده و مهم و محرک و پرهیجان است که در بعضی از مواقع چنان اوقات و افکار آنان را در اختیار خود می گیرد که گویی کارهای عادی و خانوادگی یا برنامه های درسی و تحصیلی و خلاصه ، وظایف ضروری خود را به کلی فراموش کرده اند.

بدون تردید تحلیل مسائل سیاسی جهان و دقت در گفتار و رفتار سیاستمداران بشر و طرز تصمیم آنان در موارد مختلف ، نقش مؤثری در شکفتن عقل و پرورش فکر و توسعه هوش و رشد شخصیت جوانان دارد، به شرط آن که در این راه از حدود مصلحت و اعتدال تجاوز ننمایند، دچار افکار حساب نشده و احساسات افراطی نشوند، سرمایه پرجوانی خود را به رایگان از کف ندهند و از تحصیلات علمی و فعالیت های اقتصادی و کارهای مفید و ثمر بخش باز نمانند.

جوانان ، عاشق اکتشاف اشیاء و شناختن اشخاص هستند. جوانان می خواهند به حقایق موجودات و وقایع پی ببرند و درباره آن ها اظهار علم و اطلاع کنند و نیز مایل اند مردم را بشناسند و با آنان مرتبط شوند و بدین وسیله ارزش شخصیت خود را بالا ببرند و خویشتن را برای زندگی وسیع و دامنه دار اجتماعی مجهز نمایند، ولی بر اثر نارسایی اطلاعات علمی و کمی تجربیات اجتماعی ، بسیار اتفاق می افتد که در هر دو مورد دچار خبط و خطا می شوند و از درک حقیقت اشیاء یا اشخاص عاجز می مانند.

در مورد اکتشاف اشیاء، جوانان به خود حق می دهند که در دقیق ترین مسائل علمی یا دینی یا سیاسی مداخله کنند، صریحا نفی و اثبات نمایند و مانند یک فرد محقق و آزموده سخن بگویند و متوقع اند دیگران گفته آن ها را بپذیرد و نظریاتشان را تاءیید نمایند، با آن که در مسائل یا هیچ اطلاع ندارند یا آن که اطلاعاتشان بسیار محدود و سطحی است .

«در کلاس های بزرگ مدارس ما، افراط و مالیخولیای استدلال کاملا محسوس است . به خصوص محسوس است که جوانان ابتدا به میل خود، ماسک عدم اطمینان و عدم اطلاع به چهره خود می زنند تا بعدها با طمطراق و فصاحت و بلاغت ، استدلالات خود را به طرف بنمایانند. عبارات جوانان که از لحاظ استعمال لغات و انسجام مطالب خیلی غنی تر از عبارات اطفال است ، قابل بیان کردن افکار عمیق می باشند، اما در غالب موارد، این عبارات جز یک لباس گل و گشاد چیزی نیستند. غالب اوقات در ابتدای امر از بوسوئه تقلید می کنند و حال آن که مطلب ، جز یک نثر عادی شورای کشاورزی چیزی نیست .

علت این است که اینان در مدت کوتاهی لغات متعدد آموخته اند و فرصت کافی برای هضم و جذب و تعیین موارد استعمال واقعی این لغات پیدا نکرده اند. خودشان خیال می کنند که فهمیده اند، اما فهم آن ها غالباً ناقص و نصفه است. آنان به میل خود سخنان حکیمانه می گویند و منظور از آن میل و لذت، دانستن یا پند دادن نیست، بلکه می خواهند بر همه ثابت شود که حق با آن هاست، حتی در نزد بعضی از آن ها یک نوع تعصب و جمود استدلالی مشاهده می شود که در حالات بعد تبدیل به یک نوع مرض نظم و ترتیب فکری می گردد.»⁽⁸⁹⁾

علی علیه السلام فرموده است: در نادانی مرد همین بس که حد خود را نشناسد و از آن آگاه نباشد.

این قبیل تندروی های ناسنجیده که از افکار نارسا و احساسات افراطی دوران جوانی سرچشمه می گیرد، ممکن است حوادث نامطلوبی به بار بیاورد و احیاناً سبب پیش آمدها و مصائب غیر قابل جبرانی گردد.

در شناسایی اشخاص نیز جوانان مشکلاتی بر سر راه دارند. آنان مایل اند خود را و همچنین دیگران را به خوبی بشناسند و به ارزش واقعی خویشان و سایر اشخاص پی ببرند، ولی در این راه کمتر به مقصد می رسند، زیرا جوانان، به اقتضای طبع جوانی، اغلب تحت تاءثیر کشش های عاطفی هستند و درباره خود و دیگران بیشتر بر اساس احساسات قضاوت می کنند نه بر پایه تعقل و تفکر.

«نقش بلوغ در زندگی هر کس، در ابتدا، اکتشاف موجودات است، یعنی هم شخص خود و هم دیگران را و به اصطلاح آقای بوهر، من و تو را بشناسد و در آنها از نظر سه حقیقت فردی، اجتماعی و ایده آلی مطالعه نماید.

جوانان نورسیده ، در مقام تماس با دیگران ، به امتحان خود نیز موفق می شود. دیگران را از نظر خود مشاهده می کند، یعنی آنها را افرادی می داند که در یک زندگی اجتماعی شرکت نموده اند، ولی در هر حال ، اعم از این که شخص مورد امتحان او، من یا تو باشد، وی آن شخص را از دریچه تخیلات احساساتی خویش ، به صورت موجودی ایده آلی که فقط طرحی از ایشان در نظر دارد، مشاهده می نماید.»⁽⁹¹⁾

علی علیه السلام فرموده است : پیش از آزمایش به هر کس دل بستن و از وی در باطن ، سکون و ایمنی داشتن ، ناشی از نارسایی عقل و کوتاهی خرد است .
در سراسر جهان و در تمام ادوار، بسیار اتفاق افتاده که جوانان پاک دل و کم تجربه ، روی تمایل شدیدی که به مسائل سیاسی داشته اند، اغفال شده و عناصر فاسد و جاه طلب ، آنان را آلت دست خود ساخته اند و به عنوان فعالیت های مفید سیاسی ، نیروی عظیم و ثمربخشان را به نفع مقاصد سوء خود، در مجاری مضر و خطرناک به کار انداخته و به تیره روزی سوق داده اند.
اولیای گرامی اسلام ، برای آن که پیروان خود را عموماً و نسل جوان را خصوصاً، از لغزش های سیاسی محافظت نمایند و آنان را از همکاری های مضر و خطرناک بازدارند، وظایفشان را با تعبیرهای مختلف ، به صورت نصایح و اندرزهای حکیمانه خاطر نشان فرموده اند.

عن ابن ابان قال سمعت ابا عبدالله علیه السلام يقول : يا معشر الاحداث اتقوا الله و لا تاءتوا الرؤساء، دعوهم حتی یصیروا اذنا با.⁽⁹³⁾

علی علیه السلام فرموده است : از فرمان کسانی که به دروغ مدعی پیروی از روش رسول اکرم صلی الله علیه و آله هستند اطاعت ننمایید. آنان که شما را واداشتند تا آب

صاف چشمه ایمان خود را با رشحات تیره افکار آنان بنوشید و سلامت خویش را با بیماری آنها بیامیزند و حق خود را در باطلشان وارد سازید.

محمد بن مسلم زهری ، سالیان دراز با حکومت بنی امیه همکاری داشت و در راه اجرای سیاست ظالمانه و مقاصد سوء آنان فعالیت می کرد. حضرت سجاد علیه السلام نامه مفصلی به وی نوشت . او را موعظه کرد. کارهای خطرناکش را خاطر نشان فرمود و از وی خواست که روش نادرست خویش را ترک گوید و گذشته خود را با رفتار صحیح جبران نماید.

جعلوک قطبا اداروا بک رحی مظالمهم و جسرا یعبرون علیک الی بلایاهم و سلما الی ضلاتهم⁽⁹⁵⁾.

زندگی کردن انواع حشرات و حیوانات بری و بحری ، در کره زمین ، از جهت نیازمندی به کمک دیگران یا بی نیازی از این و آن و همچنین از نظر زندگی فردی و جمعی ، اوضاع مختلف و گوناگونی دارد و هر یک از آنها با شرایط مخصوصی ادامه حیات می دهند.

بعضی از جانوران اند که از روز اول ولادت دارای فعالیت حیاتی هستند و به حمایت پدر و مادر احتیاج ندارند. آنها می توانند مستقلا زندگی کنند. خود به تنهایی از پی آب و غذا بروند و از حیات خویشتن دفاع نمایند. این قسم از جانوران دوران کودکی ندارند و برای ادامه حیات به دیگران محتاج نیستند.

بعضی از جانوران ، در روزهای اول ولادت ، بر اثر ضعف و ناتوانی ، به کمک و حمایت دیگران نیازمندند و نمی توانند خود به تنهایی زندگی کنند. خداوند حکیم محبت آنها را در دل والدین یا مادرشان قرار داده که با علاقه مندی و فداکاری ، در تاءمین زندگی فرزندان خود بکوشند، به آنها آب و غذا برسانند و در مقابل دشمن از حیاتشان دفاع نمایند تا رفته رفته نیرومند شوند و

برای زندگی استقلالی مهیا گردند. این قسم از جانوران دوران کودکی دارند و برای ادامه حیات به دیگران محتاج هستند.

جالب آن که در نظام حکیمانه آفرینش، محبت والدین با مقیاس طول ایام کودکی فرزندان و مقدار نیازمندی و احتیاج آنها اندازه گیری شده است. هر حیوانی که ایام ناتوانی اش بیشتر و دوران کودکی اش طولانی تر است، امتداد محبت والدینش زیادتر و مهرشان به فرزند پایدارتر است. با این تفاوت که در خلال دوران کودکی، به هر نسبتی که بچه نیرومندتر می گردد و نیازش به حمایت کمتر می شود، به همان نسبت علاقه والدین کاهش می یابد. روزی که دوران کودکی سپری می شود و بچه برای زندگی مستقل مهیا می گردد، محبت والدین نیز پایان می پذیرد، پدر و مادر وی را ترک می گویند و به راه زندگی مستقل روانش می سازند.

در میان انواع پستانداران، دوران کودکی انسان از همه طولانی تر و احتیاجش به حمایت دیگران از همه بیشتر است. فرزند بشر باید در طول سالهای متمادی، از حمایت های وسیع و کمک های گوناگون دیگران برخوردار باشد تا شایسته زندگی مستقل شود و به شرایط ادامه حیات مجهز گردد.

به عبارت دیگر، نیاز بشر در ایام کودکی، تنها این نیست که چندی در آغوش مادر زندگی کند، از شیرش ارتزاق نماید تا به راه بیفتد، دندان در آورد و غذا بخورد و سپس زندگی مستقل خود را آغاز نماید، بلکه فرزند بشر در طول ایام کودکی باید جسم و جاننش تقویت گردد، خلق و خویش ساخته شود، از دیگران گفتار و رفتار بیاموزد، از آداب و رسوم اجتماعی آگاه گردد و خلاصه

از هر جهت برای زندگی اجتماعی و سازش با محیط مجهز شود و این کار
احتیاج به دوران کودکی دراز مدت دارد.

«دوره رشد انسان نسبت به جانوران دیگر بسیار دراز است. از این رو،
نوزاد انسانی دیر زمانی به دیگران تکیه می کند و به مدد آنان زنده می ماند و
پرورده و پخته می شود. انسان در میان شبکه روابط متقابل جامعه خود به سر
می برد و در ضمن فعلهای متقابلی که بین او و دیگران روی می دهند، میراث
های جامعه را به خود می کشد و در نتیجه جامعه پذیر و فرهیخته می شود.
رابطه های متقابلی که فرد را به افراد دیگر و به فرهنگ جامعه پیوند می دهند،
از هر سوزندگی انسان را در میان می گیرند و به او هیئتی اجتماعی می
بخشند.»⁽⁹⁷⁾

کامیابی و بهره مندی

کامیابی و بهره مندی هر کس در جامعه به مقیاس خلق و خوی اجتماعی اوست . خوشبخت ترین مردم از نظر زندگی کسانی هستند که بر اثر تربیت صحیح ، به اخلاق حمیده و صفات پسندیده متخلق شده اند، با مردم به پاکی و فضیلت و به نیکی و گشاده رویی برخورد می کنند، حقوق و حدود دیگران را محترم می شمارند و به شایستگی خویشان را با جامعه تطبیق می دهند.

عن ابی عبدالله علیه السلام : خالطوا الناس و آتوهم و اعینوهم و لا تجانبوهم و قولوا لهم كما قال الله تعالى : و قولوا للناس حسنا. ⁽⁹⁹⁾

طفل از زمان ولادت تا پایان ایام بلوغ ، دوران کودکی خود را طی می کند و در خلال این مدت طولانی ، ضمن این که بدن ناتوانش توانا می شود و قوای جسم و جانش به نسبت نیرومند می گردند، استعداد اجتماعی اش نیز تدریجا فعلیت پیدا می کند، به خلیقات اجتماعی و صفات سازگاری با محیط متخلق می گردد و برای همکاری با مردم و زندگی در جامعه آماده می شود.

گرچه شرایط محیط طبیعی به مقدار قابل ملاحظه ای در ساختن خلق و خوی آدمی مؤثر است ، و هر انسانی با صفات و خلیقات متناسب با محیط طبیعی خود بار می آید، ولی عامل بسیار مؤثری که استعداد اجتماعی طفل را به فعلیت می آورد، شخصیت کودک را پایه گذاری می کند و او را به صفات خوب یا بد اجتماعی متصف می سازد، محیط تربیتی اوست . فرزندان بشر صفات اجتماعی خود را از کسانی فرامی گیرند که از دوران کودکی تا ایام جوانی در محیطهای مختلف خانواده و آموزشگاه و کوی و برزن ، به طور متناوب با آنان در تماس بوده و از رفتار و گفتارشان سرمشق گرفته اند.

«نخست کودک از محیط پیرامون خود هیچ گونه آگاهی ندارد، لکن به زودی نسبت به اشیاء و اشخاص پیرامون خودش احساس علاقه می کند و از میان این اشخاص، از همه نزدیک تر به وی مادر اوست که در اکثر فرهنگ ها عبارت از مهم ترین شخصی است که در عمر خود خواهد دید.

بعد از مادر، به ترتیب اهمیت، پدر و سایر اعضای خانواده او قرار دارند. در همین دایره محدود است که فرد، نخستین و پایدارترین اثرات ذهنی را کسب می کند و هم آن جاست که داخل در زندگی حقیقی می گردد. به همین جهت، به هیچ روی جای شگفتی نیست که روان شناسان و روان کاوان و جامعه شناسان، تا این اندازه به سال های اول زندگی کودک و محیط حیات وی اهمیت می دهند.

دایره محدود خانواده بعدا توسعه یافته و همبازی ها را نیز فرا می گیرد و سپس بیش از پیش گسترش یافته و شامل همدرسان و آموزگاران و دوستان و سرانجام عده کثیری از خارجیان می گردد و همه آنان در اجتماعی ساختن کودک تاءثیر دارند.»⁽¹⁰¹⁾

خلقیات خوب یا بد اجتماعی و صفات سازگاری با محیط، به دو صورت در ضمیر فرزندان بشر مستقر می شود و استعداد اجتماعی شدن آنان را به فعالیت می آورد: یکی دانسته و به طور آگاه و دیگری ندانسته و به صورت ناآگاه.

بعضی از صفات اجتماعی است که مربیان و اطرافیان کودک به او می آموزند و مکرر به وی خاطر نشان می کنند و طفل نیز با توجه و آگاهی، آن ها را فرا می گیرد و عملا به کار می بندد. رفته رفته بر اثر تکرار، به آن صفات عادت می کند و در آینده برنامه زندگی اجتماعی اش می گردد. مثل آن که مادر به طفل می گوید همیشه پاکیزه باش. دست و صورتت را بشوی. در حضور دیگران

درست بنشین و زیاد حرف نزن . یا آموزگار به نوآموز می گوید دست در کیف همکلاسی ات مکن . همبازی ات را آزار مده . به معلم احترام کن . در کلاس مودب باش و کارهایی نظیر اینها.

بعضی از صفات است که طفل بدون آن که به وی بیاموزند یا خودش خواسته باشد، به طور ناآگاه از محیط خانه و مدرسه و کوچه و بازار یاد می گیرد و ندانسته به آن خلیقات متخلق می شود. مثلا در خانه ای که پدر و مادر ترسو هستند، در خانه ای که والدین و اطرافیان کودک خرافی و معتقد به موهومات باشند، در آموزشگاهی که معلم فحاش و بد زبان است و در کوچه ای که همسایگان و همبازیهای کودک زورگو و متجاوزند، بدون آن که بداند یا بخواهد، تحت تاءثیر واقع می شود و به طور ناآگاه ترسو و خرافی و بدزبان و زورگو بار می آید و طبع اجتماعی اش با همان صفات مذموم و خلیقات ناپسند ساخته می شود.

خلاصه آن که محیط خانواده و آموزشگاه و سایر اطرافیان کودک سازنده خلق و خوی اجتماعی وی هستند. آنان اند که با روش های پسندیده یا ناپسند خود، به طور آگاه یا ناآگاه ، شخصیت طفل را پایه گذاری می کنند و استعداد اجتماعی شدن کودک را به فعلیت می آورند. آنان اند که در طول دوران کودکی ، طفل را برای زندگی اجتماعی آماده می کنند و او را برای همکاری با مردم و سازش با محیط مجهز می سازند.

کسی که از دوران شیرخوارگی تا پایان ایام بلوغ ، به خوبی تربیت یافته و استعداد اجتماعی اش با وضع شایسته ای به فعلیت رسیده است ، کسی که در محیط خانه و مدرسه و کوی و برزن به درستی بار آمده و به طور آگاه یا ناآگاه خلیقات پسندیده ای را از اطرافیان خود فرا گرفته است ، وقتی به دوران جوانی

می رسد و وارد جامعه می گردد، واجد شرایط لازم زندگی اجتماعی است . او قادر است با مردم به خوبی بیامیزد و به آسانی عضو مفید اجتماع گردد. او می تواند خویشتن را با شرایط گوناگون محیط تطبیق دهد و خود را با تحولات سریع اجتماعی هماهنگ سازد.

بر عکس ، کسی که از طفولیت بد تربیت شده و طبع اجتماعی اش شکل نامناسب به خود گرفته ، کسی که از اطرافیان خود دانسته یا ندانسته صفات بد کسب کرده و با شخصیت ناپسند بار آمده است ، وقتی وارد جامعه می شود، در سازش با محیط، ضعیف و ناتوان و احيانا وامانده و غیر قادر است . او در جوانی ، بر اثر عجز، از هماهنگی با اجتماع و تطبیق دادن خود با محیط، همواره ناراحت و نگران است و مکرر با ناکامی و شکست مواجه می شود و این آشفتگی روحی ممکن است وی را به کارهای ناروایی وادار کند و از خود عکس العمل های نامطلوبی بروز دهد.

گرچه خانواده و آموزشگاه و کوی و برزن سه عامل نیرومند در پایه گذاری شخصیت و ساختن خلق و خوی فرزندان بشر است و آدمی خواه ناخواه تحت تاءثیر این سه محیط مقتدر قرار دارد، ولی محیط اجتماعی ، که آخرین کلاس ساختن اخلاق و شخصیت آدمی است ، به مراتب قوی تر از آن سه محیط است .

«گفته اند که هر جامعه ای ارگانیزم اعضای خود را تحت سازمان معینی در می آورد و به اصطلاح ، افراد را واجد نوع معینی از شخصیت می کند. گفته اند با آن که وجود اختلافاتی بین شخصیت های افراد یک جامعه جدایی می افکند، اعضای هر جامعه ای در زمینه شخصیت ، دارای همانندی هایی هستند و از این جاست که انگلیسی آرام به آسانی از فرانسوی پر شور متمایز است و آلمانی

پرخاشگر با ایتالیایی خون گرم یکسان نیست و ژاپنی قانون شناس با کره ای گردنکش فرق دارد و همچنین کرارا از جنگ پرستی سرخ پوستان ماندان و آرامش دوستی سرخ پوستان زونی و فزون جویی قبیله مانو و کناره گیری و رخوت قوم بالی سخن رفته است . باید دید که علت این اختلافات چیست ؟»⁽¹⁰³⁾

کشش های اجتماعی

کشش های اجتماعی به اندازه ای نیرومند و تواناست که عموم مردم ، به استثنای افراد بزرگ و نوابغ ، از تمام مقرراتش پیروی می کنند و بدون اندیشه و فکر، خویشان را با آداب و سنن آن منطبق می سازند. محیط نیرومند اجتماع قادر است به آسانی جوانان را همرنگ خود نماید و صفات و خلیقات خانوادگی آنان را که هم آهنگ روش های اجتماعی نیست ، به دست فراموشی بسپارد.

قال علی عليه السلام : الناس بزمانهم اشبه منهم بأبائهم .⁽¹⁰⁵⁾

هر گاه بدعت تازه ای از رسوم پیشین بهتر باشد یا به عللی مورد پسند افراد جامعه قرار گیرد، عموم بدان می گرایند و تبدیل به عادت می گردد و خود به کلیه افراد جامعه ، برای تطبیق یافتن با آن فشار وارد می آورد و آدمی ناگزیر بدان خوی می گیرد. بدین طریق ، آن چه برای جامعه حکم رسمی داشت ، برای فرد جنبه عادت پیدا می کند. آدمی ، در حقیقت ، در شرایط معمولی ، تقریباً همیشه تحت فشار عادت و بدون تفکر رفتار می کند و خود به خود از راه و رسم اجتماع پیروی می نماید.»⁽¹⁰⁷⁾

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است : هر مسلمانی که در بلد کفر به مشرکی وارد شود و در آنجا اقامت گزیند، من از وی بری و بیزارم .

عن امیرالمؤمنین علیه السلام قال : من الكبائر قتل المومن عمدا الى ان قال و
التعرب بعد الهجرة .⁽¹⁰⁹⁾

حضرت رضا علیه السلام در نامه ای که به سؤالات محمد بن سنان جواب داده ،
نوشته است : خداوند تعرب بعد از هجرت را حرام کرده ، زیرا حقیقت این عمل
، برگشت از دین خدا و ترک یاری و تقویت پیامبران الهی است . به علاوه ، این
کار مفاسدی در بر دارد و حقوق صاحبان حق را باطل خواهد ساخت .

اراده اجتماع مظهر بزرگ ترین نیرو و به وجود آورنده عظیم ترین قدرت
است . مردم یک جامعه وقتی چیزی را بخواهند و برای نیل به آن جنبش کنند ،
خواه حق باشد یا باطل ، ظالمانه باشد یا منصفانه ، سرانجام به آن می رسند و
به خواسته خویش جامعه عمل می پوشند .

قال علی علیه السلام : ارجاف العامة بالشیء دلیل علی مقدمات کونه .⁽¹¹¹⁾

و نیز فرموده است : فرو رفتن افکار مردم در چیزی ، زمینه موجود شدن و
تحقق یافتن آن است .

در محیط نیرومند و توانای اجتماع ، فرد به صلاح و فساد فکر نمی کند و به
عواقب کار خود نمی اندیشد . او در دست اجتماع ، مانند تخته پاره کوچک و
ناچیزی است که در مسیر حرکت سیلاب عظیم و بنیان کنی قرار گرفته است .
کورکورانه حرکت می کند و جامعه به هر طرف که می رود ، وی را با خود می
برد .

«بنا به فرضیه لوبن ، فرد در اجتماع شخصیت آگاه خود را از دست می دهد
و تابع تلقینات جمعیت می گردد . درست مانند معمول هیپنوتیسم که به فرمان
عامل است . فردی که جزء جمعیتی در می آید ، در نردبان مدنیت چندین پله
پائین تر می آید . شخص ممکن است فوق العاده با تربیت و عاقل باشد و در

حال انفرادی سخت درباره عواقب کردار و رفتار خویش بیندیشد، لکن در میان جمع ممکن است تبدیل به یک وحشی گردد و بدون تفکر و تامل، در تحت سلطه غریزه، به هر اقدامی تن در دهد. انسان در جمع به درجه وحشیگری سقوط می کند و از هر تلقینی، کورکورانه و بدون چون و چرا، پیروی می نماید و دست به اقداماتی مخالف عادت و افکار خود می زند. به نظر لوبن، فرد در میان جمعیت حکم شنی را در میان خرمن شن دارد که باد به میل خود هر جا بخواهد آن را می برد.»⁽¹¹³⁾

علی علیه السلام درباره غوغا فرموده: آنان مردمی هستند که وقتی به هم بیوندند و حرکت اجتماعی کنند، ضرر می زنند و چون متفرق گردند و به کارهای فردی خود پردازند، منفعت می رسانند.

غوغای اجتماعی

غوغای اجتماعی ، مانند بیماری های ساری ، خیلی زود دامن گیر همه می شود و قدرت نیرومند اجتماع به طور ناآگاه عموم افراد را به خود جذب می کند و با سرعت به هدف خویش جامه عمل می پوشد و تنها افراد بسیار قوی و نیرومند ممکن است شخصیت خود را حفظ کنند و خویشان را از جریان های مخرب و نامطلوب برکنار نگاه دارند.

در جنبش های لجام گسیخته ، افراد متجاوز، از فرصت اجتماع مردم سوء استفاده می کنند و در میان موج جمعیت ، به طور ناشناس خسارات و ویرانی هایی را به بار می آورند و به جرایم و جنایاتی دست می زنند و سرانجام چون شناخته نمی شوند، مورد تعقیب کیفری و مجازات قانونی قرار نمی گیرند.

قال علی علیه السلام : هم الذین اذا اجتمعوا غلبوا و اذا تفرقوا لم یعرفوا. (115)

«در میان گروهی از افراد که دارای هدف مشترکی هستند، فرد قدرتی احساس می کند که در حال انفرادی فاقد آن است . گذشته از این جزء، گروهی بودن موجب ناشناختگی و در نتیجه موجب عدم مسئولیت است . بنابراین ، عضو یک جمعیت ، از قید و بند هر گونه بازرسی خویشان را آزاد می داند و بدون توجه به عواقب کار، برای مبادرت به هر گونه اقدامی آماده می گردد.

گذشته از این ، در گروهی که دارای هدف مشترکی باشد، نیروی تلقین فوق العاده قوی است و این کیفیت موجب بروز وضعی می گردد که یک فکر یا حس تلقین شده ، به سرعت همه افراد جمعیت را فرا می گیرد.

افرادی که دارای شخصیت بسیار نیرومند باشند و بتوانند در مقابل نیروی تلقین مقاومت ورزند و بر خلاف امواج شنا کنند، بسی نادرند. منتهی کاری که بتوانند انجام دهند آن است که عقاید دگری اظهار دارند و تفرقه ای ایجاد کنند و

از همین طریق ، جمعیت ها در بسیاری از موارد از مبادرت به اقدامات ظالمانه و وحشیانه خودداری کرده اند.»⁽¹¹⁷⁾

اگر جامعه دستخوش تحول و تغییر گردد و در اجتماع ، روش های تازه ای مخالف تربیت های خانوادگی معمول شود، جوانان در اتخاذ تصمیم دودل و مردد می گردند و در حفظ رسوم خانوادگی یا پیروی از روش های تازه اجتماعی متحیر می شوند. همین ناراحتی و عدم اطمینان می تواند باعث تزلزل اخلاق و اختلال شخصیتشان گردد.

متأسفانه در جهان کنونی ، یعنی دنیای صنعت و ماشین ، روش های اجتماعی به سرعت عوض می شود و آداب و رسوم عمومی در مدت کوتاهی تغییر شکل می یابد. در خلال این تحولات سریع ، چه بسیار نارواها در نظر مردم روا می شود و رواها ناروا می گردد.

به عبارت دیگر، آداب و رسوم اجتماعی ، در گذشته و حال ، همواره دستخوش تحول و انقلاب بوده و هرگز قرار و ثبات نداشته و ندارد، با این تفاوت که در ادوار گذشته ، تحولات اجتماعی با آرامی و در طی یک یا چند قرن صورت می گرفت ، ولی در عصر ماشین تغییر و تحول به قدری سریع انجام می شود که ممکن است در طول زندگی یک نسل ، تحولات گوناگونی در شئون اساسی اجتماع پدید آید و بسیاری از رسوم عادی یا سنن اخلاقی ، که یک روز در جامعه مطلوب و مورد قبول بوده ، روز دیگر وازده و مطرود شناخته شود. بدیهی است که در چنین وضعی بیشتر جوانان دچار کشمکش های درونی می شوند و از تضاد و ناسازگاری تربیت های خانوادگی با روش های نوین اجتماعی ناراحت و نگران می گردند.

برای آن که اولیای اطفال و همچنین نسل جوان تا اندازه ای به اهمیت این مشکل بزرگ اجتماعی و تربیتی واقف شوند و نظر اولیای گرامی اسلام را درباره تحولات روا و ناروا بدانند و برای آن که نقش صنعت و ماشین در تغییر سریع آداب اجتماعی و سنن اخلاقی واضح گردد، لازم است پیرامون آن ها به اختصار گفت و گو شود.

از روزگارهای گذشته تاکنون ، هر یک از ملل و اقوام بشری ، با اختلاف شرایط حیات و مغایرت نژاد و تفاوت مذهب و زبان ، یک سلسله مقرراتی را به نام آداب و رسوم اجتماعی پذیرفته و در اداره امور زندگی بر اساس همان آداب و رسوم با یکدیگر برخورد داشته و دارند.

«آداب و رسوم اجتماعی عبارت از مقررات و روش های معمولی است که از نسل های پیشین به نسل های بعد انتقال یافته و بر حسب ضروریات ، آداب تازه ای به آن اضافه می شود.

سمنر، آداب اجتماعی را به منزله تنها وسیله تطبیق فرد با اجتماع می داند. آداب اجتماعی شامل کلیه رسوم متداول زندگی ، اعم از جزئی ترین و جدی ترین رسم هاست و تعداد این آداب از اندازه خارج است.»⁽¹¹⁹⁾
در نظر مردم ، تمام مقررات عادی و آداب و رسوم اجتماعی ارزش یکسان ندارند و جامعه همه آن ها را به یک چشم نمی نگرد، بلکه بعضی را مهم و لازم الاجرا و بعضی را عادی و قابل تخلف می داند.

سنن و مقرراتی که ناشی از عقاید مذهبی یا مبانی ملی است و در سعادت و خوشبختی جامعه نقش مؤثری دارد، مهم و غیر قابل اغماض است و سرپیچی از آن ها مایه زیان مادی و معنوی است ، ولی آداب و رسومی که زائیده افکار عادی و ناشی از روش های سطحی زندگی است ، چندان قابل ملاحظه نیست و

ممکن است کسانی در اجتماع آن‌ها را نادیده انگارند و عملاً از انجامشان سرباز زنند.

بعضی از جامعه شناسان، قسم اول، یعنی آداب و رسوم را که حاوی سعادت و مایه رستگاری مردم است، به سنن تعبیر کرده و قسم دیگر را که روش‌های عادی اجتماع است، آداب و رسوم خوانده‌اند.

«آن دسته از آداب و رسوم که به نظر جامعه، رعایت آنها برای رفاه و نیک‌بختی مردم ضروری است و تخلف از آن‌ها حیات جامعه را به خطر می‌افکند، سنن خوانده می‌شود.

بنا بر تعریف سمنر و کلر، سنن عبارت از آداب و رسوم است که متضمن فکر رفاه و صلاح جامعه باشد و آدمی را بر آن دارد که خود را با آنها وفق دهد، گو این که هیچ اجباری از طرف مقامی به وی وارد نیاید. در اثنايي که انسان می‌تواند آداب و رسوم عادی را بدون گوشمالی و مجازات شدیدی زیر پا بگذارد، هرگز جرات آن را ندارد که سنتی را نادیده انگارد، زیرا از این تخلف، زیان بزرگ خواهد دید. سنن معمولاً بر اثر مذهب تقویت می‌گردد.»⁽¹²¹⁾

عقلاً و خردمندان که از دگرگونی‌های اجتناب‌ناپذیر جامعه باخبرند و از تغییر مقتضیات زمان آگاه‌اند، هرگز در تحولات اجتماعی خود را نمی‌بازند و راه صحیح زندگی را گم نمی‌کنند، بلکه تغییرات اجتماعی را با کمال دقت مورد توجه قرار می‌دهند و با پیشرفت‌های اساسی و ثمر بخش زمان پیش می‌روند. خویشتن را با شرایط تازه محیط منطبق می‌سازند و عملاً از آداب و رسوم پیروی می‌کنند.

قال علی عليه السلام: اعرف الناس بالزمان من لم يتعجب من احداثه. ⁽¹²³⁾

و نیز فرموده است : کسی که عارف به مقتضیات زمان است ، و از دگرگونی های پی گیرش آگاهی دارد، شایسته است هرگز خویشتن را از تحولات و تغییرات اجتناب نپذیرش در امان نداند.

آداب و رسوم اجتماعی

آداب و رسوم اجتماعی هر زمان به منزله برنامه عمل و خط مشی زندگی مردم آن زمان است. هر فردی با به کار بستن آن برنامه می تواند به شایستگی با مردم بیامیزد و خویشان را با مقتضیات زمان خود منطبق سازد. پدران و مادران دانا موظف اند در تربیت فرزندان متوجه مقتضیات زمان باشند. آنان را با شرایط محیط تربیت کنند و به صفات متناسب زمان، که شرط حسن سازگاری با اجتماع است، مجهزشان نمایند.

قال علی علیه السلام: لا تقسروا اولادکم علی آدابکم فانهم مخلوقون لزمان غیر زمانکم. (125)

راسل در کتاب دیگرش گفته:

«اشخاصی هستند، از جمله انیشتین، که به زعم آن ها محتمل است که انسان دوره حیات خود را طی کرده باشد و در ظرف سنین معدودی موفق شود با مهارت شگرف علمی خود، خویشان را نابود کند.» (127)

واستان از دست دیوانه سلاح	تا ز تو راضی شود عدل و صلاح
چون سلاحش هست و عقلش نی	دست را ورنه صد آرد گزند
بیند	

بد گهر را علم و فن آموختن	دادن تیغ است دست راهزن
تیغ دادن در کف زنگی مست	به که آید علم ناکس را به دست
علم و مال و منصب و جاه و قران	فتنه آرد در کف بد گوهران

در دنیای ماشین شرایطی به وجود آمد که بین بلوغ جنسی و بلوغ اقتصادی جوانان قهرا فاصله افتاد و باعث تعویق ازدواجشان گردید، زیرا کسی که می خواهد در جهان صنعت زندگی کند و خود را با شرایط و مقتضیات آن منطبق

سازد، باید سالیان دراز درس بخواند و به یکی از فنون دنیای ماشین آشنا شود تا بتواند درآمد مناسبی برای خود پایه گذاری کند و از آن راه زندگی خود و عائله خویش را تاءمین نماید.

در این فاصله دراز، تمایل جنسی به جوانان فشار می آورد و آنان را در مضیقه و تنگنای قرار می دهد. به علاوه ، تماشای فیلم های مهیج و شهوت انگیز، که خود از فرآورده های زندگی ماشینی است ، کشش تمایل جنسی را تشدید می کند و بر فشار طبیعی شهوت جوانان می افزاید. همچنین دیدن زنان نیمه عریان در کوچه و خیابان ، آتش شهوت جوانان را به شدت مشتعل می سازد و نیروی عفت و اخلاق را در نهادشان تضعیف می کند. در این موقع است که بسیاری از پسران و دختران جوان راه فساد و تباهی را در پیش می گیرند و عملاً به مقررات اخلاقی و سنن اجتماعی پشت پا می زنند.

ویل دورانت می گوید:

«ناگهان کارخانه ها ظاهر شد و مردان و زنان و فرزندان خانه و خانواده را ترک گفتند تا در ساختمان های غم انگیزی که نه برای پناه دادن انسان ها، بلکه برای حمایت ماشین ها ساخته شده بود، به نحو فردی ، نه خانوادگی ، کار کنند و مزد خود را نیز به نحو فردی دریابند.

شهرها بزرگ تر شدند و مردان به جای بذرافشانی و جمع خرمن در مزارع ، در امکانه کتیف و تاریک با تسمه ها و قرقره ها و تیغه ها و اره ها و هزاران چرخ و منگنه و دنده آهنی و بازوی پولادی به نبرد مرگ و زندگی پرداختند.

ظهور ماشین های نو، عمل زندگی و درک آن را سال به سال مشکل تر ساخته است . بلوغ و پختگی ذهنی در شهر دیرتر از مزرعه حاصل شد. در دنیای ماشین ، مردان بیست ساله شهرهای جدید، در برابر تغییر و غموض روز

افزون اوضاع ، به مثابه کودکان شدند و ده سال دیگر لازم آمد تا اشتباهات آن ها برطرف گردد. دوران رشد درازتر گشت و تعلیم و تربیت وسیعی لازم آمد تا ذهن را با وظایف حیات جدید آشنا سازد.»⁽¹²⁹⁾

نتیجه آن که در دنیای ماشین ، نه تنها آداب و رسوم عادی در معرض دگرگونی سریع قرار دارد، بلکه سنن ثابت اجتماعی و مقررات اساسی اخلاق نیز دستخوش تحول و تغییر قرار گرفته و بر اثر فساد اخلاق و ناپاکی محیط، بسیاری از فضایل و پاکی ها مطرود شناخته شده و بسیاری از رذایل و ناپاکی ها مطلوب و مقبول جامعه قرار گرفته است .

قال علی عليه السلام : اذا خبث الزمان كسدت الفضائل و ضرت و نفقت الرذائل و نفعت .⁽¹³¹⁾

مسلمین جهان نیز مانند سایر ملل و اقوام تحت تاءثیر تحولات دنیای ماشین قرار گرفته و بسیار از سنن اجتماعی و مقررات اسلامی را عملاً ترک گفته و آن ها را مزاحم لذایذ و سد راه منافع خود دانسته اند و بر عکس ، به گناهان و ناپاکی های بسیاری عملاً تن داده و لذت و نفع خویش را در آن ها پنداشته اند. اولیای گرامی اسلام ، در قرون گذشته ، این انحطاط و پستی اخلاقی را برای مسلمین پیش بینی کرده ، و در ضمن احادیث متعددی ، تحول سنن اجتماعی و سجایای انسانی را خبر داده اند.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله : ياءتى على الناس زمان ... السنة فيهم بدعه و البدعه فيهم سنه و الحلیم منهم غادر و الغادر بينهم حلیم .⁽¹³³⁾

علی عليه السلام درباره محیط فاسد می گوید: گناهکاری و ناپاکی در آن جامعه از اوصاف عادی مردم شده و کف نفس و پاکدامنی باعث شگفتی گردیده است .

بدیهی است در چنین محیط مسموم و شرایط فاسد اجتماعی ، جوانان به راه فساد و تباهی رانده می شوند. بنای فضایل اخلاقی و سجایای انسانی ، که محیط خانواده در نهادشان پایه گذاری کرده بود، فرو می ریزد و شخصیت شایسته ای را که با مراقبت پدر و مادر، در دوران کودکی فرا گرفته بودند، از یاد می برند. محیط نیرومند اجتماع ، اخلاقشان را دگرگون می سازد و صفات شخصیت آنان را با مقتضیات فاسد محیط و شرایط گمراه کننده اجتماع هماهنگ می نماید.

تنها کسانی می توانند از فساد و گمراهی مصون بمانند که در راه انجام سنن اسلامی و وظایف انسانی ، مجاهده کنند و بر شهوات و تمایلات غیر مشروع خود حاکم باشند. شخصیت خویش را نبازند و عنان نفس سرکش را هرگز از دست ندهند و این کار بسی دشوار و مشکل است .

شخصیت عادی یا انقلابی جوان

قال الله العظيم في كتابه : ... (قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ).⁽¹³⁵⁾

«حساسیت در دوران بلوغ یک نوع کیفیت جذبه و شیفتگی به خود می گیرد، روسو، در کتاب امیل ، رسیدن سنین شور و شیفتگی را مورد تمجید قرار داده و شاتوبریان نیز صدای او را منعکس ساخته است . منظور از این شور و شیفتگی چیست ؟ منظور از آن یک نوع احساس مفرط و مخالف است که می تواند سراسر وجدان را احاطه نماید، انرژی شخص را کاملاً تجهیز کند و رفتار و کردار را در جهت معینی سوق دهد. این همان چیزی است که در کیفیت محبت یا نفرت و کراهت جوانان دیده می شود.»⁽¹³⁷⁾

حیوانات ، که در پرتو هدایت تکوینی خداوند، در چهار چوب غرایز زندگی می کنند، روش های یکنواختی دارند که در طول قرن های متمادی همواره ثابت بوده و هرگز تغییر شکل نمی دهند. ولی بشر با استفاده از نیروی خلاقه عقل ، پیوسته در مسیر ترقی و تکامل است و با گذشت زمان ، برنامه های تازه ای را در زندگی خود طرح می کند و در راه های جدیدی قدم می گذارد.

بشر در طول قرن ها، بر اثر پیشرفت های تدریجی علوم ، به قسمتی از اسرار طبیعت پی برده و به نفع خود بهره برداری کرده است . دانشمندان ، در هر عصری از تجربیات خود در راه بهتر زیستن استفاده نموده و قیافه زندگی را تغییر داده اند و به تمام مظاهر آن رنگ های تازه تری بخشیده اند.

خلاصه ، بشر با گذشت زمان ، مدارج تکامل را پیموده و همچنین می

پیماید.

مردان عاقل کسانی هستند که از مقتضیات زمان خود آگاه باشند و خویشتن را با تحولات صحیح و شایسته آن تطبیق دهند. این مطلب در روایات اسلامی با عبارات مختلفی خاطر نشان شده است .

عن ابی عبدالله علیه السلام قال فی حکم داود علیه السلام : علی العاقل ان یکون عارفا بزمانه مقبلا علی شاءنه .⁽¹³⁹⁾

امام صادق علیه السلام فرموده : کسی که عالم به مقتضیات زمان خود باشد، مورد هجوم اشتباهات قرار نمی گیرد.

قال امیرالمؤمنین علیه السلام : من عرف الايام لم یغفل عن الاستعداد.⁽¹⁴¹⁾
رسول اکرم صلی الله علیه و آله مشاهده کرد که توسعه فتوحات اسلامی و بسط امور نظامی ایجاب می کند که بعضی از اصحابش با سلاح های جدید آشنا شوند. به همین جهت ، دو نفر از اصحاب خود را به جرش ، که یکی از روستاهای یمن بود، فرستاد تا اطلاعات لازم را فرا گیرند.

آگاهی از تحولات و تکامل زمان

آگاهی از تحولات و تکامل زمان و همگامی با پیشرفت های گوناگون بشر در مظاهر مختلف زندگی ، شرط اساسی کامیابی و موفقیت فرد و اجتماع است . عاقل کسی است که خود را با ترقیات صحیح عصر خویش تطبیق دهد و از مزایای سودمند آن استفاده نماید.

به تقلید گویندگان کهن نکردم گنه گر نگفتم سخن
سخنگوی باشد زبان زمان که حال زمان را بود ترجمان
زمان را کسی ترجمانی کند که با منطقش همزبانی کند
درخت کهن کایدش بوی مرگ به پیوند نو، نو کند بار و برگ
کهن تا نگشتی نوآموز باش به هر روز دانای آن روز باش

نسل جوان بر اثر تمایل تجددخواهی و نوظللی ، خیلی زود به افکار تازه و پیشرفت های نوین متوجه می شود و خود را با مقتضیات زمان تطبیق می دهد. بر عکس ، نسل کهن که به محافظه کاری علاقه دارد، مایل است از آداب و رسوم گذشته پیروی کند و تا آن جا که ممکن است ، روش های دیرین را در برنامه زندگانی خود همچنان نگاهداری نماید. همین تفاوت میل ، منشاء یک قسمت از اختلافات جوانان با بزرگسالان در محیط خانواده و اجتماع است . نمی توان گفت سرپیچی و تخلف نسل جوان از آداب و رسوم نسل کهن همیشه و در همه جا مفید و ثمر بخش است ، بلکه بر عکس ، در پاره ای از موارد ممکن است منشاء خطرات بزرگی گردد و ضررهای غیر قابل جبرانی به بار بیاورد. ولی بدون تردید می توان گفت اگر تجددخواهی جوانان به درستی هدایت شود و با راهنمایی مربیان لایق در مسیر صحیح خود قرار گیرد و از افراط و تندروی های نابه جا مصون بماند، مایه نوسازی محیط و منشاء

بسیاری از تحولات اجتماعی است و می تواند جامعه را از پاره ای از رسوم فاسد و آداب غلط رهایی بخشد و از انحطاط و پستی و احیانا از سقوط و تباهی اش محافظت نماید.

جواهر لعل نهرو می گوید:

«جنگ ، سرپای افکار و عقایدی را که ما با آن پرورش یافته بودیم ، مرتعش ساخت و ما را حتی درباره مبانی اجتماع و تمدن جدید به شک و تردید افکند. ما دیدیم که چگونه انبوه کثیری از جوانان جهان نابود شدند. ما شاهد دروغ ها، خشونت ها، وحشیگری ها، ویرانی ها و تباهی های بسیار بودیم و از خود می پرسیدیم که آیا پایان تمدن فرا رسیده است ؟

دوران جنگ و پس از آن ، دوران تجزیه و دوران از هم گسستن و دوران در هم شکستن اعتقادات و عادات کهن بود. دوران شک و تردید و تکاپویی بود که همیشه به هنگام تغییرات و تحولات سریع پیش می آید.

در چنین دوران های تاریخی جهان است که باید فکر ما و جسم و جان ما به فعالیت بیشتر و جدی تر بپردازد. این دوران ها زمانی است که زندگی بی مزه و یکنواخت عادی ، جان تازه می گیرد و ماجراهای بزرگ پیش می آید و هر یک از ما می توانیم در ساختمان دنیای نو و نظام تازه سهمی به عهده بگیریم . در چنین دورانی ، جوانان نقش عمده ای را اجرا می کنند، زیرا آنها خیلی آسان تر از کسانی که پیر شده اند و ذهن و فکرشان با افکار کهنه و قدیمی ، خشک و جامد شده است می توانند خود را با افکار و مقتضیات زمان منطبق سازند.»⁽¹⁴³⁾

بشارت ده به بندگانی که شنوای سخن هستند و از بهترین آن پیروی می کنند. اینان کسانی هستند که خداوند هدایتشان فرموده و آن ها صاحبان عقل و درایت اند.

در این آیه ، تقلید و مخالفت با تقلید، بر معیار عقل اندازه گیری شده است و خداوند بشارت می دهد که پیروزی و سعادت نصیب کسانی است که به سخنان دیگران گوش فرا دارند و تنها از آن چه خوب و پسندیده است پیروی نمایند، نه آن که بدون سنجش عقلی ، از گفتار و رفتار دیگران کورکورانه تقلید نمایند.

قال ابو عبدالله عليه السلام : اياك ان تنصب رجلا دون الحجة فتصدقه في كل ما قال (145).

علی عليه السلام فرموده است : سخن حکما و دانشمندان ، اگر درست و مطابق با واقع باشد، داروی شفا بخش است و اگر خطا و غیر واقعی باشد، بیماری است . «شما خوب می دانید که چون عملی در مقابل ما انجام شود، ما نیز میل می کنیم که آن را تکرار نماییم . این موضوع حالت سرایت ، حالت الهام و تلقین دارد. اما غیر از آن ، یک حالت دیگر نیز در انسان وجود دارد و آن تمایل به گفتن نه و مخالفت است . بر حسب مزاج و اخلاق شخصی و سن و سال ، گاهی این غریزه و گاهی آن تفوق می یابد. هر دوی این غریزه ها مفیدند، اولی با تلقین آن چه نسبت به ما بیگانه بود، وجود ما را غنی تر می سازد و دومی نیروی مقاومت به ما می دهد و لزوم انجام کاری غیر از کار دیگران را تلقین می نماید.»

اگر این غریزه بیش از حد خود پیشرفت کنند، اولی انسان را مقلدی سست و بی اراده بار می آورد و دومی شخص را منفی باف و بی حاصل می سازد. به طور طبیعی و عادی ، این هر دو غریزه در رفتار شخص مؤثرند.» (147)

ابراهیم خلیل به بت پرستان می فرمود: آیا این بت ها می شنوند وقتی شما آن ها را می خوانید؟ یا آن که می توانند به شما سود یا زیانی برسانند؟ در جواب گفتند: ما پدران و مادران خود را دیدیم که چنین می کردند.

(وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا) (149).

همان طور که تقلیدهای کورکورانه مانع تعقل و تفکر و سد راه تعالی و تکامل بشر است ، همچنین سرپیچی های نا به جا از تقلیدهای صحیح و خردمندانه ، که از خودسری و غرور احمقانه آدمی سرچشمه می گیرد، نیز مایه عقب افتادگی و محرومیت و احیانا باعث تباهی و هلاکت است .

قال علی علیه السلام : لا تستبد براءیک فمن استبد براءیه هلك (151)

متأسفانه ، در سنین بلوغ و دوران شباب ، موازنه تمایل تقلید و ضد تقلید بر هم می خورد و در جوانان یک حالت افراطی مخالفت با آداب و سنن بزرگسالان بروز می کند. آنان مایل اند در زندگی برنامه های تازه ای را برای خود اتخاذ نمایند، یا آنکه از اعمال کسانی تقلید کنند که از روش های عادی و آداب و رسوم عمومی سر باز زده و به کارهای تازه ای مبادرت کرده اند. همین تمایل ضد تقلید و یا تقلید در جهت مخالف ، سبب بروز اختلاف بین نسل جوان و نسل کهن می گردد و احیانا منشاء جرایم و جنایات غیر قابل جبران می شود. «در حالیکه گزینه تقلید در دوران سوم کودکی ، غالب و مسلط است ، غریزه مخالفت در ابتدای بلوغ بزرگ می شود و یک حالت ضدیت و مخالفت به روح انسان می دهد. نیروی قبول تلقین ، انحطاط می یابد و حال آن که قدرت منع اعمال و بازرسی رفتار و نیروی مقابله کردن با مشکلات را قوت می بخشد. در نزد پسران ، به خصوص ، این موضوع ، به واسطه علاقه ای که به تهاجم و زد و خورد دارند که کاملاً آشکار است ، اما با این حال ، عکس العمل تقلید نیز هنوز وجود دارد و با عکس العمل ضد تقلید مخلوط شده است . میل ایجاد چیزهای تازه که در این سنین به فراوانی دیده می شود، در واقع نتیجه همان تقلید در جهت مخالف است.» (153)

نتیجه آن که آزادی خواهی بی حساب و تمایل افراطی ضد تقلید جوانان ، که منشاء سرپیچی زاید از حد آنان از آداب و رسوم اجتماعی است ، یکی از علل اساسی مخالفت نسل جوان با بزرگسالان در برگزیدن صفات اخلاقی و اثبات شخصیت است .

یکی از تمایلاتی که در دوران شباب به شدت بروز می کند و باعث سرپیچی نوبالغان از روش های عاقلانه بزرگسالان می گردد، علاقه به تخیلات غیر ممکن و تصورات افسانه مانند است . در این دوره ، افکار شیرین ناشدنی چنان در اعماق روح جوانان اثر می گذارد و آنان را به عالم خواب و خیال می کشاند که از واقع بینی و درک حقایق زندگی باز می مانند.

«شاید هرگز در دوران زندگی ، تجسم و تخیل انسان این قدر شدید و درخشان و غیر قابل مقاومت نباشد. به خصوص دورانی که ما بین 17 و 20 سالگی محصور است ، امتیاز خاصی را در ادوار زندگی دارا است .

خیالبافی صورت مرجح تفکر در دوران تکلیف است . شروع آن در نتیجه یک هیجان سبک و ساده می باشد که اولین صور ذهنی را به وجود می آورد ، آنگاه در نتیجه تداعی افکار و یادگارها، صور جدیدی از آن مشتق می گردند، چنان که گویی جوان بر روی شیب ملایمی به طرف یک دنیای نیمه خیالی ، که در عین حال بستگی تام با وضع احساسات فعلی وی دارد، رانده می شود.»⁽¹⁵⁵⁾

موریس دبس می گوید:

«باید با دقت تمام ، ما بین فعالیت طبیعی فکری جوانان نارس با حالات غیر عادی آنان ، که در نزد مبتلایان به امراض عصبی دیده می شود، تفاوت قائل گردید. این تخیلات ، از لحاظ امکانات جدید و اختراعات و افکار بدیع

بسیار غنی است و برای پیشرفت فکری و فرهنگی جوانان مقدمه مناسبی می باشد.

اگر ما نیز مانند پ . گیوم معتقد باشیم که تجسم و تصور، بیش از فعالیت هوش ، در زندگی انسان مؤثر است ، باید قبول کنیم که دوران بلوغ یکی از مراحل اساسی توسعه بدن انسانی است .

وقتی انسان از این موضوع بیشتر اطمینان می یابد که ملاحظه می کند جهش تجسمات خلاق و به خصوص جهش پیشرفت های هنری در این زمان بیشتر قابل ملاحظه است . جوان نورسیده که علاقه مفرطی به صور شاعرانه پیدا می کند، در مقابل زیبایی ، حساس تر از دیگران است . تجسم و تخیل جوان را وادار می سازد که وجود خود را کشف کند و دیگران را درک نماید.»(157)

مرغ بر بالا پران و سایه اش می دود بر خاک و پران مرغ وش ابلهی صیاد آن سایه شود می دود چندان که بی مایه شود بی خبر کان عکس آن مرغ هواست بی خبر که اصل آن سایه کجاست تیر اندازد به سوی سایه او ترکشش خالی شود در جست و جو ترکش عمرش تهی شد عمر رفت از دویدن در شکار سایه تفت پیشوای عالی قدر اسلام ، تخیلات مفید و آرزوهای به جای بشر را، که منشاء سعی و کوشش و مایه ترقی و تعالی است ، پسندیده و ممدوح دانسته و آن را از شاخه های رحمت الهی معرفی فرموده است .

قال رسول الله ﷺ : الامل رحمة لامتی و لولا الامل ما رضعت والدة ولدها و لا غرس غارس شجرا. (159)

علی عليه السلام فرموده : تکیه کردن بر آرزو از ابلهی و حماقت است .

و عنه عليه السلام : کثره الامانی من فساد العقل. (161)

امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است: کسی که آرزو را دراز گرداند رفتار خود را ضایع و بد ساخته است.

متأسفانه، عشق به تخیلات ناشدنی و آرزوهای دراز، در نسل جوان، خصوصاً در دختران، بیش از حد ضرورت و مصلحت بروز می‌کند و در بعضی از موارد، تصورات موهوم به طوری بر روح جوانان چیره می‌شود و آنان را به عالم خواب و خیال می‌کشاند که به کلی از درک واقعیت‌های زندگی غافل می‌شوند.

در محیط مدرسه بر اثر پریشان فکری، درس معلم را نمی‌فهمند و در محیط خانواده به کارهای ناموزون دست می‌زنند و زندگی عادی را به باد مسخره می‌گیرند و تنها به افکار شیرین و غیر ممکن خود سرخوش و مست اند. این حالت روانی یکی از علل سرپیچی نسل جوان از روش‌های سنجیده و عقلانی بزرگسالان است.

«تخیل و تجسم پر شور جوان نورسیده، شخصیت او را به آن صورتی که خود مایل است و آرزو دارد، به وجود می‌آورد و آن را در نظر قشنگ و زیبا می‌سازد. یک گودال عمیق مابین وجود واقعی و تصور افسانه آمیزی که خیالبافی از آن به وجود آورده است، ایجاد می‌شود. توافق مابین وجود و شخصیت واقعی، و آن وجودی که در نتیجه تحریکات افسانه آمیز خیالبافی ایجاد شده است، هر لحظه مشکل تر می‌شود.»⁽¹⁶³⁾

نتیجه آن که جهش احساسات و هیجان‌های عاطفی، حس تجددخواهی، میل مخالفت با تقلید، یا تقلید در جهت مخالف و همچنین تخیلات ناشدنی و آرزوهای بی حساب، از تمایلات طبیعی دوران شباب است و با تفاوت شدت و ضعف در وجود کلیه جوانان نهفته است.

بدون تردید، هر یک از این تمایلات به نوبه خود در ساختن صفات اخلاقی و پی ریزی شخصیت جوانان سهم مؤثری دارد و در پاره ای از موارد، آنان را به مخالفت با آداب و رسوم نسل کهن و سرپیچی از آن ها وارد می کند و گاهی کار به طغیان و عصیان منجر می شود.

بعضی از جوانان در احراز شخصیت و انتخاب راه سازش با محیط، دارای وضع عادی هستند و برای ساختن شخصیت خود، مستقیماً از برنامه های خانواده و اجتماع پیروی می کنند و خیلی زود خود را با شرایط زندگی تطبیق می دهند و دوش به دوش جامعه قدم برمی دارند و اگر در پاره ای از مواقع به اقتضای جوانی و بر اثر عواطف و انگیزه های دوران شباب، از روش های عادی و رسوم و سنن اجتماعی سر باز زنند، مخالفتشان عمیق و ریشه دار نیست و سرپیچی آن ها ثابت و پایدار نمی ماند، بلکه پس از گذشت مدت کوتاهی مخالفت خود را ترک گفته و همچنان روش عادی به خود می گیرند.

برای عده ای اثبات شخصیت با آرامی و بدون درخشش صورت می گیرد. شخص بیشتر علاقه مند به تغییرات و ترقیات مداوم است. فکر کم کم با منافع جدید خو می گیرد و آن ها را مختص خود می سازد و رفته رفته با حقیقت منطبق می شود. هیجانات و آشوب های گذری که ایجاد می شوند، هرگز تا قلمرو مسائل اختصاصی وجود پیشرفت نمی نمایند. این اشخاص بیشتر افکار مثبت و مردان فعال را به وجود می آورند.

برای برخی، این عمل به وضعی دراماتیک و آمیخته با نمایش و خودنمایی به عمل می آید و همراه با یک عصیان ناپایدار است. علاقه به چیزهای تازه و آرزوی مشخص ساختن خویش منجر به این می شود که در گفتار و لباس پوشیدن، یک وضع غیرعادی پیش گیرد. کشف وجود شخصی، یک نوع

نهضت حب ذات و خودستایی مفرط ایجاد می نماید. این بحران بدعت که در رفتار و حرکات روزانه و نیز در افکار و احساسات هویداست، در خاتمه دوران بلوغ تسکین می یابد. علت این موضوع آن است که تکامل این دسته از جوانان با آهنگ مخصوص و ضربات ناگهانی به عمل می آید که منجر به حوادث کوچکی می گردد.» بعضی از نوبالغان و جوانان در راه اظهار وجود و اثبات شخصیت خود وضع انقلابی دارند. اینان تسلیم آداب و سنن معمولی نمی شوند و همواره می خواهند افراد استثنایی جامعه باشند. آن ها در این فکر نیستند که صفات و اخلاق دیگران را به طور عادی فرا گیرند و خود را با وضع اجتماعی موجود منطبق سازند، بلکه می خواهند حتی المقدور با روش های محیط مخالفت کنند و این راه شخصیت مخصوصی برای خویشتن احراز نماید.

مخالفت جوانان انقلابی با آداب و رسوم اجتماعی، ریشه دار و عمیق است و منشاء آن، تنها عواطف دوران شباب و تجدد خواهی، یا مخالفت با تقلید و تخیلات جوانی نیست، بلکه در نهاد آنان انگیزه های مطلوب و نامطلوبی وجود دارد که پیوستن مجموع آن ها به یکدیگر، باعث سرپیچی و تخلفشان از روش های اجتماعی می گردد.

گروهی از این قبیل جوانان، بر اثر پاره ای از بیماری های روانی یا سوء تربیت دوران کودکی، از واقع بینی باز می ماند و در راه احراز شخصیت، به روش های تند و انقلابی دست می زنند و احیانا به طغیان و عصیان می گرایند. بعضی از آن ها به قدری از حقیقت دور می شوند که تا پایان عمر به سازش با محیط اجتماعی خویش موفق نمی گردند.

گروهی دیگر از جوانان انقلابی کسانی هستند که بر اثر نبوغ ذاتی و فروغ عقلی خود، از روش های ناصحیح اجتماعی سر باز می زنند و در کمال واقع

بینی ، با آداب و سنن ناپسند جامعه مخالفت می کنند. این گروه ممتاز و پر ارزش نه تنها از اعمال نادرست دیگران پیروی نمی کنند و خویشتن را به ناروایی های مردم آلوده نمی سازند، بلکه می کوشند تا مسیر جامعه را نیز تغییر دهند و محیط تازه ای بر وفق افکار خود به وجود آورند. برای روشن شدن مطلب ، پیرامون هر دو قسمت به اختصار توضیح داده می شود.

«گذشته از امراضی جزئی ابراز شخصیت ، امراض فکری اساسی تری وجود دارد. یکی از آن ها مرض پارانویا است که علامت آن منم منم کردن بسیار است و زندگی اجتماعی را غیر ممکن می سازد.»⁽¹⁶⁶⁾

«مرض دوم ، هیستری است که انتشار آن خیلی کمتر از آن است که اطبای امراض دماغی در اواخر قرن گذشته تصور می نمودند. با این حال ، در نزد دختران جوانی که علاقه به تظاهر و خودنمایی دارند، بسیار دیده می شود. اینان میل دارند مناظری به وجود آورند، کمدی هایی بازی کنند، از شخصیت معینی تقلید نمایند و لااقل خود را با نیمی از آرزو و تخیل خویش وفق دهند.

از همه بیماری های شخصیت تنفرآورتر، جنون پیش رس ، به آن صورتی است که در نوبالغان و جوانان پیدا می شود. فعالیت روحی از حقیقت منحرف می گردد. عجایب کیفیت اخلاقی موجب می شود که موجود به سوی خود بازگشت نماید. آن گاه یک نوع بی قیدی عمیقی در مقابل محیط در وی تولید می شود. این حالت را اوتیسم می نامند. مریض ، اوقات خود را به نشخوار تمام نشدنی می گذراند. فکر بی حرکت می شود. آنگاه حالتی در بیمار پدید می آید که گویی از محیط بریده است . این نوع جنون تدریجی را امروز شیزوفرنی می نامند.»⁽¹⁶⁸⁾

«طفلی که بد تربیت شده ، موقعی که بزرگ شد، اگر وارث ثروت کلانی باشد، خواهی نخواهی مجبور به معاشرت و تماس با مردم است و چون اطرافیان خویش را مثل اطرافیان دوره کودکی بی بند و بار، مهربان و سهل انگار نمی بیند، ناچار همه را پست و فاسد و غیر قابل معاشرت دانسته و زندگی را بر خود تلخ می کند و اگر وارث ثروتی از پدر و مادر نبوده و مجبور باشد برای ادامه زندگی دنبال کسب و کاری برود، آن وقت است که بر اثر فقدان حس شجاعت و اعتماد به نفس ، فاجعه زندگی او شروع می شود و میان ناامیدی و بدبختی محصور می گردد. به زودی در می یابد که وی برای زندگی در دنیای تنازع بقاء تربیت نشده است و نمی تواند به تنهایی روی پای خود بایستد و ناچار در صف کسانی در می آید که نه تنها سربار جامعه اند، بلکه پارازیت مردم اند. مثل جیب برها، فالگیرها، قماربازها، میخوارگان و غیره.»⁽¹⁷⁰⁾

حضرت ابراهیم دعوت انقلابی خود را، که در درجه اول مبارزه با بت و بت پرستی بود، از محیط خانواده و بین کسان و بستگان خویش آغاز نمود و مراتب دانایی و حسن تشخیص خویش را ابتدا با آنان در میان گذارد.

اذ قال لایبیه یا ابت لم تعبد ما لا یسمع و لا یبصر و لا یغنی عنک شیئا. یا ابت انی قد جاءنی من العلم ما لم یاءتک فاتبعنی اهدک صراطا سویا.⁽¹⁷²⁾

آذر، که از سخنان ابراهیم به خشم آمده بود، به وی گفت : مگر تو از خدایان من رو گردان شده ای ؟ اگر از این روش باز نایستی و از مخالفت بت ها دست برنداری ، سنگسارت خواهم کرد. برو از من دور شو که سال ها رویت را نبینم . ابراهیم که با فکر بلند و روح انقلابی خود تصمیم قطعی داشت که با اساس شرک مخالفت کند و بت پرستی را از بیخ و بن براندازد، در کمال صراحت به آذر پاسخ داد و گفت :

و اعتزلکم و ما تدعون من دون الله و ادعو ربی عسی الا اکون بدعاء ربی
شقیاً. (174)

این مجسمه های بی روح چیست که پرستش می کنید و عمری در کنارشان
به سر می برید. در جواب گفتند: ما پدران خود را دیده بودیم که این ها را
پرستش می کردند و ما از آنان پیروی می کنیم . ابراهیم فرمود: شماها و
همچنین پدران نادانان سخت در گمراهی بوده و هستید.

سخنان آتشین ابراهیم بین مردم موجی از خشم و وحشت ایجاد کرد و به وی
می گفتند: آیا نمی ترسی از این که با خدایان این چنین مخالفت می کنی ؟
ابراهیم گفت :

و کیف اخاف ما اشركتم و لا تخافون انکم اشركتم بالله. (176)

به خدا قسم که من با هر نقشه و تدبیری که ممکن باشد، در غیاب شما بت
ها را در هم می شکنم .

حضرت ابراهیم ، با این تهدید تند، شدیدترین مراتب مخالفت و سرپیچی
خویش را از آئین ساختگی قوم خود به زبان آورد و صریحا تصمیم قطعی خود
را برای شکستن بت ها به مردم اعلام نمود و منتظر فرصت نشست . سرانجام در
روز مناسبی تهدید خود را عملی کرد و تمام بت ها را به استثنای بت بزرگ
قطعه قطعه نمود.

این عمل انقلابی طوفان عجیبی برپا کرد. شهر را تکان داد. بت پرستان با
خشم و هیجان غیر قابل توصیفی فریاد می زدند و در جست و جوی کسی
بودند که چنین ستمی را به خدایان روا داشته است . واضح بود که آن شخص
کسی جز ابراهیم نیست . زیرا همه مردم ، کم و بیش سخنان او را شنیده و از
طرز تفکرش آگاه بودند.

(قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ). (178)

آیا جز خدای یگانه ، موجودات بی اثری را می پرستید؟ اف بر شما و بر معبودهای شما. آیا عقل ندارید و تفکر نمی کنید.

شخصیت انقلابی ابراهیم خلیل ، که ناشی از رشد عقلی و وحی الهی بود، سبب شد که با آیین باطل و رسوم کهن قوم خود مخالفت نماید و در مقابل بت و بت پرستی به پیکار برخیزد. گر چه در این راه با مشکلات و مصائب جانکاهی روبه رو شد، ولی موفق گردید که عقل مردم را به مقدار قابل ملاحظه ای تکان بدهد و جامعه را به تفکر و تعقل وادار نماید.

یکی دیگر از مردان الهی که در پرتو نیروی فروزان عقل و وحی ، به مخالفت با آداب و رسوم ناپسند قوم خود به پا خاست و با شخصیت انقلابی خویش ، بزرگ ترین تحول درخشان و حیات بخش را در جامعه به وجود آورد و مردم را از حضيض جهل و پستی به اوج دانایی و عزت رسانید، پیامبر گرامی اسلام است .

حضرت محمد ﷺ در محیطی به پیغمبری مبعوث شد که مردم نادانش علاوه بر شرک و بت پرستی ، به انواع جرایم و جنایات و ناروایی ها و خرافات آلوده بودند. زورگویی و ستمگری ، کشتن دختران و تحقیر زنان ، تجاوز به اموال و اعراض دیگران ، میخوارگی و قماربازی ، چپاول و غارت و خلاصه ده ها صفات رذیله ، در ردیف سنن ملی و آداب و رسوم معمولی آن مردم بود و کم ترین احساس شرمساری و ندامت از آن همه جرایم نمی نمودند.

پیشوای عالی قدر اسلام ، با راهنمایی وحی الهی و در پرتو عقل کامل خویش ، با تمام آن روشهای ناپسند به مخالفت و سرپیچی برخاست و با عزمی ثابت ، مبارزه پی گیر خود را آغاز نمود. البته هدف عالی آن شخصیت

بزرگ انقلابی تنها مخالفت فردی با آداب و رسوم باطل مردم نبود، بلکه او می خواست با سعی و مجاهده، همه لکه های ننگین را از دامن اجتماع پاک کند و کلیه روش های ناپسند مردم را از بیخ و بن براندازد.

محیط تازه ای را بر وفق اراده حق، بر اساس عقل و منطق و عدل و انصاف پایه گذاری کند و شخصیت مردم را بر طبق شرایط محیط جدید بسازد، و در این راه موفقیت درخشان و بی نظیری نصیبش گردید. به عبارت دیگر، او در ساختن شخصیت خود، نه تنها از مردم نادان پیروی نکرد و خویشان را با روش های غلط و سنن فاسد منطبق نساخت، بلکه بر عکس، با همت بلند و اراده عالی خود، جامعه را با خویشان تطبیق داد و مردم را به پیروی از هدفهای عالی و روشهای عالمانه خود وادار نمود.

قال علی عليه السلام: بعثه و الناس ضلال فی حیره و خابطون فی فتنه . قد استهوتهم الاهواء و استزلهم الکبرياء و استخفتهم الجاهلیه الجهلاء حیاری فی زلزال من الامر و بلاء من الجهل .⁽¹⁸⁰⁾

دلهای مردم نیکوکار به وی متوجه گشت و نگاه چشم ها به سوی او معطوف گردید. خداوند به دست آن رهبر توانا، کینه های دیرینه را از صفحات خاطرها محو نمود و شعله های خانمانسوز را خاموش کرد. افراد بیگانه را با تعالیم او با هم برادر ساخت و کسانی را که به ناحق با یکدیگر همکاری داشتند، از هم جدا نمود. حق و فضیلت را در پرتو کوشش او، از خواری به عزت رساند و ظلم و فساد را به ذلت و پستی انداخت .

نهر و می گوید:

«محمد صلی الله علیه و آله نیز مانند بنیان گذاران بعضی از مذاهب دیگر، مردی شورشی بود که برای مخالفت با بسیاری از عادات و نظام اجتماعی موجود قیام کرد.

دینی که او مردم را بدان می خواند، به خاطر سادگی و صراحتش و به خاطر رنگ دموکراسی و برابری که با خود داشت ، توده های مردم را در کشورهای همسایه جلب می کرد، زیرا آنها روزگاری دراز تحت سلطه قدرت مطلقه پادشاهان مستبد و روحانیون و پیشوایان دینی مستبد به سر می بردند. آن ها از نظام قدیمی فرسوده شده بودند و برای یک تغییر وضع آمادگی داشتند. اسلام این تغییر را به ایشان عرضه می داشت و از طرف ایشان هم استقبال می شد، زیرا از بسیاری جهات وضعشان را بهتر می ساخت و بسیاری از مفاسد قدیمی را پایان می داد و این احساس را در هر فرد مسلمان به وجود می آورد که او عضو یک جامعه اخوت و برادری بزرگ است.» (182)

خلاصه روش انقلابی و سخنان پرشور رسول اکرم ﷺ در جوانان نیز شخصیت انقلابی به وجود آورد. آنان به اتکای خداوند و به راهنمایی پیشوای عالی قدر خود، با سنن فاسد جاهلیت به مبارزه برخاستند. بت ها را شکستند. بتخانه ها را ویران کردند. ظلم و ستم را از ریشه برانداختند. آداب و رسوم باطل را نابود ساختند و به جای همه آنها، سازمانی نو، بر اساس ایمان و علم ، عدل و آزادی و اخلاق و فضیلت به وجود آوردند و عقب افتاده ترین مردم را به عالی ترین مدارج کمال رسانیدند.

تغییر شخصیت جوان

قال الله العظيم فی کتابه : ... (قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا ﴿٩﴾ وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا)

«وقتی در سر تا پای خود دقت می کنید، می بینید که هر قسمت از ساختمان جسمی شما ارثی است که از پدر و مادر یا اجداد برده اید. مثلا ممکن است موی سیاه پرشکن را از مادر و صورت گرد را از مادر بزرگ گرفته و رنگ صورت را از پدر و قد بلند را از پدر بزرگ داشته باشید. به هر حال ، شکل و قد و قوای بدنی ما بی شک همه موروثی و مبدا آن قابل تشخیص است . لکن نمی توان مبدا زود رنجی یا شوخ طبعی را به آسانی معلوم کرد. همین قدر مسلم است که عادات و صفات و به طور کلی طرز فکر و رفتار ما معلول قضا یا و برخوردهای زندگی ، یعنی ساخته محیط ماست .

وقتی وقایع و اثرات محیط تکرار شد، بدون آن که متوجه باشیم ، شخصیت ما را در قالب خود می ریزد، ولی خوشبختانه هر وقت بخواهیم ، می توانیم آن قالب را بشکنیم و خود را از بند برهانیم . یعنی هر اندازه عادت غیر مفید یا مزاحمی در ما کهنه شده و ریشه گرفته باشد، می توان به قوت اراده آن را از بن در آورد و به جای آن عادت و خوی بهتری نشانید. بلی ، شخصیت خود، یعنی سرشت و خوی خود را می توان جزئا یا کلا تغییر داد.»⁽¹⁸⁵⁾

علی علیه السلام فرموده : هرگز از مجاهده و کوشش در اصلاح نفس خویش بازنايست ، زیرا چیزی جز سعی و کوشش تو را در این کار یاری نخواهد کرد .
و عنه علیه السلام : ایها الناس تولوا من انفسکم تاءدیبها و اعدلوا بها عن ضراوة عاداتها.⁽¹⁸⁷⁾

امام صادق علیه السلام فرموده است : نفس خود را از آن چه برایش مضر است بازدار، قبل از آن که بمیری ، و در آزادی جانت کوشش کن ، همان طور که در

طلب روزی ات کوشش می کنی ، زیرا که جانت در گرو اعمال توست و جز با کوشش تو آزاد نخواهد شد.

«عاداتی که به سالیان دراز برای ما طبیعت ثانوی شده ، یک شبه از سر به در نمی رود، ولی خوشبختانه ، اگر به دستور عقل و منطق و یا عزمی راسخ رفتار کنیم و شتایزده نباشیم ، هر خلق و خویی ، هر چه کهنه باشد، خیلی زودتر از آن چه آمده ، خواهد رفت .

باید اول قواعد کلی را که بر وجود انسانی حکم فرماست فراگیریم ، پس از آن ، هر چه بهتر شخص خودمان را بشناسیم ، یعنی بدانیم چه خلیقه و عادت را می خواهیم در خود عوض کنیم و کدام را رشد و نمو بدهیم و به خصوص بفهمیم چه قابلیت خاصی در ما موجود است که بتواند در زندگی مایه برجستگی و کامیابی باشد، بعد از آن که به این تشخیصات موفق شدیم ، باید خود را به صفات پافشاری و شکیبایی مجهز کنیم و همواره ناظر و مواظب خود باشیم و تا اصلاحی را که در نظر گرفته ایم در خود به وجود نیاوریم ، دست از کوشش و مجاهده برنداریم.»⁽¹⁸⁹⁾

علی علیه السلام می فرماید: جهل و بی خبری انسان از عیوب اخلاقی اش در ردیف بزرگ ترین گناهان اوست .

قال امیرالمؤمنین علیه السلام : الجهل بالفضائل من اقبح الرذائل ⁽¹⁹¹⁾.

و نیز فرموده است : ناتوان ترین مردم کسی است که به اصلاح تقایص معنوی و سیئات اخلاقی خود قادر باشد و اقدام نکند.

«جوانان تحت سیطره عادات و رسوم متداول و مستقر قرار ندارند و جهان فعالیت غریزی آنان یک جهان زنده و قابل انعطاف و مملو از تجربه و کنجکاوی است . جوانان می توانند با تلاش و همت کافی محیط خویش را تغییر دهند.

البته ممکن است آنان نتوانند به طور صریح تغییرات و اصلاحات مورد لزوم را تشخیص دهند و یا آن که حاضر به فداکاری برای انجام این اصلاحات گردند.»⁽¹⁹³⁾

علی علیه السلام به کمیل بن زیاد سفارش کرد که از منافقین اجتناب کن و با افراد خائن رفاقت منما. پرهیز از این که به خانه ستمکاران رفت و آمد کنی و با آنان پیامیزی. پرهیز از این که فرمانبردار آنها باشی و در مجالسشان حاضر شوی که خدایت بر تو غضب روا دارد.

قال علی علیه السلام : ایاک و صحبة من الهاک و اغراک فانه یخذلک و یوبقک .⁽¹⁹⁵⁾
حضرت رضا علیه السلام فرموده : همنشین شراب خوار مباش و به او سلام مکن .
عن الجواد علیه السلام ایاک و مصاحبة الشریر فانه کالسیف یحسن منظره و یقبح اثره .⁽¹⁹⁷⁾

بعضی عقیده دارند که فعالیت های ذاتی و تمایلات غریزی نقش مهمی در ساختن خلق و خوی بشر ندارد، بلکه صفات اخلاقی هر فرد ساخته و پرداخته محیط پرورش اوست . اینان می گویند آدمی برای قبول هر قسم تربیت ، استعداد نامحدود دارد و قادر است هر عادت ناپسندی را از صفحه خاطر بزاید و صفت خوبی را جایگزین آن نماید.

«مصلحین اولیه ، به پیروی از جان لوک ، فعالیت های ذاتی را ناچیز انگاشته و پیوسته اهمیت استعداد آدمی را در کسب عادات نیکو و مطلوب تاءبید می کردند. بدین معنی که آدمی قابل تربیت و پرورش است و برای اصلاح و بهبود وضع بشر هیچ گونه حدود و ثغوری وجود ندارد.

روح آدمی در ازل ، صفحه سفیدی بیش نیست ، و آن را می توان کاملاً به میل خود تغییر و تبدیل داد. بنابراین ، تعلیم و تربیت را باید مبنی بر قالب

ریختن جامعه بشکل و نمونه ایده آل دانست و این اصل را ترویج کرد که آدمی قادر به نیل به درجه کمال است.»⁽¹⁹⁹⁾

موقعی که آداب و رسوم تربیت، بر اثر تکرار و ممارست، رنگ عادت به خود می‌گیرد و به صورت خلق و خوی ثابت در می‌آید، آدمی بر طبق آن، از سرمایه‌های طبیعی خود استفاده می‌کند و به آسانی غرایز در مجاری عادات به جریان می‌افتند.

«عادات به محض آن که تشکیل یافتند، با بهره برداری از ذخیره فعالیت‌های ذاتی آدمی، به وجود خود ادامه می‌دهند و لا ینقطع این فعالیت‌ها را به میل خودشان تحریک می‌کنند، تقویت می‌نمایند، تفکیک می‌سازند، متمرکز می‌کنند و از غرایز خام و نامنظم، دنیایی مطابق میل خود به وجود می‌آورند. به طوری که می‌توان گفت آن موجود نه مخلوق عقل است نه زاییده غریزه، بلکه مصنوع عادت می‌باشد.»⁽²⁰¹⁾

علی علیه السلام فرموده است: عادات اکتسابی، طبیعت دومی انسان است. خوبی و بدی عادات مردم، تابع تربیت‌های اولیه و محیط پرورش آنهاست. اگر برنامه‌های تربیت به درستی طرح شود و محیط زندگی بر اساس پاکی و فضیلت استوار باشد، آدمی تدریجاً به خلق و خوی پسندیده عادت می‌کند و همواره در مسیر خوشبختی و سعادت گام برمی‌دارد. بر عکس، اگر از اول تربیت و محیط نادرست باشد، عادات ناشی از آن مضر و مایه تیره‌روزی و بدبختی خواهد بود.

مکتب آسمانی اسلام، که تربیت صحیح و سعادت بخش خود را بر اساس احیای تمایلات عالی‌انسانی و تعدیل غرایز و خواهش‌های نفسانی استوار نموده است، به وسیله برنامه‌های علمی و عملی و از راه مراقبت در انجام

فرائض دینی و تمرین وظایف عبادی و اخلاقی ، پیروان خود را در احراز عادات پسندیده تقوا و مالکیت نفس و نیل به ملکات فاضله عدالت و اخلاق تشویق فرموده است .

فی الخبر: الزموا التقوی و استعیدوها. (203)

علی علیه السلام در ضمن وصایای خود به حضرت مجتبی علیه السلام فرموده است :
نفس خویش را به بردباری در مقابل ناملایمات عادت ده .

کسانی که از کودکی به دست والدین و مربیان نادان و در محیطهای فاسد پرورش یافته اند و به خلیات بد عادت کرده اند، در جوانی مشکلات بزرگی بر سر راه زندگی دارند. اینان بر اثر سوء تربیت قادر نیستند به درستی با مردم سازش کنند به شایستگی احراز شخصیت نمایند.

عادت ناپسند به منزله دشمن نیرومندی است که مدتی دراز در اعماق جان آدمی جای گرفته و با کمال قدرت انسان را به کارهای ناپسند وادار می کند.
رهایی از شر دشمن توانا بسی دشوار و مشکل است .

قال علی علیه السلام : العادة عدو مملک . (205)

حضرت عسکری علیه السلام می فرماید: برگرداندن معتاد از عادتی که بدان خو گرفته ، مانند خرق عادت در طبیعت است .

مبارزه با عادات ناپسند، گرچه مشکل است ، ولی ناشدنی و محال نیست .
جوانان با انجام دو وظیفه ، که شرط اساسی پیروزی است ، در این مبارزه بزرگ موفق شوند و بر عادات بد خویش ، که دشمن خوشبختی و سعادت آنهاست غلبه نمایند و در نتیجه به سازش های صحیح اجتماعی و احراز شخصیت نایل گردند.

وظیفه اول آن است که در راه پیکار با هر یک از عادات ناپسند، باید هدف و مقصود خود را به درستی تعیین کنند و به طور مشخص بدانند که چه می کنند و چه می خواهند، با کدام عادت قصد مبارزه دارند و چه صفتی را می خواهند جایگزین آن کنند.

«هنگامی که آدمی دست به اقدامی می زند، لازم است بداند چه می خواهد بکند و اقدامش چه نتیجه ای خواهد بخشید. برای آن که اقدامش به مورد و شایسته باشد، لازم است نتایج آن را به همان صورتی که دیگران به نظر می آورند، در مقابل دیدگانش مجسم کند و مخصوصاً توجه کند که از لحاظ ابراز شخصیت، آیا عمل و اقدامش اثر مطلوب خواهد بخشید یا خیر؟»⁽²⁰⁷⁾

کسی که نیم قرن در خوردن و نوشیدن آزاد بوده و از انواع میوه ها و غذاها استفاده می کرده است، در پنجاه سالگی به بیماری قند مبتلا می شود. وقتی پزشک معالج به وی می گوید باید از خوردن مواد قندی خودداری کنی، فوراً اطاعت می نماید.

او آزادی پنجاه ساله را که بدان عادت کرده بود، به دست فراموشی می سپارد و اوامر طبیب را با اراده جدی و تصمیم قاطع به کار می بندد و عملاً خود را محدود می سازد. این اراده قوی از کجا سرچشمه گرفته است؟

منشاء این تصمیم قاطع غریزه حب حیات است. او قبل از بیماری برای ارضای تمایل لذت، از همه نعمت ها استفاده می کرد، ولی موقعی که سلامتی و حیاتش در معرض خطر قرار می گیرد، غریزه زندگی قدم پیش می گذارد و او را از آن چه ضرر دارد، منع می کند. سایر غرایز و تمایلات نیز از غریزه حب حیات، که در این جا نقش رهبری دارد، پیروی می کنند و همه با هماهنگی کامل دستور پزشک را اجرا می نمایند.

برای به دست آوردن اراده قوی و تصمیم جدی به منظور درمان بیماری های اخلاقی و مبارزه با عادات ناپسند نیز باید از نیروی غریزه استفاده کرد و تمام قوا را در راه رسیدن به مقصود با هم متحد و هم آهنگ ساخت و به سوی هدف پیشروی کرد.

کسی که از کودکی بر اثر سوء تربیت والدین یا مربی خویش ، لوس و از خود راضی بار آمده و به آن صفت ناپسند خو گرفته است ، در جوانی مورد تنفر و انزجار مردم است . او نمی تواند با جامعه سازش کند و شخصیت محبوبی به دست بیاورد، همواره از احساس ذلت و محرومیت رنج می برد و تنها راه نجاتش از این تیره روزی و بدبختی درمان آن خلق مذموم است . او برای بدست آوردن اراده قوی در امحای آن سیئه اخلاقی ، باید از غریزه حب ذات استفاده کند و بدان وسیله سایر نیروهای خود را به همکاری وادار نماید.

هر انسانی ، بالفطره ، دارای غریزه خود دوستی و عشق به عزت و محبوبیت است . انسان خودپسند که مورد تحقیر و اهانت جامعه قرار گرفته و عزت نفسش جریحه دار شده است ، اگر از منشاء تنفر مرم آگاه شود و به عیب اخلاقی خویش واقف گردد، می تواند از این غریزه نیرومند کسب قدرت و اراده نماید و به منظور نیل به عزت و محبوبیت ، با آن عادت ناپسند مبارزه کند و خوی خودپسندی را از صفحه خاطر بزدايد.

ویل دورانت می گوید.

«اگر بخواهیم خود را قوی تر کنیم ، باید نخست بدانیم که اراده چیست . اراده امر اسرارآمیزی که مانند رهبر ارکستر در میان اجزای خوی و منش انسانی به پا خیزد و دستش را گاهی به چپ و گاهی به راست حرکت دهد و به نوازندگان دستور دهد نیست ، بلکه فقط مجموعه و جوهر همه دواعی و رغبات

انسانی است. این قوای محرکه، پیشوایی که از او اطاعت کنند ندارند مگر خودشان.

از میان این امیال و رغبات، یکی باید چنان نیرومند باشد که بتواند بر دیگر رغبات مسلط شود و آنان را متحد سازد. معنی قدرت اراده این است که یک میل قوی چنان برتر و بالاتر از امیال دیگر باشد که همه را به سوی خود بکشد و تمام یراق به سوی یک هدف و یک جهت متوجه گردد. اگر ما هدف همسازکننده و مقصد آمر و حاکمی نداشته باشیم که بتوانیم امیال و خواهش های نفسانی دیگر را در راه آن فدا کنیم، به وحدت و یگانگی نمی رسیم و سرانجام باید سنگ بنای انسان دیگری باشیم.»⁽²⁰⁹⁾

حضرت امام هادی علیه السلام می فرماید: کسی که پر مدعی و از خود راضی باشد، مردم بسیاری به وی خشمگین و بدبین خواهند شد.

قال علی علیه السلام : من رضی عن نفسه اسخط ربه .⁽²¹¹⁾
علی علیه السلام می فرماید: عجب است که حسودان از سلامتی بدن های خویش غافل اند.

عن ابی جعفر علیه السلام : ان الحسد لیاکل الایمان کما تاءکل النار الحطب .⁽²¹³⁾
علی بن ابیطالب به حضرت حسین علیه السلام ، در ضمن وصایای خود فرموده است: کسی که نسبت به مردم تکبر نماید، ذلیل و خوار خواهد شد.

قال النبی صلی الله علیه و آله : لا ینظر الله الی رجل یجر ازاره بطرا .⁽²¹⁵⁾
علی علیه السلام فرموده: کسی که صفحه خاطر را از پستی طمع پاک نکند، خویشتن را ذلیل و پست کرده و در قیامت به خواری و اهانت بیشتری گرفتار است.

از این چند حدیث و روایات دیگری نظایر اینها به خوبی واضح می شود که چگونه مکتب آسمانی اسلام ، در برنامه های تربیتی خود، از نیروی غرایز و نیروی ایمان یک جا استفاده می کند و در راه مبارزه با سیئات اخلاقی و عادات ناپسند، از هر دو قدرت به موازات یکدیگر بهره برداری می نماید.

ناگفته نماند که از نظر دینی و علمی ، ترک عادات ناپسند به آسانی میسر نیست . کسی می تواند بر خلیات ذمیمه خویش غلبه کند و شخصیت نامطبوع خود را تغییر دهد که از موانع و مشکلات نهراسد و از یک یا چند شکست مایوس نگردد.

با توجه به این نکته که عادت ، طبیعت دوم انسان است ، مبارزه با آن احتیاج به پایداری و استقامت دارد. جوانانی که در راه اصلاح ملکات اخلاقی خویش ، با مجاهده پی گیر فعالیت می کنند و برای نیل به مقصود، کوشش مداوم دارند، سرانجام پیروز می شوند و به هدف خویش نایل می گردند.

قال امیرالمؤمنین علیه السلام : من استدام قرع الباب ولج ولج ⁽²¹⁷⁾

و نیز فرموده است : هر آن کس که خود را در اصلاح نفس خویش به مشقت و زحمت وادارد و سعی بلیغ نماید، به سعادت و خوشبختی نایل می گردد.

«اگر خواستار قدرت هستیم ، باید نخست هدف خود را برگزینیم و راه خود را تعیین کنیم ، بعد باید به آن بجسیم تا هرچه پیش آید. باید از اول متوجه باشیم که راهی را که برمی گزینیم ، به سر خواهیم برد، زیرا هر شکستی ما را ضعیف می کند و هر توفیقی ممکن است به قدرت ما بیفزاید. اجرای هر کار مستلزم کار تازه ای است . پیروزی های کوچک تر به ما نیرو می بخشد و ما را به پیروزی های بزرگ تر مطمئن می سازد. عمل اراده را می آورد.

اما اگر کسی احتیاط پیشه کرد و در اقدام به کارهای بزرگ تردید و دو دلی به خرج داد، همیشه کوچک خواهد ماند. چنان باش که از پیروزی ها و موفقیت های کوچک خرسند نگردی . پس از پیروزی در کاری ، فقط یک روز جشن بگیر و روز بعد به دنبال کار خطرتر باش و جویای خطر و مسئولیت باش .

ممکن است شکست بخوری ، حتی نابود شوی ، اما روزی که در آن می میریم ، چنان ناچیز و حقیر است که ارزش متزلزل ساختن روش و عقیده ما را ندارد. اگر خطرات تو را هلاک نکند، نیرومندت می کند و به هدفی که داری نزدیک ترت می سازد و به سوی بزرگی راهبرت می گردد. یا بزرگی و عز و نعمت و جاه ، یا چو مردانت مرگ رویاروی .»⁽²¹⁹⁾

ای فرزندان عبدالمطلب ، به خدا قسم سراغ ندارم جوانی را که برای خیر و سعادت قوم خود چیزی بهتر از تعالیم من آورده باشد. من برای امور دنیا و آخرت شما برنامه جامعی آورده ام .

موقعی که اسلام در مسیر پیشروی قرار گرفت و تدریجا مردم به آن آیین الهی متوجه شدند، قریش نزد ابوطالب رفتند و گفتند اگر فقر و تهی دستی ، برادرزاده ات را به این کار وا داشته ، ما حاضریم برای او پولی جمع آوری کنیم و در اختیارش بگذاریم و به قدری متمکنش سازم که از همه قریش ثروتمندتر باشد.

فقال رسول الله ﷺ : مالی حاجة فی المال فاجیبونی تکونوا ملوکا فی الدنيا و ملوکا فی الاخرة .⁽²²¹⁾

نهرو می گوید:

«شگفت انگیز است که نژاد عرب ، که در طول قرون دراز، گویی در حال خفتگی به سر می برد و ظاهرا از آن چه در سایر نواحی اتفاق می افتد جدا بی خبر بود، ناگهان بیدار شد و با نیرو و قدرتی شگرفت دنیا را زیرورو ساخت . سرگذشت عرب ها و داستان این که چگونه به سرعت در آسیا و اروپا و افریقا توسعه یافتند و فرهنگ و تمدن عالی و بزرگی به وجود آوردند، یکی از شگفتی های تاریخ بشری می باشد. نیرو و فکر تازه ای که عرب ها را بیدار ساخت و ایشان را از اعتماد به نفس و قدرت سرشار ساخت ، اسلام بود.»⁽²²³⁾

چهل سال پس از این واقعه ، حضرت محمد ﷺ ، به پیامبری مبعوث گردید و تربیت آسمانی خود را در راه اصلاح اخلاق و تغییر شخصیت آن مردم آغاز نمود و در مدت کوتاهی ، بزرگ ترین تحول روحی را در آنان به وجود آورد.

قومی که در مقابل هجوم سربازان حبشی تاب مقاومت نیاوردند و از ترس ، شهر مسکونی و خانه و زندگی خویش را ترک گفتند، بر اثر تعالیم عالیه اسلام چنان شجاع و نیرومند شدند که در ایام حیات پیغمبر و پس از مرگ آن حضرت ، در مقابل بزرگ ترین ارتش های نیرومند جهان آن روز ایستادگی کردند و به فتوحات درخشان و حیرت زایی نایل آمدند.

«اعراب از یک پیروزی به پیروزی دیگر نایل می شدند و اغلب بدون جنگ و مقاومت پیروز می گشتند. پس از رحلت پیغمبرشان ، تمامی ایران و سوریه و ارمنستان و قسمتی از آسیای مرکزی را از یک سو و مصر و قسمت هایی از شمال آفریقا را از سوی دیگر فتح کردند. در شرق ، شهرهای هرات و کابل و بلخ در برابر ایشان سقوط کرد و آن ها به ایالت سند و سواحل رود سند در هند رسیدند.

عربها از مراکش و آفریقا، از تنگه باریک دریا گذشتند و به اسپانیا و اروپا وارد شدند. این تنگه تا آن زمان به نام ستون های هرکولس نامیده می شد و این نامی بود که یونانی های قدیم به آن داده بودند. سردار عرب که از این تنگه عبور کرد، طارق نام داشت و از آن پس آن جا به نام او جبل الطارق (صخره طارق) نامیده شد.

در زبان های اروپایی ، همین کلمه به صورت جیبر التار در آمده است . سراسر اسپانیا به سرعت مسخر گشت و مسلمین از آن جا به جنوب فرانسه سرازیر شدند. بدین شکل ، در حدود 100 سال پس از درگذشت حضرت محمد، امپراطوری اسلام از جنوب فرانسه و اسپانیا در سراسر شمال آفریقا تا سوئز و از آن جا در سراسر عربستان و ایران و آسیای مرکزی تا مرزهای مغولستان گسترش یافت .⁽²²⁵⁾

او به اتکای خداوند در مقابل تهدید و فشار مشرکین خود را نباخت و با اطمینان خاطر ایستادگی کرد و موفق شد افرادی را تربیت کند که از حوادث و خطرات نهراسند و در مقابل پیش آمدهای سخت با کمال قدرت و نیرومندی مقاومت نمایند.

از کسانی که در سال های اول بعثت ، در سخت ترین شرایط، به پیغمبر اکرم ایمان آوردند و در راه اعلائی حق با مصائب سنگین مواجه شدند و در کمال نیرومندی مقاومت نمودند، عیاش بن ابی ربیع و همسرش اسماء بنت سلامه است .

عیاش برادر مادری ابوجهل و حارث است و در موقعی که قبول اسلام کرد، سنش در حدود سی سال بود و همسرش بیست سال داشت . خانواده عیاش از مسلمانی وی سخت به خشم آمدند و برای آن که او را از پیروی پیغمبر باز

دارند، شکنجه و آزارش دادند، ولی مؤثر واقع نشد و او همچنان در آیین مقدس اسلام ثابت قدم ماند.

عیاش و همسرش به معیت جمعی از مسلمانان، با موافقت پیغمبر اکرم، به حبشه مهاجرت نمودند، ولی زودتر از دیگران به مکه بازگشتند و مجدداً گرفتار آزار مشرکین شدند، تا هجرت پیغمبر پیش آمد و مسلمین به مدینه مهاجرت نمودند و از گزند دشمنان آسوده شدند.

موقعی که اسماء، مادر عیاش از مهاجرت پسرش آگاه شد، قسم یاد کرد که تا عیاش برنگردد، سر خود را روغن نزنند و در سایه ننشینند. ابوجهل و حارث به مدینه مسافرت نمودند و سوگند مادر را به وی خبر دادند و گفتند تو از همه فرزندان نزد مادر عزیزتری و به دینی عقیده داری که نیکی به والدین را سفارش کرده است. به مکه برگرد و خدای خود را در مکه عبادت کن، همان طور که اکنون در مدینه عبادت می کنی.

عیاش برای مادر متاثر شد و گفته های برادران را تصدیق کرد و از آنان عهد و پیمان گرفت که اگر به مکه بیاید، به وی خیانت نکنند. با آن ها از مدینه حرکت کرد. وقتی از شهر دور شدند، آزار و اذیت شروع شد، کتف عیاش را بستند و به همان وضع، روز روشن او را وارد مکه نمودند. و قالایا اهل مکه هکذا فافعلوا بسفهایکم كما فعلنا بسفیهنا و به صدای بلند فریاد می زدند: مردم مکه، بانادان های خود که به اسلام گرویده اند، این طور موهن و با خشونت رفتار کنید، چنان که ما با سفیه خود چنین کردیم.

سپس او را در یک اطاق بدون سقف، در سخت ترین شرایط زندانی کردند و همه پیمان ها را فراموش نمودند.

چند سال او در مکه گرفتار زندان و آزار بود و در آن مدت کوچک ترین آثار زبونی و شکت روحی از وی مشاهده نشد. او با خداوند مرتبط بود و با نیروی ایمان در مقابل مصائب و ناملایمات مقاومت می کرد.

رسول اکرم در مدینه برای نجات او مکرر دعا کرد و همه مردم برای عیاش متاءثر بودند. سرانجام یکی از مسلمین ، به طور پنهانی به مکه رفت و با طرح نقشه ماهرانه ای موجبات فرار او را از زندان فراهم نمود و به اتفاق هم به مدینه بازگشتند. (227)

در دوره جاهلیت ، دختران و زنان از جمیع حقوق انسانی و مدنی محروم بودند و بدتر از بردگان و حیوانات زندگی می کردند. ولی ایمان به خداوند و برنامه های تربیتی اسلام به طوری شخصیتشان را تغییر داد و به آنان اراده قوی و استقلال فکر بخشید که یک دختر جوان توانست در مقابل برادر نیرومند خود بایستد و در کمال قدرت و شهامت از ایمان و عقیده خود دفاع نماید.

تمام مردم ، به خصوص کودکان و جوانان ، تحت تاءثیر مریبان خویش هستند و خواه ناخواه از افکار خوب و بدشان متاءثر می شوند و از اعمال پسندیده یا ناپسندشان سرمشق می گیرند. خلاصه ، طرز تفکر و کیفیت رفتار و گفتار مریبان ، یکی از عوامل مهم ساختن شخصیت آدمی است .

کسانی که خود دارای ایمان واقعی و سجایای انسانی هستند، اگر تربیت دیگران را به عهده بگیرند و صمیمانه مجاهده نمایند، می توانند افرادی مؤمن و با فضیلت پیورند و آنان را از مزایای ایمانی و اخلاقی خویش برخوردار سازند.

نهر و می گوید:

«حضرت محمد ﷺ از شهر مدینه پیامی برای حکمرانان و پادشاهان جهان فرستاد و آن‌ها را به قبول وجود خدای یگانه و رسولش دعوت کرد. لابد این پادشاهان و حکمرانان حیرت کردند که این مرد گمنام کیست که جرات کرده است برای آن‌ها دستور صادر کنند.

از فرستادن همین پیام‌ها می‌توان تصور کرد که حضرت محمد ﷺ چه اعتماد و اطمینان فوق‌العاده‌ای به خود و رسالتش داشته است و توانست همین اعتماد و ایمان را در مردم کشورش نیز به وجود آورد و به آن‌ها الهام ببخشد. به طوری که آن مردان توانستند بدون دشواری بر نیمی از جهان معلوم آن زمان مسلط گردند. ایمان و اعتماد به نفس چیز بزرگی است و این ثمرات عالی را به وجود می‌آورد.»⁽²²⁹⁾

علی رضی الله عنه فرموده است: نفس متجاوز و سرکش خویش را با ترک عادات ناپسند خوار نمایید و به انجام اوامر الهی و ادارش سازید و بار غرامت‌های تخلفش را بر وی تحمیل نمایید. با ارتکاب مکارم الاخلاق زینتش کنید و از پلیدی‌های گناه مصونش دارید.

اگر جوانی فاقد سرمایه ایمان است و بر اثر عادات مذموم و اخلاق بد خویش، از سازش با مردم و احراز شخصیت عاجز است، او نیز باید با استفاده از نیروی غرایز، خویشتن را اصلاح نماید و به صفات پسندیده متصف گردد. زیرا نیل به خوشبختی زندگی و احراز محبوبیت اجتماعی، که خواهش فطری بشر است، با تخلق به صفات حمیده و مکارم اخلاق به دست می‌آید.

قال امیرالمؤمنین رضی الله عنه: لو كنا لا نرجوا جنه و لا ناراً و لا ثواباً و لا عقاباً لكان ينبغي لنا ان نطالب بمكارم الاخلاق فانها مما تدل على سبيل النجاح.⁽²³¹⁾

فرا گرفتن صفات حمیده و خلیات پسندیده ، یکی از شرایط اساسی اظهار وجود و اثبات شخصیت اجتماعی است . جوانی که دارای سجایای اخلاقی و ملکات انسانی است ، هر چند کوچک باشد، در جامعه عزیز و محبوب است . او می تواند به شایستگی با مردم بیامیزد و در سازش های اجتماعی پیروز گردد. بر عکس ، جوانی که دچار سیئات اخلاقی و ملکات ناپسند است ، هر قدر بزرگ باشد، مردم از وی متنفرند. او نمی تواند خود را با جامعه تطبیق دهد و شخصیت شایسته ای را احراز نماید.

قال علی ؑ : سوء الخلق یوحش القریب و ینفر البعید. ⁽²³³⁾

و نیز فرموده است : چه بسا عزیزانی که اخلاق ناپسند، آن ها را به ذلت و خواری انداخته و چه بسا مردم پست و کوچکی که صفات پسندیده ، آنان را عزیز و محبوب ساخته است .

مسئله اخلاق در زندگی بشر به اندازه ای مهم و قابل ملاحظه است که خداوند، در قرآن شریف، تغییر اوضاع و احوال فردی و اجتماعی مردم را به تغییر خلیقات و ملکات نفسانی آنان مرتبط نموده است.

(إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ) خداوند اوضاع هیچ مردمی را تغییر نمی دهد، مگر آن که خودشان صفات نفسانی و ملکات روحی خویش را دگرگون سازند.

یکی از مأموریت های آسمانی رسول اکرم در نشر آیین مقدس اسلام، تزکیه و مبارزه با سیئات اخلاقی بود. تغییرات عظیم و پیشرفت های سریعی که در صدر اسلام نصیب مردم عقب افتاده دوران جاهلیت گردید، و توانستند در مدت کوتاهی خویشان را از حضيض ذلت به اوج عظمت و بزرگی برسانند و بر قسمت عظیمی از جهان آن روز حکومت و سیادت نمایند، بر اثر تزکیه نفس و اصلاحاتی بود که با مجاهدات پی گیر پیغمبر اکرم و در پرتو تعالیم عالیه اسلام، در خلق و خویشان به وجود آمد.

در جهان کنونی و در نظر دانشمندان، امروز نیز مسئله اخلاق برای عموم طبقات، به خصوص نسل جوان، مورد کمال توجه است. جوانان موظف اند همزمان با فرا گرفتن مسائل علمی و بسط معارف، به تزکیه نفس و تحکیم مبانی اخلاقی خویش بپردازند و با تخلق به ملکات پسندیده و صفات حمیده، ضمیر خویش را از سیئات اخلاقی تطهیر نمایند و برای حسن سازش های اجتماعی مجهز گردند و از این راه، شخصیت خود را اثبات و مراتب لیاقت و شایستگی خویش را احراز نمایند.

موریس دبس می گوید:

«چگونه ممکن است حداکثر استفاده را از دوران اثبات شخصیت ، برای تعلیم و تربیت جوانان نو رسیده هر دو جنس ، طبق قوانین جدید تربیتی به دست آورد؟ برای این کار باید مسئله تشکیل اخلاق را، که اهمیت آن امروزه به طور حاد در تمام کشورهای جهان معلوم گردیده است ، مورد مطالعه قرار داد. یک تعلیم و تربیت تمام و کمال نمی تواند فقط به تشکیل نیروی فکری اکتفا نماید. چنین تعلیم و تربیتی باید برای جهش اخلاق ، محیط مساعدی به دست آورد. مقصود از آن ، مسائلی است که از قبیل اعتماد به نفس و اعتماد به زندگی و ذوق عمل و ذوق قبول مسئولیت و کسب لذت در هنگام غلبه بر مشکلات و کوشش های بزرگ و غیره . به طور خلاصه ، باید بر میل اثبات شخصیت اتکا نمود و به کمک آن ، مسئله تمرین اراده را به مرحله عمل در آورد تا دو موضوع لازم زیر انجام پذیرد:

اولا، شخصیت جوان نو رسیده بتواند واقعا لیاقت خود را ثابت کند تا از وفور تصورات و تخیلات ایمن باشد.

ثانیا، فعالیت وی متوجه کوشش های دسته جمعی ، که تمرین همان اعمال دوران بلوغ و کمال هستند، بشود، تا از خطر خودخواهی فردی جلوگیری به عمل آید.»⁽²³⁵⁾

با فرض آن که بگوییم مایه اصلی ترس ، ریشه فطری دارد و با سرشت کودک آمیخته شده است ، باید قبول کنیم که قسمت اعظم ترس های نا به جایی که دامن گیر اطفال می شود و بعضی از آن ها تا سنین جوانی و احیانا تا پایان عمر باقی می مانند و پیوسته صاحبانش را رنج می دهد، ناشی از نادانی و عقاید خرافی والدین و مربیان ، یا سوء تربیت آنان است .

گر چه بعضی از ترس های دوران کودکی ، که اغلب جنبه فردی دارد، با فرا رسیدن ایام جوانی و توسعه نیروهای جسمی و فکری ، خود به خود برطرف می شود، ولی آثار آن در اعماق جان باقی می ماند و در دوران شباب ، به صورت ترس های اجتماعی آشکار می گردد.

مثلا کودکی که اسیر پدر و مادر تند خو و ستمکار باشد و هرگز از زورگویی و تجاوز آنان ایمنی نداشته باشد، همواره احساس وحشت و نگرانی می کند و در باطن از ترس شر آن ها بیم و هراس دارد. چنین کودکی ، وقتی به جوانی می رسد و پدر و مادرش می میرند، گر چه موضوع ترس فردی او قهرا منتفی شده است ، ولی اثر آن از خاطرش محو نمی گردد. او خویشتن را حقیر می بیند و در خود احساس کمبود می کند. او در معاشرت های اجتماعی ، در اجرای برنامه های تحصیلی ، در سخن گفتن با معلم یا مردم و خلاصه در سازش با محیط و اظهار وجود دچار ترس و وحشت است .

این قبیل جوانان ، همواره در یک کشاکش درونی و تضاد روحی به سر می برند، از طرفی طبق خواهش فطری مایل اند در جامعه به شایستگی پیشروی کنند و به وسیله حسن سازش با مردم ، شخصیت خود را اثبات نمایند و از طرف دیگر، به علت ضعف و ترسی که در باطن دارند، به خود اجازه پیشروی نمی دهند. جرات نمی کنند که با مردم بیامیزند و خویشتن را با اوضاع عمومی تطبیق دهند. گویی خود را لایق هم آهنگی با جامعه نمی دانند. مایل اند حتی المقدور از مردم کناره گیری و بدین وسیله ضعف درونی خویش را پنهان نگاه دارند.

خوشبختانه ترس های مضر و مزاحم ، که از بیماری های اخلاقی است ، درمان پذیر و قابل علاج است . جوانان ، اگر بخواهند، می تواند با تحلیل حالات روحی خود، بر آن مسلط گردند و خویشان را از شرش رهایی بخشند. «کم رویی نشانه ترس از شکست و دلیل بر وحشت از برخورد با اشخاص است . علت اصلی آن را باید در اوان طفولیت جست و جو کرد. طفلی که در بچگی مورد نامهربانی و سخت گیری واقع می شود، در آینده از عهده پیکار زندگی و مبارزه با دیگران بر نمی آید و ناچار انزوا را بر آمیزش ترجیح می دهد و احیانا برای جبران شکست ، خود را به وسایل دیگری سرگرم می کند. این تقیصه و ضعف روحی را با فرار از معاشرت نمی توان رفع کرد، بلکه باید خود را به حشر و آمیزش مجبور ساخت و در مقابل انکار نفس ، از خود پرسید که چرا از این شخص یا از این جمعیت می گریزی ؟ از چه می ترسی ؟ از که بدت می آید؟ آیا نمی دانی که اگر عاقل باشی و درست رفتار کنی ، همه را دوست و هواخواه خود خواهی کرد.»⁽²³⁷⁾

علی علیه السلام فرموده : چه بسا مرد خائفی که خوفش او را در سر منزل آرامش و ایمنی مستقر می سازد.

ترس دانشجو از رد شدن در امتحانات ممکن است باعث پیشرفت و موفقیت وی گردد و به جبران گذشته ، تنبلی و مسامحه کاری را ترک گوید و با سعی و کوشش در مطالعه کتاب های درسی و تمرین های لازم ، خویشان را برای امتحان آماده کند و سرانجام کامروا و پیروز گردد.

ترس بیمار از خطر تشدید مرض یا مزمن شدن بیماری ، عامل محرک وی در به کار بستن دستور پزشکی است . ترس است که بیمار را به فکر چاره

جویی می اندازد و او را به استعمال داروهای مفید و مراعات پرهیزهای لازم و امی دارد و بدین وسیله ، موجبات بهبود و سلامتیش را فراهم می آورد.

ترس مردان با ایمان از عذاب الهی ، پایه اصلی اطاعت آنان از اوامر و نواهی خداوند است . مردان با ایمان ، از ترس کیفرهای عادلانه پروردگار توانا، دامن خود را به پلیدی های گناه آلوده نمی کنند و از راه وظیفه شناسی و اطاعت اوامر الهی ، موجبات کامیابی و سعادت ابدی خویش را مهیا می سازند.

الذین یوفون بعهد الله و لا ینقضون المیثاق و الذین یصلون ما امر الله به ان یوصل و یخشون ربهم و یخافون سوء الحساب .⁽²³⁹⁾

علی علیه السلام فرموده است : ترس از مجازات برای نفس سرکش آدمی ، به منزله زندان است و او را از ارتکاب معاصی باز می دارد.

خلاصه ، ترس های عاقلانه ای که نشانه خطر است و آدمی را از پیش آمدهای ناگوار برحذر می دارد، مفید و لازم است . کسانی که از خطر نمی ترسند و به موقع چاره جویی نمی کنند، غفلتا در برابر آن قرار می گیرند و بر فرصت از دست رفته خویش افسوس می خورند.

قال علی علیه السلام : من قلت مخافته کثرت آفته .⁽²⁴¹⁾
علی علیه السلام فرموده است : فال بد یک امر حقیقی و واقعی نیست .

قال رسول الله صلی الله علیه و آله : الطیرة شرک .⁽²⁴³⁾
امام صادق علیه السلام به عمرو بن حریث فرموده : تاءثیر یا بی تاءثیر فی فال بد در روان تو، تابع وضعی است که آن را در نهاد خود قرار می دهی . اگر سست و ناچیزش بدانی ، سست و ناچیز خواهد بود. اگر آن را یک امر قوی و مهم پنداری ، اثرش در تو نیز مهم و شدید خواهد بود. اگر اصلا به فال بد، ترتیب اثر ندهی و آن را هیچ و غیر واقعی بدانی ، هیچ و بی اثر خواهد بود.

از جمله ترسهای مذمومی که در گذشته فکر بسیاری از مردم را ناراحت داشته و مفسد زیادی به بار آورده ، ترس از شومی زن و مرکب و خانه بوده است . کسانی که به این عقاید خرافی معتقد بودند، پیش آمدهای بد و حوادث ناگوار زندگی خود را، که هر یک معلول علت مخصوصی بوده ، به شومی یکی از آنها مستند می کردند و به وجودشان فال بد می زدند و از ترس این که مبادا با حوادث تلخ تازه ای مواجه گردند، درباره آنها تصمیم های غیر عاقلانه و احیانا ظالمانه می گرفتند. هنوز هم کسانی اسیر این طرز تفکر ناصحیح هستند. چه بسیار خانواده هایی که به گمان شومی و بدقدمی زن متلاشی شده و کودکان بی گنااهش به بدبختی و سیه روزی افتاده اند. چه بسیار خانه هایی که به تصور شومی و نامیمونی ویران گشته و به صورت خرابه های متروکی در آمده است .

پیشوای عالی قدر اسلام ، با آن عقاید خرافی و ناصحیح که از جهل و نادانی سرچشمه گرفته بود، مبارزه کرد و به مردم خاطرنشان نمود که به وجود آنها فال بد نزنند و ندانسته بدآمدهای زندگی را به آنها نسبت ندهند و از پی آن ، تصمیم های ناروا نگیرند. به علاوه ، در ضمن برنامه های تربیتی خود، نامیمونی زن و خانه و مرکب را به معنی واقعی تبیین و توضیح نمود و افکار مردم را درباره آنها به مسیر صحیح و عاقلانه هدایت فرمود.

عن خالد بن نجیح عن ابی عبدالله عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ تَذَاكِرُوا الشُّومَ عِنْدَهُ فَقَالَ : الشُّومُ فِي ثَلَاثَةٍ فِي الْمَرْئَةِ وَالدَّابَّةِ وَالدَّارِ فَا مَا شُومَ الْمَرْئَةُ فَكَثْرَةُ مَهْرِهَا وَعُقُوقُ زَوْجِهَا وَامَا الدَّابَّةُ فَسُوءُ خَلْقِهَا وَمَنْعُهَا ظَهْرَهَا وَامَا الدَّارُ فَضِيقُ سَاحَتِهَا وَشَرُّ جِيرَانِهَا وَكَثْرَةُ عَيْونِهَا (245)

حضرت موسی بن جعفر، علیه السلام ، به هارون الرشید فرمود: خداوند از نجوم به نیکی یاد کرده و آن را مدح فرموده است و اگر نجوم صحیح و واقعی نمی بود، خداوند آن را مدح نمی کرد. سپس فرمود پیامبران الهی از علم نجوم آگاهی داشتند و به چند آیه استشهاد کرد.

قرآن شریف ، در موارد متعدد، از خلقت حیرت انگیز اجرام سماوی ، که دلیل بارزی بر وجود پروردگار جهان است ، سخن گفته و مردم را به تدبیر و تفکر در نظام حکیمانه آن تشویق فرموده است .

(إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ آيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ ﴿١٩٠﴾ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا).⁽²⁴⁷⁾

علی علیه السلام در جواب وی فرمود: آیا گمانت این است که تو مردم را هدایت می کنی به ساعتی که هر کس در آن ساعت به مقصد خود حرکت کند، از پیش آمد بد مصون خواهد بود؟ و می ترسانی از ساعتی که هر کس در آن ساعت حرکت کند، دچار ضرر و خطر می شود؟ آن کس که تو را در این امر تاءبید و تصدیق نماید خدا را تکذیب کرده است و در استمداد از ذات الهی ، در رسیدن به مقصود خود، بی نیازی به خرج داده است . به گفته تو، سزاوار است کسی که به دستورت عمل کند، تو را حمد و سپاس گوید، زیرا تو او را به ساعت منفعت و ایمنی از ضرر راهنمایی نموده ای . سپس حضرت به سربازان خود توجه کرد و فرمود به نام خدا به سوی جبهه جنگ حرکت کنید.

مردی تصور می کرد که می تواند از راه محاسبه نجومی ، غیب گویی کند و از حوادث آینده اشخاص با واقع بینی خبر دهد.

لذا به رئیس کشور اسلام می گوید اگر در این ساعت به جنگ دشمن حرکت کنی ، می ترسم با شکست مواجه گردی .

علی علیه السلام ، اگر مانند بعضی از مردم به این قبیل سخنان بی اساس عقیده می داشت ، لازم بود از شنیدن خبر شکست خود بترسد و به گفته وی ترتیب اثر دهد و از تصمیم حرکت در آن ساعت منصرف گردد. ولی امیرالمؤمنین ، که در مکتب علمی و ایمانی اسلام پرورش یافته بود، به آن سخن غیر واقعی اعتنا نکرد و کمترین ترس و نگرانی به خود راه نداد و در کمال صراحت ، گفتار او را رد کرد و به اتکای خداوند بزرگ در همان ساعت سربازان خود را به جبهه حرکت داد و سرانجام بر دشمن غلبه کرد و با فتح و پیروزی مراجعت نمود.

«امروز در سراسر دنیا، ترس و غصه ، همچو وبا و طاعون به جان بشر افتاده و سبب بروز چنان امراضی گشته که اطبا را دچار حیرت کرده است . و آن چه ما خود حس می کنیم و به چشم می بینیم این است که ترس و غصه از قدرت روحی و جسمی و توانایی حافظه و قابلیت کار ما به مقدار زیادی کم می کند. مگر ترس مولود تصور نیست ؟ مثلاً تصور می کنیم که اگر رعد و برق در گیرد، ممکن است خانه ما بسوزد، یا اگر جنگی بشود خانه و خانمان ما بر افتد، این ها همه تصور است و احتمال . باید به جای این که خود را به این تصورات تسلیم کنیم ، در مقابل آن ها افکار دیگری را واداریم و به خود بگوییم که صاعقه ها زده و به ما آسیبی نرسیده ، جنگ ها شده که خانمان ما را ویران نکرده است . چون وقایع آینده به جز خیال و تصور چیزی نیست ، خود را در آینده چنان تصور کنید که از هر محنت و بلایی در امان خواهید بود و قلم سرنوشت ، چنان که تاکنون به حفظ شما رقم کرده ، از این به بعد نیز به خیر و صلاح شما خواهد رفت . ایمان و خوش بینی را مایه زندگی قرار بدهید و خود را از هر گونه ترس و ضعف و اندوه بری بیندارید، زیرا هر کس در آینده همان خواهد بود که خود را می پندارد.»⁽²⁴⁹⁾

جوان محصلی که لکننت زبان داشت و نمی توانست روان سخن بگوید، در نامه خود نوشته بود با آن که خوب درس خوانده ام و همیشه در امتحانات قبول شده ام ، ولی کندی زبانم مرا به سختی رنج می دهد، جرات ندارم با کسی صحبت کنم ، همیشه در آخر کلاس می نشینم و حتی المقدور خود را از چشم دبیر پنهان نگاه می دارم ، زیرا می ترسم از من سؤال کند و در جواب ، زبانم بگیرد و همکلاسانم مرا استهزا نمایند. نوشته بود جرات نمی کنم ساعت به دستم ببندم از ترس این که مبادا کسی از من وقت را سؤال کند و در جواب ، بر اثر لکننت زبان ، مورد تحقیر و اهانت واقع شوم .

«تجزیه و تحلیل روانی که از یک استاد دانشگاه به عمل آمد، نشان داد که عقده حقارتی که وی از آن رنج می برده ، از دوران تحصیلی او در دبستان به وجود آمده بوده است . بدین معنی که وی بلندترین شاگردان بود و هنگام بازی یا استراحت و تفریح ، قبل از همه ، او به چشم اولیای مدرسه می رسید. از این رو هر وقت اتفاقی در مدرسه می افتاد، برای تنبیه سایرین ، بلافاصله او را از صف بیرون کشیده و وسیله عبرت قرار می دادند. هر چند در پاره ای از موارد این عمل به جا بود، ولی این طفل از همان وقت احساس می کرد که در بیشتر مواقع مورد ظلم و ستم قرار گرفته است و این بدبختی هم علتی جز بلندی قد او نداشته است.»⁽²⁵¹⁾

علی علیه السلام فرموده است : بیشتر توجهت به کسانی باشد که تو بر آنها برتری داری . چه این خود یکی از درهای شکرگزاری و استفاده از نعمت های الهی است .

عن ابی عبدالله علیه السلام : قال انظر الی من هو دونک فتکون لانعم الله شاکرا و لمزیده مستوجبا و لوجوده ساکنا.⁽²⁵³⁾

برای توضیح و تبیین این مطلب ، که قسمتی از ترس های جوانان در سازش های اجتماعی و اثبات شخصیت ، ناشی از تربیت های غلط دوران کودکی است ، بر سبیل نمونه به پاره ای از موارد آن اشاره می شود.

تربیت صحیح و ثمر بخش

تربیت صحیح و ثمر بخش ، آن تربیتی است که بر اساس بیم و امید استوار باشد. یعنی آن کس که در معرض تعلیم و تربیت قرار می گیرد، باید احساس کند که در مقابل انجام وظیفه ، شایسته پاداش است و در برابر تخلف از وظیفه ، استحقاق کیفر دارد. امید به پاداش آدمی را به انجام وظایف و تکالیف مقرر تشویق و دلگرم می کند و به فعالیتش می افزاید و ترس از مجازات ، وی را از تخلف و سرپیچی از مقررات باز می دارد.

در مکتب آسمانی اسلام ، بنای تربیت بر همین اصل اساسی پایه گذاری شده و هر مسلمان وظیفه شناسی مکلف است همواره خود را بین خوف و رجا بداند. یعنی نه هرگز خویشتن را از عذاب الهی ایمن دانسته و نه هرگز خود را از رحمت و اسعه خداوند ناامید پندارد.

قال ابو عبدالله علیه السلام : کان ابی یقول انه لیس من عبد مؤ من الا و فی قلبه نوران نور خیفه و نور رجاء لو وزن هذا لم یزد علی هذا و لو وزن هذا لم یزد علی هذا. (255)

مکتب آسمانی اسلام ، در چهارده قرن قبل ، به این نکته دقیق روانی ، یعنی برتری تاءثیر پاداش نسبت به کیفر، در پیشرفت برنامه های دینی و تربیتی ، توجه کامل داشته و برای اجرای مقررات اسلامی ، به امید رحمت خداوند، بیش از ترس از عذاب الهی تکیه کرده است .

قرآن شریف با آن که همه جا بشارت و انداز را با هم آورده و به موازات وعده پاداش الهی از عذاب خداوند نیز سخن گفته است ، ولی کفه اجر و وظیفه شناسی را به مراتب سنگین تر از کفه مجازات تخلف معرفی کرده و پاداش نیکی را چندین برابر کیفر گناه تعیین نموده است .

من جاء بالحسنه فله عشر امثالها و من جاء بالسيئه فلا يجزي الا مثلها. (257)

بفرموده امام صادق علیه السلام ، بر فرمانروایان فرض است که همواره سه وظیفه را درباره فرد و جامعه انجام دهند. یکی آن که نیکوکاران را با پاداش نیک تشویق کنند و از این راه میل درستکاری را در آنان افزایش دهند. دیگر آن که پرده بدکار را پاره نکنند و گنااهش را مستور نگاه دارند تا از کرده خود پشیمان شود و از راه نادرست باز گردد. سوم آن که با روش های تفضیل آمیز و منصفانه ، موجبات همبستگی و الفت جامعه را فراهم سازند.

علی علیه السلام در ضمن بعضی از نامه های رسمی ، از تشویق نیکوکاران سخن گفته و انجام این وظیفه مؤثر تربیتی را به مأمورین عالی رتبه دولت خود، صریحا خاطر نشان فرموده است . از آن جمله به مالک اشتر نوشته است .

فافسح فی آمالهم و واصل فی حسن الثناء علیهم و تعدید ما ابلی ذوالالبلاء منهم ، فان کثره الذکر لحسن افعالهم تهز الشجاع و تحرض الناکل . (259)

پریشان فکری و اضطرابهای درونی یا آرامش فکر و اطمینان خاطر هر فردی روی تمام قوای بدنش عموماً در سخن گفتن و ادای کلماتش خصوصاً اثر مستقیم دارد. و به عبارت دیگر، کیفیت و کمیت سخنان هر انسانی ، حاکی از وضع درونی و حالت روانی اوست .

قال علی علیه السلام : بیان الرجل ینبیء عن قوه جنانه . (261)

جوانی که بر اثر سوء تربیت پدر و مادر، دچار عقده حقارت شده و به خود اطمینان ندارد، همواره گرفتار حالت انفعالی ترس است. او خویشتن را کوچک تر از این می داند که با جامعه بیامیزد و اظهار وجود نماید. به همین جهت، موقعی که با مردم مواجه می گردد، خود را گم می کند و از مجموع حرکات ناموزون و گردش چشم و لرز اندام و عرق پیشانی و سخنان در هم و پراضطراب، مراتب نگرانی و ترسش به خوبی خوانده می شود.

گاهی این قبیل جوانان، برای آن که حقارتشان پنهان بماند و ترسشان آشکار نشود، به حرکات متهورانه ای دست می زنند و سخنانی که حاکی از قدرت و شهامت باشد به زبان می آورند، غافل از این که رفتار و گفتار ساختگی، ترس باطنی را از میان نمی برد و خاطر مضطرب و نگران را آرام نمی کند.

«مانند آن سه کودک که آنان را به تماشای باغ وحش برده بودند، همین که شیر را با آن یال و کوپال دیدند که در قفس می غرد و قدم می زند، یکی از بچه ها زیر دامان مادر پنهان شد و به گریه افتاد. دیگری رنگ پریده و لرزان گفت: من از شیر نمی ترسم، سومی خیره به شیر نگاهی کرد و پا را محکم به زمین زد و گفت: «مادر جان، بگذار بروم به روی شیر تف بیندازم.»

«حس ترس در هر یک از این سه کودک به نوعی ظاهر می شود، حال آن که بغیر از اولی، آن دو تای دیگر خیال می کنند که نمی ترسند یا ترس خود را به نحوی می پوشانند.»⁽²⁶³⁾

علی علیه السلام فرموده: کسی که می ترسد به مقصد نمی رسد و زیان می بیند. «ترسی که به عمل لازم و مفیدی منتهی نشود، جان و تن را می کاهد. زیرا ترشحاتی که در موقع وحشت از غده ها می شود، اگر به مصرف فعالیت

عضلات نرسد، زهری است که در بدن ویرانی می کند و طرز تفکر و رفتار ما را مختل می سازد.» مردم بصره ، بر خلاف موازین اسلامی در جنگ جمل شرکت کردند و در مقابل حکومت علی علیه السلام قیام مسلحانه نمودند. پس از شکست ، دچار نگرانی و ترس شدند و بر اثر آن ، حالت روانی شهر بصره در معرض خطرات تازه ای قرار گرفت . علی علیه السلام برای آرامش افکار و اعاده وضع عادی ، به ابن عباس که در آن موقع فرماندار بصره بود، نوشت .

فحادث اهلها بالاحسان اليهم و احلل عقده الخوف عن قلوبهم .⁽²⁶⁶⁾

علی علیه السلام فرموده است : سزاوار نیست انسان عاقل در خوف و نگرانی به سر برد، اگر راهی به آرامش و ایمنی داشته باشد.

2 - باید بداند که گفتار نامرتب و اعمال ناموزون بدنش ، ناشی از ترس درونی است و تا زمانی که علت ترس از عمق جاننش ریشه کن نشود، اعتماد به نفس ندارد و نمی تواند با مردم به خوبی بیامیزد و به درستی با آنان سخن بگوید.

«با حس ترس مبارزه کردن و خود را به نترسیدن زدن ، کافی نیست . باید با علت ترس مبارزه کرد، یعنی به محض این که از علت و موجب ترس آگاه شویم ، باید در رفع آن بکوشیم ، و گرنه تا علت رفع نشده ، مبارزه با حس ترس بیهوده خواهد بود.»⁽²⁶⁸⁾

علی علیه السلام فرموده : آن کس که باطنش خوب و ضمیرش نکو باشد، ظاهرش خوب و نیکو خواهد بود.

3 - باید با دقت به حساب نفس خود رسیدگی کند و حالت روانی خویش را به درستی تجزیه و تحلیل نماید تا به منشاء اصلی و علت اساسی ترس خود پی ببرد سپس به رفع آن بپردازد.

قال علی علیه السلام : من حاسب نفسه ریح و من غفل عنها خسر. (270)

قال علی علیه السلام : لكل داخل دهشه فابدؤا بالسلام. (272)

و نیز فرموده است : خوشرویی و بشاشت ، ریسمان مهر و مودت است .
نتیجه آن که خشونت های بی مورد و سختگیری های ظالمانه پدران و مادران نسبت به کودکان ، یکی از عوامل ترس آنان در دوران جوانی است .
کودکی که در خانواده با اضطراب و نگرانی رشد کرده و در محیط بیم و وحشت پرورش یافته است ، اعتماد به نفس ندارد. او در جوانی ، خود باخته و مرعوب است و از معاشرت با مردم می ترسد. ولی اگر به درمان خویش تصمیم بگیرد، می تواند عقده درونی خود را بگشاید و از اسارت ترس و وحشت آزاد گردد.
یکی دیگر از عوامل ترس ، مهرورزی های بی مورد دوران طفولیت است .
کودکی که در آغوش پدر و مادر نادان ، همواره مورد محبت های بی جا و نوازش های بی مورد قرار گرفته و در نتیجه لوس و از خود راضی بار آمده است ، کودکی که در محیط خانواده ، تنها از عطوفت و مهربانی مداوم و بی حساب والدین برخوردار بوده و هرگز در مقابل رفتار بد و گفتار ناپسند خود، توبیخ و مجازات ندیده است ، خلاصه کودکی که در طول ایام طفولیت با تشویق بدون توبیخ ، با پاداش بدون کیفر و با امید بدون بیم ، پرورش یافته و به نادرستی تربیت شده است ، خاطری پرتوقع و شخصیتی زود رنج دارد. او می خواهد همیشه و در همه جا محبوب مردم باشد و از کوچک ترین بی اعتنائی و عدم توجه دیگران ، متاثر و رنجیده خاطر می شود.

چنین کودکی ، وقتی به دوران جوانی می رسد و به محیط اجتماعی قدم می گذارد، در سازش با مردم و احراز شخصیت با مشکلات گوناگونی مواجه می گردد و خیلی زود شکست می خورد. او انتظار دارد همه مردم از دیدنش

مسرور شوند و با نداشتن شرایط صلاحیت و شایستگی ، بزرگش بدانند و به توقعاتش جامه عمل بپوشند.

او که در دوران کودکی مطاع و فرمانروای مطلق خانواده بوده و در نظرش مخالفت و بی اعتنائی مفهومی نداشته است ، وقتی می بیند مردم به وی اعتنا ندارند و به علاوه در مقابل توقعات بی جا، استهزایش می کنند، خود را می بازد، مرعوب می شود و از ترس تمسخر و اهانت ، تماس خود را با جامعه کم می کند.

این طبقه از مردم اکثرا شامل زنان و مردانی هستند که بر اثر تربیت غلط، از میدان نبرد حیات عقب نشینی کرده اند.

«مک براید می گوید: اخیرا در قلب شهر لندن ، به ناطق دوره گردی برخورد کردم که از همه جهت در منتهای سلامت بود و ضمن بیانات خود شکوه داشت وقتی کودک بوده ، همه کس او را دوست داشته ، ولی حالا که مردی شده کسی به او توجه ندارد. این ناطق ، نان خود را مثل گدایان دوره گرد با گرفتن کلاه در مقابل مردم جمع می کرد. همین مرد اگر انرژی خود را صرف امور تعلیماتی می کرد، هم نان می خورد هم دوستان زیادی به چنگش می افتاد. اما او از زندگی ترسیده بود و به طوری که از گفتارش بر می آمد، آرزو داشت به دوران کودکی و طفیلی گری گذشته برگردد و حاضر نبود اتکای به نفس و استقامت خود را به کار اندازد.

درست همان طور که یک گل ناز پرورده خانگی در مقابل بادهای سرد زمستانی تاب مقاومت ندارد، یک کودک ناز پرورده عزیز دردانه هم در برابر ناملایمات زندگی ، ذره ای از خود استقامت نشان نخواهد داد.»⁽²⁷⁴⁾

در دوران شباب

در دوران شباب ، ترس های دیگری دامن گیر جوانان می شود که همه آن ها با تصمیم و اراده جدی قابل درمان اند.

قال علی عليه السلام : ان كنتم للنجاة طالبين فارفضوا الغفلة و اللهو و الزموا الجهاد و الجد. (276)

آزادی از بزرگ ترین نعمت های زندگی و از گران بهاترین سرمایه های سعادت مادی و معنوی انسان است . خواهش آزادی و حریت با سرشت بشر آمیخته شده و از مطبوع ترین و گواراترین تمایلات طبیعی آدمی است .

در شرایط آزاد، عقل می تواند به درستی فکر کند و به قدر توانایی خود به درک حقایق نائل گردد. در پرتو آزادی ، بشر قادر است استعدادهای مادی و معنوی خویش را به فعلیت بیاورد و در نتیجه به کمال لایق خود برسد. در محیط آزاد ممکن است تمام خواهش های غریزی و تمایلات طبیعی با اندازه گیری صحیح ارضا شوند و زندگی را مطبوع و دلپذیر سازند.

خلاصه ، تمام افراد بشر از هر ملت و نژاد، شیفته حریت و آزادی هستند و از اسارت و محدودیت رنج می برند و اگر روزی آزادیشان از کف برود، تا آن جا که قدرت دارند مجاهده می کنند تا محبوب از دست رفته را بازگردانند.

نه تنها انسان علاقه مند به آزادی است و برای درهم شکستن عوامل محدودیت مجاهده می کند، بلکه در جهان حیوان نیز طلب به همین منوال است . موقعی که پرنده آزادی در قفس زندانی می شود، قرار و آرام خود را از دست می دهد. با وحشت و نگرانی به هر سو می پرد و دیوانه وار خود را به اطراف قفس می زند مگر راه فراری پیدا کند و خویشتن را از بند اسارت برهاند و آزادی خویش را باز یابد.

با آن که صیاد تمام وسایل زندگی اش را در قفس آماده نموده و بهترین آب و دانه را در اختیارش گذارده است ، حیوان اعتنا نمی کند و با زبان حال به صیاد می گوید آب و دانه ، بدون آزادی ارزشی ندارد و همچنان به امید آزادی به مجاهده و کوشش خود ادامه می دهد.

باید توجه داشت که در نظر مردان الهی و دانشمندان بشر، آزادی با افراط کاری و لابلالی گری فرق دارد. آزادی مایه پیروزی و رستگاری و افراط کاری باعث سقوط و تباهی است . آزادی ، فضایل اخلاقی را احیا می کند و آدمی را به مدارج عالیہ انسانی می رساند و لابلالی گری فضیلت را می کشد و آدمی را از حیوان پست تر می سازد. آزادی ، غرایز طبیعی را در جای خود به کار می برد و جامعه را خوشبخت و کامروا می کند و لابلالی گری غرایز را به تندروری های نابه جا و می دارد و آدمی را در منجلاب فساد و ناپاکی می افکند. آزادی مایه نظم اجتماعی و سازنده تمدن انسانی است و لابلالی گری برهم زننده نظم و آرامش و به وجود آورنده فساد و هرج و مرج است . خلاصه ، آزادی مشعل فروزانی است که راه انسانیت را روشن می کند و آدمی را به مسیر خوشبختی سوق می دهد و بر عکس تندروری و افراط کاری آتش مشتعلی است که می تواند ریشه فضیلت را بسوزاند و اساس سعادت را بر باد دهد.

یکی از تمایلات سوزانی که با فرارسیدن دوران شباب به شدت و نیرومندی در نهاد جوانان بیدار می شود و آنان را مجذوب و دلباخته خود می سازد، خواهش آزادی و حریت است . ولی نه آزادی معتدل و معقول بلکه آزادی تند و افراطی .

جوان به طبع جوانی ، آزادی بی قید و شرط می خواهد. در نظر جوان ، سخن از عقل و منطق ، از قانون و مقررات و از مصلحت و اندازه گیری بسی

نامطلوب و بی ارج است . چیزی که مورد علاقه جوان است و با شور و شوق از پی آن می رود ارضای آزاد غرایز و کامرانی مطلق در نیل به خواهش های نفسانی است و این مقصود تنها در آزادی نامحدود و بی حساب قابل اجراست . لذا گفته اند جوانی دوران تندروی و میانسالی دوران اعتدال و پیری دوران محافظه کاری است .

ویل دورانت می گوید:

«جوان ، که پس از سال ها نازپروردگی از خانواده به اجتماع قدم می نهد، خود را آزاد می یابد و جام لذت آزادی را تا جرعه آخر سر می کشد و با توحش نعره می زند و می رود تا دنیا را بگیرد و از نو بسازد.

جوانی ، مانند خدایان ، جسور و بی باک است . آشوب و ماجرا را بیش از غذا دوست می دارد. عاشق برترین چیزها و مبالغه ها و نامحدودیت هاست ، زیرا انرژی فراوان دارد و سخت می کوشد تا قدرت خود را آزادی و رهایی بخشد و هر چیز تازه و خطرناک را دوست می دارد. جوانی انسان ، به نسبت و اندازه خطراتی است که پیش می گیرد. جوان ، با اکراه و بی میل به نظم قانون تن می دهد. آن جا که نعره و فریاد وسیله حیاتی اوست ، از او سکوت و خاموشی می خواهند. آن جا که سخت مشتاق فعالیت است ، از او آرامی و انفعال می خواهند.

آن جا که از خون خودش پیوسته مست است ، از او اعتدال و هشیاری می خواهند.

جوانی سن بی قیدی و بی بند و باری است و شعار آن این است : هیچ چیز مانند زیاده روی ، مایه کامیابی نیست .

جوانی خستگی ناپذیر است . زندگی او در زمان حال است و افسوس گذشته را نمی خورد و از آینده نمی ترسد و با خوش دلی و سبک روحی ، از تپه ای بالا می رود که قله ، آن طرف دیگر را از چشم او پنهان داشته است . جوانی سن احساسات تند و رغبات نافرورده است . هنوز تکرار و نومیدی ، حوادث را تلخ و ناگوار نساخته است . آن چه مهم و با شکوه است ، شور و شوق است . خوشی یعنی آزادی غرایز و چنین است جوانی . در نظر بیشتر مردم دوره زندگی واقعی همان دوره جوانی است . بیشتر مردم در چهل سالگی ، جز خاطره و یادبود چیزی نیستند و خاکستری هستند از آتشی که زمانی شعله ور بوده . آن چه در زندگی غم انگیز است ، این است که در آن عقل و حکمت وقتی فرا می رسد که جوانی از دست رفته است . کاش جوانی می دانست و پیری می توانست .» (278)

گرچه اقتضای جوانی آزادی نامحدود و بی حساب است و جوانان طبعاً مایل به تندروی و افراطاند ولی اعمال این تمایل ، قطعاً به مصلحت آنان نیست . جوانان اگر به زندگی خود علاقه دارند و خواهان خوشبختی و سعادت خویش هستند، باید در اعمال غرایز از زیاده روی بپرهیزند و به رغم تمایل خویش به آزادی ، در حدود مصلحت قانع باشند. باید از خواهش های بی حساب خویش چشم پیوشند و تمنیات ناروای خود را سرکوب کنند، و گرنه نفس متجاوز و سرکش ، آنان را به پرتگاه های خطرناک می کشد و خوشبختی و سعادتشان را تباہ می سازد.

قال علی عليه السلام : اقمعوا هذه النفوس فانها طلبة ان تطيعوها تنزع بكم الى شر غاية . (280)

برای آن که جوانان بدانند که آزادی بی قید و شرط، با توجه به موانع طبیعی اساساً غیر ممکن است، برای آن که متوجه شوند افراط و تندروری در اعمال غرایز با رستگاری و سعادت بشر ناسازگار است و خلاصه برای آن که واضح شود که تعدیل غرایز و اندازه گیری آزادی، یک ضرورت اجتناب ناپذیر در زندگی فردی و اجتماعی است، در این بحث، به اختصار بعضی از موانع آزادی توضیح داده می شود. امید است نسل جوان مفید و سودمند باشد.

اولین عاملی که از دوران کودکی تا پایان عمر، آزادی ما را به مقدار قابل ملاحظه ای محدود می کند و آدمی را وامی دارد که از بسیاری از خواهش ها و تمایلات خود چشم پوشد، موانع طبیعی است.

طفل با طبع آزاد خود میل دارد هر جا که می خواهد برود و هر چه را که می بیند بر دارد و هر چیزی را که مایل است بخورد و از مزاحمت مربی دانای خود خشمگین می گردد. ولی وقتی از بلندی پرت می شود و آسیب می بیند، وقتی دست به آتش می زند و می سوزد، وقتی خود را به آب می افکند و نفسش قطع می شود، وقتی که بر اثر غذای نامناسب دچار بیماری شده و از درد و تب اظهار ناراحتی می کند، می فهمد آن طوری که مایل است آزاد نیست و نمی تواند به همه خواسته های خود جامه عمل بپوشد. او به هر نسبتی که رشد می کند و فهمش افزایش می یابد، به محدودیت خود بیشتر پی می برد.

دوران کودکی سپری می شود. ایام جوانی و سپس دوران پیری فرا می رسد، ولی قوانین نیرومند طبیعت، همچنان سد راه بسیاری از تمایلات ماست و به احدی اجازه تندروری و آزادی مطلق نمی دهد.

بشر ناگزیر است که از مقررات نظام آفرینش اطاعت کند و خواسته های خود را با آن منطبق سازد. هر کس به منظور ارضای خواهش های نفسانی

خویش از مرز قوانین خلقت قدمی فراتر بگذارد و به تصور آزادی بی حساب ، از اوامر طبیعت سرپیچی نماید، قطعاً با کیفر اجتناب ناپذیرش مواجه می گردد و به نسبت تخلفش مجازات خواهد شد.

تندروی در اعمال غریزه جنسی

تندروی در اعمال غریزه جنسی مایه ناتوانی بدن و ضعف اعصاب است . اعتیاد به نوشابه های الکلی باعث بیماری کبد و دیگر عوارض ناشیه از آن است . شکم پرستی و زیاده روی در غذا یا شب بیداری ها و هیجان های عصبی کنار میز قمار و خلاصه اعمال هر خواهشی بر خلاف قوانین خلقت ، مجازات ناراحت کننده ای به دنبال دارد و متخلف به مقدار تخلفش کیفر می بیند.

«قوانین طبیعی ، جهانی و سخت اند و در هر کشوری که باشد، هیچ کس نمی تواند بی آن که کیفر ببیند، از اطاعت آنها سرپیچی کند. قوانین طبیعی جاودانی هستند و از آغاز پیدایش جهان وجود داشته اند و برای همیشه نیز باقی خواهند بود.

سرعت سیر نور هیچگاه تغییر نخواهد یافت . در برابر قانون قوه ثقل ، همه آدمیان یکسان اند. برای ما همیشه غیر ممکن خواهد بود که با پای خود به روی آب راه برویم و یا خود بخود به آسمان صعود کنیم . قوانین تورات لایتغیرند و افراد دیوانه و ناقص عقل ، همیشه از پدران دیوانه و ناقص عقل بوجود خواهند آمد. بافت های انسانی چنان ساخته شده اند که بر اثر الکل فاسدمی شوند.»⁽²⁸²⁾

نتیجه آن که اولین مانع اعمال آزادی نامحدود و بی حساب ، قوانین نیرومند آفرینش است . جوانان ، اگر بخواهند از کیفرهای طبیعت بر کنار باشند، باید از

خواهش آزادی بی قید و شرط چشم ببوشند و تمایلات خود را در حدود مقررات خلقت ارضا نمایند.

دومین عاملی که آزادی آدمی را محدود می کند و جوانان را از اعمال پاره ای از تمایلاتشان باز می دارد، ناسازگاری و تضادی است که بین بعضی از غرایز و خواهش های نفسانی وجود دارد، به طوری که ارضای کامل یکی از تمایلات، جز با سرکوب کردن تمایل دیگر میسر نیست. برای توضیح مطلب، تمایل عز اجتماعی و علاقه به ثروت را، که دو خواهش طبیعی است، مورد مقایسه و سنجش قرار می دهیم.

بشر از یک طرف خواستار عز اجتماعی و تکریم عمومی است و خواهش احترام و محبوبیت، که از شاخه های غریزه حب ذات است، به طور طبیعی در نهاد تمام مردم وجود دارد و برای نیل به آن، در کمال جدیت مجاهده و کوشش می نماید.

ارضای این تمایل عالی انسانی و جلب احترام عمومی، تنها برای کسانی میسر است که خود صاحب علو همت و عزت نفس باشند. آنان که اسیر زبونی و فرومایگی هستند، نه تنها به عز اجتماعی نایل نمی شوند، بلکه با همان خوی ناپسند، موجبات ذلت و خواری خود را فراهم می آورند.

از طرف دیگر، بشر دارای غریزه تملک و علاقه مند به جمع آوری مال و ثروت است و از ارضای این تمایل بسی خشنود می گردد. جالب آن که احساس مال دوستی در باطن آدمی به قدری وسیع و پردامنه است که اگر یک فرد، معادل صد برابر احتیاجات زندگی تمام عمر خود، ثروت جمع آوری کند، قانع نمی شود و با حرص و ولع در این فکر است که مال بیشتری به دست آورد و بر اندوخته های خویشتن بیفزاید.

قال رسول الله ﷺ : لو كان لابن آدم واديان من ذهب لابتغى ورائهما

ثالثاً (284)

پیغمبر اکرم فرموده است : ترس و بخل و حرص شاخه های یک غریزه هستند و قدر جامعشان بدگمانی به آینده ناشناخته یا سوء ظن به الطاف کریمانه الهی است .

اگر کسی در ارضای غریزه تملک و اعمال خواهش مال دوستی ، جانب عقل و مصلحت را مراعات کند و راه اعتدال را در پیش گیرد، اگر تمایل نفسانی خود را تعدیل نماید و هدف خویش را از کسب مال ، اداره زندگی شرافتمندانه و تاءمین معاش قرار دهد، او می تواند همزمان با کسب ثروت ، تمایل عز و شرف اجتماعی خود را نیز ارضا کند و عمری را با آرامش فکر بگذراند.

قال علی علیه السلام : من اقتصر على بلغة الكفاف فقد انتظم الراحة (286)

رسول اکرم ﷺ فرموده : عزت مردم با ایمان در بی نیازی از مردم است و آزادی و شرافت در پرتو قناعت به دست می آید.

کسی که در اعمال تمایل ثروت و مال دوستی به موازین عقل و مصلحت توجه نمی نماید و با آزادی بی قید و شرط، از تمنیات نامحدود خویش پیروی می کند، کسی که اسیر حرص و طمع می گردد و تمام نیروی خود را در گردآوری مال به کار می اندازد، عملاً تمایل عزت نفس و شرافت اجتماعی خود را لگدکوب می کند، زیرا عز اجتماعی و شرافت نفس با پستی و فرومایگی ناسازگار است .

قال الباقر علیه السلام في وصيته لجابر: و اطلب بقاء العز باماته الطمع (288)

از حضرت علی علیه السلام سؤال شد: پست ترین ذلت ها کدام است ؟ در جواب حرص دنیا را بزرگ ترین ذلت و خواری خواند.

و عنه عليه السلام : الطامع في وثاق الذل . (290)

حمزة بن حرمان می گوید: مردی از وضع روحی و اخلاقی خود به حضرت صادق عليه السلام شکایت کرد که در طلب مال می رود و ثروت به دست می آورد، ولی قانع نمی شود و نفس حریصش با وی منازعه دارد و مال بیشتری طلب می کند. سپس گفت : به من چیزی بیاموزید که در اصلاح خوی خود منتفع شوم . حضرت در جواب فرمود: اگر به کفاف زندگی اکتفا کنی ، کمترین مال دنیا بی نیازت می کند و اگر اکتفا نکنی ، تمام ثروت جهان نمی تواند تو را غنی و بی نیاز سازد.

نتیجه آن که ناسازگاری و تضاد پاره ای از غرایز و تمایلات طبیعی ، از عواملی است که آزادی بشر را محدود می کند و آدمی را از اعمال قسمتی از تمنیاتش باز می دارد.

جوانی که می خواهد به تمام خواهش های طبیعی خود نایل گردد و از هر جهت خوشبخت و کامیاب باشد، باید از آزادی بی قید و شرط چشم پیوشد و از افراط کاری و زیاده روی باز ایستد. باید خواهش های درونی خود را عاقلانه تعدیل کند و هر یک را در جای خود با اندازه گیری صحیح ارضا نماید.

سومین عاملی که آزادی خودسرانه و بی حساب ما را محدود می کند و افراد را از اعمال پاره ای از تمایلاتشان باز می دارد، لزوم مراعات قوانین و مقرراتی است که به منظور تاءمین زندگی اجتماعی و حفظ اساس تمدن وضع شده است . به بیان واضح تر، بشر خواستار ادامه حیات و استفاده از لذایذ زندگی است . بشر علاقه مند است که استعدادهای درونی خود را به فعلیت بیاورد و به کمالاتی که شایسته مقام انسان است نایل گردد و خلاصه هر انسانی خواهان

خوشبختی و سعادت مادی و معنوی است و این مقصود جز با تشکیل زندگی اجتماعی و جلب همکاری دیگران به دست نمی آید.

برقراری تمدن و تنظیم زندگی اجتماعی مستلزم وضع یک سلسله قوانین و مقرراتی است که حقوق و حدود افراد جامعه را تعیین کند و مردم را از تجاوز به یکدیگر باز دارد. لازمه اجرای چنین مقرراتی، محدود شدن آزادی و سرکوب شدن پاره ای از تمایلات غریزی و خواهش های طبیعی است.

کسی که برقراری تمدن را در راه نیل به سعادت انسانی ضروری می داند، کسی که برای احراز خوشبختی، به زندگی اجتماعی تن می دهد، ناچار باید مقررات آن را نیز بپذیرد. آزادی خود را محدود کند و غرایز و تمایلات خویش را با توجه به مصلحت های اجتماعی ارضا نماید.

«معمولا برای تمدن دو هدف تشخیص داده می شود یکی مبارزه بر ضد طبیعت و دیگری تنظیم زندگی اجتماعی. ولی این دو هدف در حقیقت وسایل و مراحلی به شمار می روند که مقصود نهایی انسان را، که عبارت از نیل به سعادت است، تاءمین نمایند. به زبان ساده تر، امید و توقع ابدی بشریت دسترسی به خوشبختی و سعادت است و دو هدف مزبور انسان را در رسیدن به این مقصود یاری می دهد.

باید دانست که سعادت فقط در ارضای مادی غرایز ابتدایی نیست، بلکه در ارضای تمایلاتی هم که مشتق از این غرایز هستند، وجود دارد. مثلا غرایز جنسی در نتیجه تصعید ممکن است به صورت تمایل به زیبایی و هنر و غیره در بیایند و اقناع این نوع تمایل نیز خود موجب درک سعادت می گردد.

تمدن فرد را مجبور می کند که در بسیاری از تحریک های غریزی خود تغییر شکل داده و آن ها را پس از جرح و تعدیل، با محیط اجتماع سازگار

سازد. به همین جهت ، تمدن ملزم است تمایلات را که تغییر شکل و تغییر مکان داده اند، راضی سازد.»⁽²⁹²⁾

جان دیویی می گوید:

«ادراک لزوم وضع قوانین خاص ، نقش بزرگی در آزادی بازی می کند. آزادی در حقیقت عبارت از درک حقیقت یک ضرورت است . هنگامی که ما قانون را برای پیش بینی عواقب و یا تاءمین نتیجه ای به کار می بریم ، آزادی ما آغاز می گردد.»⁽²⁹⁴⁾

علی عليه السلام فرموده : هر کس به شرایط و لوازم حریت عمل کند، شایسته آزادی است و هر کس در انجام وظایف و مقررات آزادی کوتاهی نماید، به ذلت بردگی برمی گردد.

می گویند در دنیای کنونی این جمله زیانزد عموم مردم در کشورهای متمدن است که :

در جامعه هر فردی حق دارد از آزادی به مقداری استفاده کند که مضر به آزادی دیگران نباشد. این عبارت کوتاه و جامع ، به مردم همه کشورهای متمدن فهمانده است که تحدید آزادی فردی و چشم پوشی از اعمال پاره ای از خواهش های نفسانی ، شرط اساسی استفاده از زندگی اجتماعی است . کسی که می خواهد از مزایای تمدن بهره مند گردد و در جامعه با مردم زندگانی کند، باید آزادی خود را با آزادی دیگران تطبیق دهد و تمایلات خویش را با توجه به مصلحت های جامعه اعمال نماید و اگر از این دستور سرپیچی کند، مورد مؤ اخذ قرار می گیرد و به تناسب تخلفش مجازات می شود.

مدلول این عبارت ، مطلب جدیدی نیست که تصور شود دنیای متمدن امروز به تازگی آن را فهمیده و برای حفظ حقوق افراد جامعه و استقرار تمدن عملاً به کار بسته است .

این موضوع در دنیای تیره چهارده قرن قبل ، در روزگار پایه گذاری تمدن اسلام ، مورد توجه رسول اکرم بوده و در کمال صراحت از آزادی های فردی مضر به حقوق و آزادی دیگران جلوگیری کرده است .

امام باقر علیه السلام فرموده : سمره بن جندب در محوطه ای که متعلق به یکی از انصار بود، درخت خرماى باردارى داشت و راه ورود به آن محوطه ، از خانه مسكونى همان مرد انصارى بود. سمره ، برای آن که به درخت خود سرکشی کند، بدون اجازه وارد آن خانه می شد و به محوطه می رفت .

انصارى که از عمل سمره ناراحت شده بود، از وی خواست که هر بار قبل از ورود به منزلش اجازه بگیرد، ولی سمره به درخواست او توجه نکرد و همچنان بدون اجازه وارد منزل می شد. مرد انصارى به شکایت نزد پیغمبر اکرم آمد و جریان را به عرض رساند.

حضرت رسول سمره را احضار کرد و گفته های شاکی را به اطلاعش رساند و صریحاً فرمود هر وقت خواستی از منزل انصارى عبور کنی ، اجازه بگیر. سمره از اطاعت امر رسول اکرم نیز ابا کرد و از قبول استجازه سر باز زد. حضرت با مشاهده این وضع پیشنهاد کرد که درخت خود را بفروشد و ضمناً برای آن که او را در انجام معامله تشویق فرماید، قیمت آن را به چند برابر بالا برد و سرانجام فرمود به هر مبلغی که مایلی آن را واگذار کن . سمره از معامله درخت نیز خودداری کرد و برای فروش آن ، ولو به چند برابر قیمتش ، حاضر

نشد. سپس حضرت او را به جنبه معنوی متوجه کرد و در مقابل استجازه یا فروش درخت به وی وعده پاداش اخروی داد، ولی سمره باز هم نپذیرفت .
فقال رسول الله ﷺ لانصاري اذهب فاقلعها وارم بها اليه فانه لا ضرر ولا ضرار. (296)

کسانی که از تمدن انسانی و مقررات عادلانه آن ناراضی هستند و تصور می کنند که سعادت و خوشبختی بشر در آزادی کامل غرایز و تمایلات طبیعی است ، سخت در اشتباهند، زیرا بر فرض اگر تمدن و مقررات عادلانه آن ملغی شود و نظم و انضباط قانونی از میان برود و بشر مانند حیوانات در ارضای غرایز و خواهش های نفسانی خود از هر قید و بندی آزاد گردد، نه تنها خوشبخت و خشنود نمی شود، بلکه با بدبختی های بیشتر و محرومیتهای زیادتری مواجه خواهد شد.

تمدن ، با قوانین مصلحت آمیز و مقررات اجتماعی خود، توانسته است به مقدار قابل ملاحظه ای غریزه تهاجم و تخریب آدمیان را مهار کند و افراد جامعه را از شر تجاوز و تعدی یکدیگر مصون نگاه دارد.

تمدن در طول قرنهای متمادی و در پرتو نظم و امنیت ، به بشر فرصت داد که با بسیاری از بیماری های خانمانسوز مبارزه کند و به وسیله نیروی علم ، مردم را در مقابل خطرات گوناگون ناشی از طبیعت محافظت نماید.

اگر تمدن انسانی و مقررات عادلانه اش الغا گردد و امنیت قانونی در هم شکسته شود، اگر محدودیت های اجتماعی از میان برود و غرایز سرکش و متجاوز آدمیان از هر جهت آزاد گردد، از یک طرف مردم مانند درندگان به جان هم افتاده و با رفتار خشن و بیرحمانه خود به بزرگ ترین جرایم و جنایات دست می زنند و موجبات بدبختی و سیه روزی و احیاناً نابودی یکدیگر را

فراهم می آورند و از طرف دیگر، فساد و ناامنی و جنایت و خونریزی، زمینه را برای شیوع بیماری و گرسنگی و سایر مصائب و آلام طبیعی آماده می کند و مردم به سرعت از پای در می آیند.

در این موقع است که طرفداران آزادی نامحدود غرایز، از ستم و بیداد لجام گسیختگان و از مصائب و آلام طبیعی به جان می آیند و صمیمانه تمدن قانونی و محدودیت غرایز و تمایلات نفسانی را آرزو می کنند.

قال علی عليه السلام: فان في العدل سعة و من ضاق عليه العدل فالجور عليه اضيق

(۲۹۸).

«نمی توان منکر شد که تمدن با تحریک های غریزی بدرفتاری کرده است ، ولی آیا به همین دلیل باید آن را یک باره محکوم نمود؟ فروید این طور پاسخ می دهد. چقدر آرزوی ملغی شدن تمدن و فرهنگ ، حق ناشناسی و کوتاه بینی می خواهد؟ آن چه که پس از این کار می ماند، طبیعت است ، طبیعتی که تحمل آن به مراتب مشکل تر و پیرزحمت تر است . بدیهی است که طبیعت ، فشار به غرایز را از ما طلب نمی کند، بلکه آن ها را کاملاً آزاد می گذارد، ولی در عوض روش خود، روش خاص خود را برای محدود ساختن ما به کار می برد. طبیعت بشر را با سختی ، با ستمگری و با خشونت توسط خود او نابود می کند و این عمل گاهی به مناسبت ارضای غرایز انجام می پذیرد. پس به علت این مخاطرات ، ما به یکدیگر نزدیک شده و تمدن را ایجاد کرده ایم .

بشر برای فرار از خطرها و رنج های بی شمار طبیعت ، متدرجا یک اجتماع مدنی را ایجاد کرده است ، ولی از این اجتماع ناراضی است . زیرا رنج می کشد. خود را حقیرتر و ناراحت تر می یابد و گاهی از خود می پرسد آیا بهتر نیست تمدن را به کناری بگذارد و به وضع نخستین باز گردد؟ در این جا می بیند قدرت بازگشت ندارد و تازه در صورت امکان ، خیلی محتمل ، بلکه مسلم است که مجدداً به فرار از طبیعت بی رحم و سرسخت مشتاق بشود و تشکیل یک اجتماع مدنی را مانند آن چه که طی هزاران سال کرده است ، آرزو نماید.»⁽³⁰⁰⁾

«در سال های انقلابی 1848 - 1840، پرودن نوشت حکومت انسان بر انسان به هر شکلی که باشد، نوعی از بنده کردن است . جامعه وقتی در کمال عالی خویش است که نظم را بی احتیاج به دولت مستقر سازد.»⁽³⁰²⁾

«اما اجتماع بر حقیقت و طبیعت انسان بنا شده است ، نه بر خیالات و تصورات ما، این خیالات و توهمات برای آن است که طبیعت انسان را از چشم خود او و از چشم جهانی پنهان کند.»⁽³⁰⁴⁾

در نظر اولیای گرامی اسلام ، وجود حکومت و اجرای حق و عدالت ، یکی از ارکان اساسی زندگی انسانی است . نفس سرکش و متجاوز آدمی یا باید به وسیله نیروی ایمان و قدرت حکومت الهی رام گردد یا با نیروی شمشیر و به دست حکومت های بشری مهار شود. در غیر این دو صورت ، بشر حیات انسانی ندارد، بلکه زندگی اش زندگی وحشی ها و بهائم خواهد بود.

عن ابی عبدالله علیه السلام : لا یستغنی اهل کل بلد عن ثلاثه یفزع الیه فی امر دنیاهم و آخرتهم فان عدموا ذلک کانوا همجا فقیه عالم ورع و امیر خیر مطاع و طبیب بصیر ثقه .⁽³⁰⁶⁾

امام باقر علیه السلام فرموده : طبیعت بشر با شهوت و میل و حرص و ترس و خشم و لذت آمیخته شده است ، جز آن که در بین مردم کسانی هستند که این پیوند و کشش طبیعی را با نیروی تقوا و حیا و تنزه مهار کرده اند. موقعی که نفس متجاوزت ، تو را به گناه می خواند، به آسمان با عظمت و کیهان حیرت زا نگاه کن و از خداوند بزرگی که جهان را آفریده و بر آن حکومت می کند بترس و از گناه خودداری کن . اگر از خداوند توانا خوف نداری ، به زمین نظر افکن ، شاید از حکومت بشری و افکار عمومی شرم کنی و مرتکب معصیت نشوی . اگر جرات و جسارتت به جایی رسیده که نه از حکومت الهی می ترسی و نه از مردم زمین شرم داری ، خود را از صف انسان ها خارج بدان و در عداد بهائم و حیوانات به حساب آور.

در این حدیث ، امام باقر علیه السلام ، نیز حکومت الهی یا بشری را، وسیله تحدید غرایز و جلوگیری از تجاوز و گناه شناخته و کسانی را که به مقررات عادلانه اعتنا ندارد و مانند حیوانات ، مطیع بی قید و شرط غرایز و خواهش های نفسانی خود هستند، در ردیف به حساب آورده است .

نتیجه آن که تمدن و قوانین اجتماعی آن از عوامل محدود کننده آزادی است . جوانی که می خواهد با مردم زندگی کند و از مزایای تمدن بهره مند گردد، باید از آزادی تند و افراطی چشم پیوشد و تمایلات غریزی خود را در حدود قوانین و با توجه به مصلحت های جامعه ارضا نماید و در صورت تخلف از مقررات اجتماعی و تجاوز به آزادی دیگران ، با کیفرهای قانونی مواجه خواهد شد.

چهارمین عاملی که آزادی بشر را محدود می کند و جوانان را از اعمال پاره ای از تمایلات غریزی و شهواتشان باز می دارد، خواهش تعالی روان و نیل به مکارم اخلاق است .

کسی که می خواهد از حریم حیوانیت قدمی فراتر بگذارد و به صفات انسانی متصف گردد، کسی که می خواهد تمایلات عالیه خویش را احیا کند و مدارج کمال انسانی را ببیند و خلاصه کسی که می خواهد انسانی واقعی باشد نه حیوان انسان نما، باید شهوات نفسانی خود را تعدیل کند و از ارضای بی قید و شرط غرایز خویش ، که مستلزم گناه و پلیدی است ، چشم پیوشد، زیرا آزادی کامل غرایز و شهوات ، با تعالی روان و تکامل روحانی بشر ناسازگار است .

دکتر کارل می گوید:

«بسیاری از افراد امروزی آن قدر به زندگی حیوانی نزدیک اند که مطلقاً جویای ارزشهای مادی هستند. بدین جهت ، زندگی آنان خیلی کم مایه تر از

حیوانات است ، زیرا فقط ارزش های معنوی می تواند به ما روشنائی و شادی ببخشد. هر کس باید در لحظه ای از زندگی خود بین راه مادی و انسانی یکی را انتخاب کند. یعنی پیروی از قانون تعالی و روانی را یا رد کند یا بپذیرد. تعالی روانی در طول تکامل هر فرد، نه تنها یک قانون اصلی زندگی انسانی ، بلکه یکی از خصایص آن است. ⁽³⁰⁸⁾»

و نیز فرموده است : کسی که مغلوب شهوت خویشتن است ، ذلت و خواری اش بیش از برده زرخرید است .

نتیجه بحث آن که نسل جوان ، گرچه به طبع جوانی خواهان آزادی افراطی است . ولی موانع طبیعی ، تضاد غرایز، مقررات اجتماعی و تعالی روان عواملی هستند که آزادی ما را محدود می نماید و قسمتی از تمایلاتمان را سرکوب می کنند.

جوانان به ضرورت عقلی و دینی موظف اند از آزادی تند و بی حساب چشم پپوشند، غرایز و خواهش های نفسانی خویش را تعدیل کنند و هر یک را در جای خود در حدود عقل و مصلحت اعمال نمایند تا در زندگی کامیاب شوند و به خوشبختی و سعادت انسانی نایل گردند.

جوان و تضاد وجدان و غریزه

قال الله العظيم في كتابه : ... فما آمن لموسى الا ذرية من قوم . (310)

قسم به جان بشر و آن خدایی که او را موزون و متناسب آفریده و نیک و بدش را به وی الهام کرده است .

عن ابى عبدالله عليه السلام في قول الله عزوجل : «فالهَمها فجورها و تقويها» قال :

بين لها ما تاءتى و ما تترك . (312)

ما بشر را به خیر و شرش هدایت نمودیم .

عن حمزه بن محمد، عن ابی عبدالله علیه السلام قال : ساءلته عن قول الله عزوجل
«وهدیناه النجدین» قال : نجد الخیر و نجد الشر ⁽³¹⁴⁾.

وجدان اخلاقی مشعل فروزانی است که خداوند در باطن تمام مردم
برافروخته تا راه تاریک زندگی را بر بشر روشن کند و صفات خوب و بد را
بنمایاند. وجدان اخلاقی راهنمای واقع بین و راستگویی است که از اعماق جان
ما با ما سخن می گوید و پیوسته به راه فضایل اخلاقی هدایتمان می نماید.
خلاصه ، وجدان اخلاقی ، ندای الهی و معیار شناسایی خوی پسندیده و ناپسند
است که در پیر و جوان ، دهاتی و شهری ، تحصیل کرده و بی سواد، در سفر و
حضر و در بیماری و سلامت همواره با ماست و تا آخرین لحظات زندگی از ما
جدا نمی شود.

اولیای گرامی اسلام در راه اصلاح اخلاق جامعه و شناساندن صفات خوب و
بد، از نیروی وجدان اخلاقی استفاده نموده و مکرر خاطر نشان فرموده اند که
هر انسانی موظف است در برخورد با مردم از ندای درونی خود پیروی کند و
خواهش فطری اش معیار عمل او با دیگران باشد.

فی خبر الشیخ الشامی قال امیرالمؤمنین علیه السلام : یا شیخ ارض للناس ما
ترضی لنفسک و آت الی الناس ما تحب ان یؤتی الیک ⁽³¹⁶⁾.

حضرت سجاد علیه السلام در ضمن حدیث حقوق فرموده : حق مردم این است که
از ایذاءشان خودداری کنی و چیزی را برای آنان دوست بداری که برای خود
دوست داری و نخواهی درباره آنها چیزی را که برای خود نمی خواهی .

اگر مردم عملاً از وجدان اخلاقی خود پیروی کنند و تمایلات غریزی
خویش را با آن هم آهنگ سازند، روابط اجتماعی محکم می شود، انسان ها

نسبت به یکدیگر وظیفه شناس و مهربان خواهند شد و جوامع بشری از صفا و صمیمیت برخوردار می گردد. با احیای وجدان اخلاقی ملکات پاک انسانی و صفات فاضله همواره در جهان انسان ، زنده و پایدار می ماند و موجبات خوشبختی فرد و جامعه فراهم می آید.

بر عکس اگر مردم به ندای وجدان اخلاقی توجه نکنند و پیرو بی قید و شرط تمایلات غریزی خود باشند، اگر عملا وجدان را سرکوب کنند و تنها از خواهش های نفسانی خویش اطاعت نمایند، رفته رفته سجایای اخلاقی فراموش می شود و اساس فضایل انسانی از میان می رود. مردم به خوی درندگی متخلق می گردند و به حدود و حقوق هم تجاوز می کنند و به نابودی یکدیگر همت می گمارند و سرانجام با دست خود موجبات فساد و بدبختی و فنا و نابودی خود را فراهم می آورند.

پروفسور هانری باروک می گوید:

«وجدان اخلاقی باید در یک جهت معین و به نحو عادلانه در خدمت نیکی و زیبایی فعالیت کند. در عمل وجدان اخلاقی یک نوع قضاوت ارزش ها وجود دارد که چون ارضا شود، صلح و سلم روح و سعادت درونی به وجود می آورد. بهترین راه این است که اعمال خود را به منظور ارضای وجدان اخلاقی تحت اقتدار خویش در آوریم . این نحو عمل است که در آن واحد هم به صلاح شخص و هم به صلاح جامعه است و فرد و جامعه را برای حصول به صلح و سعادت مشترک به هم می پیوندد.

حذف و اغماض از وجدان اخلاقی

حذف و اغماض از وجدان اخلاقی، رویایی بیش نیست و قابل تحقق نمی باشد. زیرا حذف وجدان اخلاقی، در واقع نابود ساختن قضاوت داخلی است که جزء لاینفک انسان بوده و چنین امری ممکن نیست. چه اگر فرض کنیم که حذف وجدان اخلاقی انسان ممکن باشد و انسان فاقد این جنبه انسانی گردد، از انسان جز غولی وحشت زا و حیوانی درنده باقی نمی ماند و هر گونه زندگی اجتماعی غیر ممکن و در نتیجه منجر به این می شود که خودکامگی و استبداد موحشی در کار آید و جامعه انسانی را تبدیل به اجتماعی از حیوانات و برده ها نماید. در این حال، فرد خوشبخت نخواهد بود، بلکه بر عکس در حضيض مذلت و خواری سقوط خواهد کرد.

اشتباهی که متاسفانه بر اغلب کسان حکومت می کند این است که خیال می کنند که ارضای نامحدود غرایز می تواند سرچشمه خوشبختی و سعادت باشد، در صورتی که چنین امری، خود، غرایز را نابود می سازد و سرانجام به انهدام و خودکشی فرد و جامعه منجر می گردد.»⁽³¹⁸⁾

نوجوانان ، نه تنها در افکار و اعمال خود تحت تاءثیر وجدان اخلاقی هستند و به پاکی و فضیلت فکر می کنند، بلکه دیگران را نیز از پشت عینک وجدان می بینند و همه را خوب و شایسته می پندارند. و به طور طبیعی گفتار و رفتارشان را درست و منزه تلقی می کنند و با همین اندیشه پاک و بی آرایش با مردم برخورد می نمایند. بر همین اساس ، با امثال و اقران خود طرح دوستی و رفاقت می ریزند.

«دوستی های جوانان به مراتب از دوستی های اشخاص کامل بی غرض تر است و به ندرت ممکن است طبق حساب قلبی بنیان گذاری شده باشد. بنیاد این دوستی ها، در نتیجه میل غیر قابل مقاومتی است که برای جلب محبت در انسان به وجود می آید و پیدایش آنها به وسیله تاءثرات خاطر و نیکوکاری ها اعلام می شود.

دوستی های جوانان به واسطه صمیمیت فوق العاده ، عطش شدید، فداکاری ، میل به سوی حقیقت مطلق و بالاخره به واسطه ظرافت خارق العاده خود، از هر نوع پلیدی و تباهی مصون است.»⁽³²⁰⁾

رسول اکرم ﷺ فرمود: به شماها درباره نوبالغان و جوانان به نیکی سفارش می کنم که آن ها دلی رقیقتر و قلبی فضیلت پذیرتر دارند. خداوند مرا به پیامبری برانگیخت تا مردم را به رحمت الهی بشارت دهم و از عذابش بترسانم . جوانان سخنانم را پذیرفتند و با من پیمان محبت بستند، ولی پیران از قبول دعوتم سر باز زدند و به مخالفتم برخاستند. سپس به آیه ای از قرآن اشاره کرد و درباره مردم کهنسال ، که مدت زندگی آن ها به درازا کشیده و دچار قساوت و سخت دلی شده اند، سخن گفت .

پیشوای عالی قدر اسلام ، در ابتدای بعثت ، برای آن که از شر مشرکین و بت پرستان مصون باشد، سه سال مردم را در خفا و به طور پنهانی به اسلام دعوت می کرد. در این مدت ، فقط چهل نفر از زن و مرد به آیین مقدسش گرویدند که اکثریت قریب به اتفاق آن ها کودکان و نوباغیان و جوانان بودند و سنشان بین ده تا بیست و پنج سال بود.

این عده معدود که وجدانی بیدار و فطرتی پاک و دست نخورده داشتند، شایسته ترین افراد برای پذیرش آیین اسلام بودند، زیرا سخنان رسول اکرم ﷺ موافق طبع حقیقت جو و فضیلت دوست نسل جوان بود. اینان بر اساس ندای فطرت توحیدی و الهام وجدان اخلاقی به آن حضرت گرویدند و مجذوب تعالیم عالیه اسلام شدند و گفتار پیغمبر ﷺ تا اعماق جانشان نفوذ کرد و در کمال خلوص و پاک دلی ، رهبری آن حضرت را پذیرفتند، گردش جمع شدند و هسته مرکزی اسلام را تشکیل دادند. می توان گفت در آن موقع دعوت رسول اکرم بین کودکان و جوانان نفوذ کامل داشت و آن ها بودند که مانند پروانه در اطرافش می گشتند و صمیمانه دستورش را به کار می بستند. به همین جهت ، پیغمبر اکرم ﷺ از جوانان حمایت کرده و درباره آنان به پیروان خود به نیکی سفارش فرموده است .

پس از آن که دوره دعوت های پنهانی به سر آمد و رسول اکرم از طرف خداوند مأمور شد که آشکارا مردم را به آیین اسلام دعوت کند و تعالیم آسمانی خود را بی پرده با آنان در میان بگذارد، باز هم بیشتر کسانی که به آن حضرت می گرویدند و دین اسلام را می پذیرفتند، جوانان بودند.

استقبال پرشور و روز افزون نسل جوان از تعالیم رسول اکرم باعث خشم شدید و ناراحتی عمیق بزرگسالان متعصب و لجوج شده بود، تا جایی که در

تمام محافل ، مسلمان شدن جوانان را فساد و گمراهی می خواندند و در ضمن شکایت های خویش از رسول اکرم ، این موضوع را به زبان می آوردند و مراتب نگرانی خود را صریحا اظهار می نمودند.

عتبه ، که یکی از رجال مشرک مکه بود، به اسعد بن زراره گفت :

خرج فینا رجل یدعی انه رسول الله سفه احلامنا و سب الهتنا و افسد شباننا و

فرق جماعتنا.⁽³²²⁾

خلاصه ، در صدر اسلام ، همه جا سخن از ایمان نسل جوان بود. پدران و مادران و عموم بزرگسالان مکه ، از این جهت که نوبالغان و جوانانشان دعوت رسول اکرم را اجابت نموده و صمیمانه با وی همکاری می کنند، سخت ناراضی و خشمگین بودند. برای آن که مسیر جوانان را تغییر دهند و آنان را از پیروی آن حضرت باز دارند، به تمام وسایل زجر و شکنجه متوسل شدند و با شدتی هر چه تمام تر در مزیقه و فشارشان گذاردند تا مگر از دین اسلام دست بردارند و به بت پرستی ، که آیین پدرانشان بود، باز گردند. ولی رفتار ظالمانه و اعمال غیر انسانی مشرکین مکه کمترین اثر معنوی نداشت و نتوانست جوانان را در ایمانشان متزلزل سازد و آنان را از پیروی رسول اکرم باز دارد، زیرا تعالیم آسمانی اسلام خواسته عقل و فطرت و گم گشته وجدان پاک و بی آلایش جوانان بود. پیغمبر با زبان دل آنان سخن گفته و اسلام را در عمق جانیشان جای داده بود. زجر و شکنجه بدنی و اهانت های شفاهی ، هرگز نمی توانست عقیده باطنی آنان را تغییر دهد و روح پاکشان را از مسیر فطرت بگرداند.

گرچه پیروان رسول اکرم ﷺ ، در مقابل صدمات جانکاه و فشارهای شکننده مشرکین ، همچنان در ایمان خود ثابت قدم بودند، ولی زندگی بر آنان تلخ و غیر قابل تحمل شده بود و باید هر چه زودتر به این وضع خطرناک

خاتمه داده شود. لذا با موافقت رسول اکرم قرار شد گروهی از زن و مرد مسلمان، مکه را ترک گویند و به کشور حبشه مهاجرت نمایند و گروه دیگر در معیت آن حضرت به خارج مکه بروند و در نقطه ای به نام شعب ابی طالب زندگی کنند، تا هر دو گروه مدتی از مشرکین دور و از تجاوزشان مصون باشند. سرانجام این تصمیم عملی شد و به طوری که در تاریخ آمده، هشتاد و سه نفر مرد و هیجده نفر زن، شهر مکه را ترک گفتند و راه حبشه را در پیش گرفتند.⁽³²⁴⁾

ای پادشاه جمعی از نوبالغان و جوانان نادان ما به کشور تو هجوم آورده اند. اینان دین قوم خود را ترک گفته و به دین تو هم در نیامده اند، بلکه خود دین تازه ای ساخته اند. اشراف مکه و پدران و عموها و بستگان این جوانان، ما را به نمایندگی نزد شما فرستاده اند تا آن را به سوی خود برگردانند.

از این عبارت به خوبی استفاده می شود که بر اثر دعوت رسول اکرم، نسل جوان و نسل کهن در مقابل یکدیگر قرار گرفته اند. نوبالغان و جوانان به آن حضرت گرویده و اسلام آورده اند و برای نجات از ایدای پدران و بزرگان قوم خود، به حبشه پناهنده شده اند و بزرگسالان به مخالفت برخاسته. از یک طرف در مکه، با تمام قدرت جوانان را، کوبیده اند و از طرف دیگر، به همین منظور نمایندگانی به کشور حبشه فرستاده اند.

پادشاه حبشه که مرد متین و عاقلی بود به اظهارات دو نماینده قریش ترتیب اثر قطعی نداد و به اطرافیان خود گفت باید شخصا مهاجرین مسلمان را به حضور بخوانم و از عقایدشان پرسش کنم. اگر مطلب آن طوری است که فرستادگان قریش گفته اند، آنان را تسلیم آن دو خواهم کرد و اگر آن طور نبود، از آنها دفاع می کنم و تا زمانی که مایل باشند، آنان را در کشور خویش

نگاهداری می نمایم . سپس دستور داد روز معینی مهاجرین را به حضورش بیاورند.

امر پادشاه به اطلاع مسلمین رسید. قبل از روز مقرر، آنان با یکدیگر شور کردند و با توجه به اهمیت مجلس ، متفقا جعفر طیار را که آن روز سنش در حدود بیست و پنج سال بود، به عنوان سخنگوی خود برگزیدند تا به سئوالات ملک پاسخ دهد.

روز موعود فرا رسید و مسلمین به مجلس شاه حاضر شدند. در آن روزگار، معمول کشور حبشه چنین بود که هر کس به حضور ملک می رسید، باید او را سجده کند، ولی مسلمین از سجده پادشاه خودداری کردند.

کسانی که در محضر ملک حاضر بودند، به مسلمین گفتند: چرا سجده نکردید؟ جعفر در جواب گفت : ما هیچ کس جز خدای یگانه را سجده نمی کنیم .

پادشاه حبشه پرسید: این چه دینی است که شما به آن گرویده اید؟ جعفر در جواب گفت : قوم ما از نادانی بت می پرستیدند، میته می خوردند. قطع رحم می کردند. به همسایه آزار می دادند. زورمندان به جان و مال ناتوانان تجاوز می نمودند و آنان را طعمه خود می ساختند. وضع ما بدین منوال بود تا خداوند بر ما پیامبری را فرستاد، همان طور که بر اقوام گذشته پیغمبرانی را فرستاده بود. این پیغمبر از خود ماست . از شرف خانوادگی اش آگاهیم و او را به راستگویی و عفت و امانت می شناسیم .

فدعانا الی الله تعالی لتوحده و نخلع ما کان یعبد آباؤنا من دونه من الحجارة و الاوثان و امرنا ان نعبد الله تعالی وحده و امرنا بالصلاة و امرنا بصدق الحدیث و اداء الامانه و صلة الارحام و حسن الجوار و الکف عن المحارم و الدماء و

نهانا عن الفواحش و قول الزور و اكل مال اليتيم و قذف المحصنة فصدقناه و آمنة به و اتبعناه على ما جاء به فعدا علينا قومنا ليردونا الى الاصنام و استحلال الخبائث فلما قهرونا و ظلمونا و ضيقوا علينا خرجنا الى بلدك و اخترناك على من سواك. (326)

یکی از عواملی که به قضای حکیمانه الهی ما را به خوبی و انسانیت می خواند و راه تعالی و تکامل را به ما نشان می دهد، وجدان اخلاقی است. کسی که می خواهد همیشه خوب و پاک زندگی کند و پیوسته به زیور صفات عالیه انسانی آراسته باشد، باید وجدان اخلاقی را در نهاد خود زنده و فعال نگاه دارد و ندای وجدان را اصل ثابت روش های اخلاقی خویش در تمام مظاهر زندگی قرار دهد.

قال علی عليه السلام: تحللوا بالاخذ بالفضل و الكف عن البغى و العمل بالحق و الانصاف من النفس. (328)

امام جواد عليه السلام فرموده: کسی که بر مرکب شهوات خویش سوار است و خودسرانه می تازد، هرگز از لغزش و سقوط رهایی نخواهد داشت.

قال علی عليه السلام: غلبه الشهوة تبطل العصمة و تورد الهلك. (330)

«روانشناسی مدرن تحت سلطه و نفوذ روان کاوی، غرایز را اصل و اساس قرار داده و آن را به مقام الوهیت رسانیده است و در نتیجه سیر قهقرایی به سوی شرک باستانی پیدا شده است. البته غرایز در زمان توحید موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله نیز دارای اهمیت بوده است، ولی تابع سلسله مراتب بوده و زیرا اقتدار وجدان اخلاقی فعالیت داشته است، وجدان اخلاقی و غرایز را هم آهنگ ساخته و آن ها را در جهت مفهوم اجتماعی بشریت سوق می داده است.

روان شناسی مدرن ، غرایز را به جای هم آهنگ ساختن یک به یک ، تفکیک کرده و آزادشان گذارده و از مهار عقل رهانشان ساخته است ، و چون در این روش پیش رویم ، کم کم به دستگاهی کردن عیش و خوشی می رسیم و با حذف مسئله زشت و زیبا و منسوب کردن هر چه ما را خوش آید به خوبی و هر چه ما را خوش نیاید به زشتی ، به جایی می رسیم که میزان و ملاک خوب و بد، نفس اماره ما خواهد بود و حکومت نفس بر عقل آشکار می شود، که نتایج جامعه ویران کن آن را خوب می شود پیش بینی کرد.»⁽³³²⁾

از مجموع بحث دو نکته روشن شد.

اول آن که وجدان اخلاقی که نیروی الهام الهی و نور هدایت خداوند است ، با سرشت بشر آمیخته و در نهاد آدمی ریشه عمیق فطری دارد.

دوم آن که جاذبه معنوی و کشش روحانی وجدان اخلاقی ، در دوران بلوغ و جوانی ، قوی و نیرومند است و نسل جوان که ضمیری پاک و باطنی منزّه دارد، به طور طبیعی شیفته سجایای انسانی و فضایل اخلاقی است .

با توجه به این دو نکته ، اینک جای این پرسش است که چرا بعضی از نوبالغان و جوانان ، به ندای وجدان اعتنا نمی کنند و چه باعث می شود که از مسیر فضایل اخلاقی و صفات انسانی منحرف می گردند و به پاره ای از اعمال ضد وجدان دست می زنند؟ در پاسخ می توان گفت انحراف اخلاقی نسل جوان علل متعددی دارد. در این جا برای مزید اطلاع جوانان ، به بعضی از آن ها اشاره می شود.

اول . یکی از علل سرکوب شدن تمایلات وجدانی فرزندان بشر، سوء تربیت آنان در دوران کودکی است . اطفالی که در خانواده های فاسد و در دامن والدین و مریبان آلوده و گناهکار پرورش می یابند و همواره ناظر رفتار و گفتار ضد

انسانی آن‌ها هستند، رفته رفته از مسیر فطرت منحرف می‌شوند و نیروی وجدان اخلاقی و فضایل انسانی در نهادشان خاموش می‌گردد و چنان به روش‌های پلید عادت می‌کنند که در دوران بلوغ و جوانی از ارتکاب بزرگ‌ترین گناه اخلاقی، کمترین ناراحتی و ندامت احساس نمی‌نمایند.

قال علی علیه السلام: المرء حیث وضع نفسه بریاضته و طاعته فان نزهتها تنزهت و ان دنسها تدنس. (334)

حضرت حسن علیه السلام فرموده است: عادات، در وجود آدمیان، با قهر و غلبه حکومت می‌کنند. کسی که در پنهانی به چیزی عادت کند، آشکارا و در محضر مردم مفتضح خواهد ساخت.

دوم. عامل دیگری که نوبالغان و جوانان را از روش‌های پاک وجدانی و صفات انسانی منحرف می‌سازد و به راه خیانت و ناپاکی می‌کشاند، رفقای بد، تبلیغات بد، محیط آلوده اجتماع فاسد و افراد خائن است.

موقعی که جوانان با افراد منحرف و بد اخلاق رفیق می‌شوند یا تحت تأثیر عناصر آلوده و فاسد قرار می‌گیرند، وقتی که جوانان بر خلاف انتظار فطری خود، به نادرستی و خیانت جامعه پی می‌برند و از زورگویی و فریبکاری افراد آگاه می‌گردند، و زمانی که پرده‌های ریا و خودسازی از چهره نادرستان عقب می‌رود و قیافه واقعی آنان در برابر چشم‌های کنجکاو جوانان آشکار می‌گردد، زمینه انحرافشان آماده می‌شود. در این موقع است که فروغ راستی و حقیقت در ضمیر نوبالغان و جوانان به خمودی می‌گراید و نیروی وجدان اخلاقی و میل به فضیلت و پاکی در نهادشان سرکوب می‌شود. نوجوانان از مشاهده اعمال ناروای جامعه و محیط فاسد، درس خیانت و نادرستی می‌گیرند و عملاً از روش‌های ناپسند دیگران پیروی می‌نمایند.

ژان ژاک روسو می گوید:

«دلم می خواست معاشرین یک جوان را طوری انتخاب کنند که تمام کسانی را که اطرافش هستند، خوب بشمارد و مجالس و محافل را طوری به او بشناساند که هر چه در آن جا صورت می گیرد، بد بداند. لازم است بداند که انسان طبیعتاً خوب است. باید این حقیقت را حس بکند و اینای نوع خود را مانند خویش فطرتاً نیک پندارد. ولی باید ببیند چگونه جامعه، افراد را خراب می کند و چگونه عقاید غلط، سرچشمه مفاسد ایشان است. باید هر فرد را عزیز و محترم دارد، لیکن مجموعه افراد را پست بشمارد. باید ملتفت بشود که تمام صورت ها تقریباً یک نوع ماسک دارد، ولی بعضی صورت ها از ماسکی که آن را می پوشاند، زیباتر است.»⁽³³⁶⁾

اولیای گرامی اسلام، برای آن که پیروان خود را عموماً و نسل جوان را خصوصاً در راه فضایل اخلاقی و روش های انسانی ثابت قدم نگاه دارند و از خطر سقوط و تباهی محافظتشان نمایند، درباره تبلیغات گمراه کننده و مضر و رفتار بد و فاسد و همچنین سایر عوامل ضد اخلاقی، در خلال روایات اسلامی سخن گفته و نکات لازم را خاطر نشان ساخته اند.

عن محمد بن علی علیهما السلام: من اصغى الى ناطق فقد عبده فان كان الناطق عن الله فقد عبد الله و ان كان الناطق ينطق عن لسان ابليس فقد عبد ابليس.⁽³³⁸⁾

علی علیه السلام فرموده: کسی که تو را به مطالب باطل خشنود سازد، و به بازی و سخنان غیر واقعی گول بزند، او حقایق را از تو پنهان داشته و درباره ات خیانت کرده است.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: المرء علی دین خلیله فلینظر احدکم من یخالل.⁽³⁴⁰⁾

علی علیه السلام ، در ضمن نامه خود به حضرت مجتبی علیه السلام نوشته است : با نیکوکاران قرین شو تا از آنان باشی و از بدکاران دوری کن تا از آن ها جدا شوی .

سوم . عامل دیگری که از دو عامل مذکور عمومی تر و شعاع تاءثیرش وسیع تر است و می تواند جوانان را به شدت تحت تاءثیر قرار دهد و آنان را از روش های پاک انسانی و صفات عالیه وجدانی باز دارد و به راه گناه و ناپاکی های اخلاقی بکشاند، غرایز طبیعی و شهوات نفسانی است .

با فرا رسیدن دوران بلوغ و شکفته شدن وجدان اخلاقی ، غرایز طبیعی نیز یکی پس از دیگری شکفته می شوند و خواهش های نفسانی با قدرت و نیرومندی بروز می کنند. تمایل شهوت جنسی ، عشق به تجمل و خودآرایی ، تمنای قدرت و تفوق طلبی ، علاقه به ثروت و نیرومندی و خلاصه عواطف گوناگون و احساسات تند و آتشین دوران شباب ، مزاج جوانان را طوفانی می کند و مسیر افکار و اعمالشان را به کلی تغییر می دهد.

«در این میان بلوغ فرا می رسد، ناگهان پسران آمادگی و وحدتی را که برای کارهای ناسنجیده داشتند، از دست می دهند و قیافه پریده تفکر بر آنان سایه می اندازد. دختران ، خود را با دقت بیشتری آرایش می دهند و موی خود را با هنر بیشتری آشفته می سازند. روزی ده ساعت درباره لباس فکر می کنند و روزی صد بار با خیرگی دل انگیزی به دامن خود می نگرند، پسر، سر و گردن خود را می شوید و کفش خود را واکس می زند و به دختران متوجه می گردد.

جوان خود و جهان را می آزماید. شاخک های بی پایانی از هر سوی با سئوالات و نظریات ، برای فهم معنی اشیاء دراز می کند. ذهن مانند چشمه جوشانی در جوشش و زایش است . هر سخنی و هر فکری صد سخن و فکر

دیگر را بر می انگیزد. جوان به سن شوخی های پسرانه و خنده های دخترانه پا می نهد. طغیان امیال و رغبات ، حس زیبایی شناسی را تقویت می کند و نمو می بخشد. حس اکتساب بالا می گیرد و هر دو دست خود را برای گرفتن پول و قدرت دراز می کند.»⁽³⁴²⁾

موقعی که جوانان ، در موارد مخصوصی ، با ناسازگاری غرایز و وجدان مواجه می گردند و بر سر دو راهی تضاد اخلاقی و تمایل نفسانی واقع می شوند، باید به هوش باشند که بر لب پرتگاه زندگی قرار گرفته و به محیط خطر نزدیک شده اند. اگر فوراً تصمیم نگیرند و به شهوات ضد اخلاقی خود پشت پا نزنند، سقوط خواهند کرد و ممکن است برای همیشه تیره روز و بدبخت گردند. برای نمونه به بعضی از موارد اشاره می شود.

غریزه جنسی با قدرت و نیرومندی بروز می کند و تمام وجود جوان را مسخر خود می سازد. اتفاقاً با دختر زیبایی برخورد می کند. به او علاقه مند می شود. مجذوبش می گردد. رفته رفته محبت به صورت عشق سوزانی در می آید و قرار و آرام را از وی سلب می کند. می کوشد تا به هر وسیله که ممکن است ، به وصل او برسد و تمایل جنسی خود را به وسیله آن محبوب خواستنی و دلپذیر ارضا نماید.

اگر بتواند با او ازدواج کند و تمایل آتشین خود را در چهارچوبه شرع و قانون و با حفظ اصول اخلاق و انسانیت اعمال نماید، توانسته است با این عمل ، که موافق تعالیم دینی و علمی است ، غریزه جنسی که وجدان اخلاقی خویش را با هم ، هم آهنگ سازد و هر دو خواهش را یک جا ارضا نماید.

اگر نتواند یا نخواهد با او ازدواج کند یا دختر به عللی حاضر نیست به همسری وی در آید، در این صورت جوان دلباخته ، که به شدت در فشار عشق و تمایل جنسی قرار دارد، به دو صورت می تواند عمل کند.

اول آن که از دختر چشم پپوشاند و با نفس خویش مجاهده نماید تا فکر او را از صفحه خاطر بزدايد و تدريجا فراموشش کند. دوم آن که همچنان از پی او برود و مقصد خود را که دست یافتن به دختر و ارضای شهوت جنسی است ، دنبال کند و برای نیل به هدف غریزی خویش ، به هر کاری که پیش آید دست بزند. فرض دوم است که می تواند منشاء حوادث نامطلوبی گردد و انگیزه غریزه جنسی ، جوان عاشق را کور و کر کند و او را به ارتکاب جرایم بزرگ و اعمال ضد وجدانی وادار سازد.

چه بسیار اتفاق افتاده که بعضی از جوانان ، شیفته دخترانی پاکدامن و عفیف شده اند و برای آن که شهوت خود را موقتا ارضا کنند و به وسیله آنان کامیاب شوند، با خودسازی و وعده های دروغ ، آن ساده دلان را فریب داده و ناجوانمردانه با حیله و نیرنگ ضد وجدانی ، آن ها را به دام خویش افکنده اند و به قیمت یک یا چند روز کامرانی و شهوت پرستی ، حیثیت و شرفشان را بر باد داده و برای همیشه آنان را بدبخت و تیره روز ساخته اند. گاهی آن دختران اغفال شده بر اثر فشار روحی دچار بیماری روانی شده یا از ترس رسوایی ، در سنین جوانی ، به خودکشی دست زده اند.

چه بسیار اتفاق افتاده که بعضی از جوانان ، برای آن که به دختر دلخواه خود برسند یا دختران به مرد مورد علاقه خویش دست یابند، به منظور برطرف کردن موانع ، مرتکب جنایات و اعمال ضد انسانی شده اند و زنان و مردان مزاحم را کشته یا مسموم کرده اند.

چه بسیار جوانی که دلباخته دختری شده ، ولی دختر به عشق و علاقه وی اعتنا نکرده و او را از خود رانده است . یا بر عکس دختری که علاقه مند به جوانی شده ، ولی جوان با بی اعتنائی تقاضای او را رد کرده است . در نتیجه ، پسر یا دختر، بر اثر شکست در عشق خشمگین گشته و به فکر انتقام افتاده است و سرانجام به جنایت غیر قابل جبرانی دست زده و معشوق خود را کشته است .

علاقه به مال و ثروت یا عشق به تفوق و قدرت و خلاصه تمام تمایلات غریزی مانند غریزه جنسی است . اگر جوانان در راه ارضای غرائز خود، همواره به ندای وجدان اخلاقی متوجه باشند و طوری عمل کنند که غرایز و وجدانشان با یکدیگر هم آهنگ شوند، می توانند به خوشبختی واقعی و سعادت انسانی نایل گردند. بر عکس ، اگر در راه ارضای غرایز تندروی کنند و عملاً به ندای وجدان اخلاقی بی اعتنا باشند، به جرایم و اعمال ضد انسانی آلوده می شوند و سرانجام گرفتار بدبختی و تیره روزی خواهند شد.

اطاعت بی قید و شرط از تمایلات غریزی و خواهش های نفسانی و بی اعتنائی به الهامات وجدانی و اوامر الهی ، منشاء فساد و تباهی است و قطعاً آدمی را از وصول به کمال انسانی و نیل به سعادت مادی و معنوی محروم می سازد. اولیای گرامی اسلام ، ضمن احادیث بسیاری این موضوع مهم را به پیروان خود خاطر نشان فرموده و آنان را از اطاعت بی قید و شرط هوای نفس برحذر داشته اند.

قال علی عليه السلام : اهجروا الشهوات فانها تقودكم الى ركوب الذنوب و التهجم
على السيئات (344)

و نیز فرموده است : اطاعت از انگیزه های شرور و بدی ها پایان کارها را فاسد و تباه می سازد.

عن عبد الرحمن بن الحجاج قال قال لی ابوالحسن علیه السلام : اتق المرتقی السهل اذا كان منحدره وعرا⁽³⁴⁶⁾

امام جواد علیه السلام فرموده است : کسی که از هوای نفس خود اطاعت نماید، با این عمل آرزوی دشمن خویش را بر آورده است .

برای جوانان ، که فطرتا پاک و فضیلت دوست هستند و قدرت الهامی وجدان ، در نهادشان بالنسبه نیرومند است ، پیروی از تمایلات ناروای غریزی و پشت پا زدن به ندای وجدان اخلاقی کار آسانی نیست . موقعی که برای اولین بار جوانی در معرض تضاد وجدان و غریزه قرار می گیرد، با کشمکش روحی شدید مواجه می شود. از یک طرف ، وجدان اخلاقی او را به راه پاکی و فضیلت می خواند و از گناه و خیانت بر حذرش می دارد و از طرف دیگر، انگیزه نیرومند غریزه وی را به سوی خود می کشاند و به اعمال تمایل غیر مشروعش تحریک می کند و گاهی این حالت کشاکش و تعارض درونی ، هفته ها و ماه ها به طول می انجامد تا سرانجام یا وجدان غلبه کند و از گناه منصرف گردد یا غریزه غلبه کند و به گناه ضد وجدان آلوده شود. البته محیط فاسد، رفقای بد، مشاهده اعمال ناپسند دیگران و چیزهایی نظایر این ها، در غلبه غریزه و شکست وجدان اخلاقی نقش مؤثری دارند و می توانند جوان را بر خلاف تمایل فطری و انسانی اش به ناپاکی و گناه وادارند و به ارتکاب جنایت مصممش سازند. ناگفته نماند که تعارض تمایلات در نهاد آدمی ، منحصر به تضاد غریزه و وجدان نیست . بلکه در بعضی از مواقع ، افراد بشر و همچنین انواع حیوانات ، در مقابل دو تمایل متضاد غریزی قرار می گیرند و دچار کشاکش درونی می

شوند و سرانجام بر اثر پاره ای از شرایط موجود، یکی از آن دو را انتخاب می کنند.

راسل می گوید:

«اگر در روزهای یخبندان ، روی آستانه پنجره خود برای پرندگان خرده نان بریزید، ملاحظه خواهید کرد که در وجود آن ها، بین ترس و گرسنگی ، جدال و کشمکش سختی درگیر است . تدریجا پرندگانی که جسورترند، به سمت خرده های نان حمله برده ، به شتاب بر می گردند. کار آن ها سرمشق شده ، به دیگران دل و جرات می دهد و پس از مدت زمانی ، پرندگانی که در مجاورت شما زندگی می کنند، متوجه می شوند که شما بی آزار هستید. ولی حتی در آن وقت هم ملاحظه خواهید کرد که در همان حین که مشغول دانه برچیدن هستند، پیوسته با هشیاری به این طرف و آن طرف خود نظر می اندازند تا از نزدیک شدن خطر آگاه شوند.»⁽³⁴⁸⁾

برای آن که نوبالغان و جوانان همواره بر غرایز خویش حاکم باشند و در طول دوران زندگی ، هرگز عنان نفس سرکش را از کف ندهند، و برای آن که در مواقع تضاد غریزه و وجدان ، دچار سقوط و تباهی نگردند و دامن پاکشان به گناه و جنایت آلوده نشود، باید دو نکته را عملاً به کار بندند.

اول . جوان از ابتدای بروز تمایل جنسی و آشکار شدن خواهش های غریزی ، باید تمنیات شهوی خویش را با نیروی ایمان و عقل و وجدان مهار کند. چه اگر از اول ، شهوات محدود نشوند و غرایز خودسر و لجام گسیخته بار آیند، صاحب خود را اسیر و فرمان بردار خویش می سازند و در تمام دوران حیات بر وی حکومت می کنند.

قال علی علیه السلام : غالب الشهوة قبل قوه ضراوتها فانها ان قویت ملکتک و
استقادتک و لم تقدر علی مقاومتها. ⁽³⁵⁰⁾

امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است : کسی که در اندیشه گناه باشد و پیرامون آن
بسیار فکر کند، سرانجام همان افکار بد و اندیشه های پلید، او را به ارتکاب
گناهی می خواند و آلوده اش می سازد.

جوان و عزت نفس

قال الله العظيم في كتابه : ... (**وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ**) . (352)

علی علیه السلام به فرزند خود، حضرت مجتبی ، توصیه فرموده که نفس خویش را عزیز شمار و به هیچ پستی و دنائتی تن مده ، گر چه عمل پست ، تو را به تمنیات برساند، زیرا هیچ چیز با شرافت نفس برابری نمی کند و هرگز به جای عزت از دست داده ، عوضی همانند آن نصیب نخواهد شد. فرزند عزیز، آزادگی را از کف مده و بنده و برده دیگران مباش که خداوند تو را آزاد قرار داده است . عزت نفس برای همه مردم ، در کلیه شئون زندگی فردی و اجتماعی ، مادی و معنوی و همچنین در تمام ادوار حیات ، از دوران کودکی و جوانی تا ایام میانسالی و پیری ، یکی از ارکان اساسی خوشبختی و سعادت است .

خانواده هایی که اعضای آن با عزت نفس و شرافت اخلاقی خو گرفته اند و به پستی و فرومایگی آلوده نشده اند. از بسیاری از گناهان و پلیدی های اخلاقی که منشاء فساد و تیره روزی است ، منزه و مبری هستند.

کشوری که افراد آن با عزت نفس بار آمده اند و در نظر مردم و حکومت ، شرافت اخلاقی مهم و لازم الرعایه شناخته شده است ، دروغ و تملق گویی ، دزدی و رشوه خواری ، خدعه و فریبکاری و خلاصه بسیاری از گناهان و ناپاکی های اخلاقی در آن کشور راه ندارد. عزت نفس و شرافت دوستی خود به خود مردم را به راه وظیفه شناسی سوق می دهد و از اعمال ضد اخلاقی بر حذرشان می دارد.

قال علی علیه السلام : من کرمت علیه نفسه لم یهنها بالمعصية

برای آن که نقش عزت نفس در محیط خانواده و تربیت کودک روشن شود و همچنین اثر شرافت نفسانی در محیط اجتماعی و اداره مملکت واضح گردد،

برای آن جوانان از نظر دینی و علمی به ارزش عزت نفس و شرافت اخلاقی وقوف بیشتری پیدا کنند، در این بحث به اختصار پیرامون آن گفت و گو می شود. امید است که مفید و سودمند افتد.

تربیت صحیح اطفال و پرورش صفات پسندیده در نهاد آنان یکی از وظایف اسلامی و اجتماعی پدران و مادران است. والدین مکلف اند فرزندان خویش را به پاکی و نیکی تربیت کنند و عملاً آن ها را افرادی شایسته و با فضیلت بار آورند.

قال علی بن الحسین علیه السلام: و اما حق ولدک فتعلم انه منک و مضاف الیک فی عاجل الدنیا بخیره و شره و انک مسئول عما ولیته ... فاعمل فی امره عمل المتزین بحسن اثره علیه فی عاجل الدنیا المعذر الی ربه فیما بینک و بینه بحسن القیام علیه و الاخذ له منه. ⁽³⁵⁵⁾

علی علیه السلام فرموده است: کسی که فرومایه و دنی النفس است، از کارهای پست و موهن جدایی ندارد.

کودکان، مانند بزرگسالان به شرافت معنوی و شخصیت خود علاقه دارند و اگر کسی به حیثیتشان آسیبی برساند، سخت رنجیده خاطر و خشمگین می شوند و از خود عکس العمل نشان می دهند. والدین و مربیان، اگر بخواهند به کودکان دستور العملی بدهند یا در محیط خانواده مراتب قدرت خود را اثبات کنند، باید مراعات شرافت کودکان را بنمایند و طوری رفتار کنند که عزت نفس اطفال مجروح نشود و شخصیتشان سرکوب نگردد. چه، اگر با آنان آمرانه سخن گویند و با خشونت برخورد نمایند، نه تنها از دستورشان اطاعت نمی کنند، بلکه آشکارا به مخالفت و ستیز برمی خیزند و بدین وسیله از گفتار و رفتار تند و موهن اولیای خود انتقام می گیرند.

ویل دورانت می گوید:

«فرمان دادن به کودک حس مقاومت و جنگجویی او را بر می انگیزد. این قانون چنان مسلم است که قوانین حرکت نیوتن همیشه بر جای خواهد ماند. حتی اگر اینشتین هم به دست فراموشی سپرده شود، سگ خفته غرور و خودخواهی، بر آن که فرمان می دهد می شورد.

هر امر و فرمانی که می دهیم، اسلحه دفاعی طرف مقابل را به حرکت در می آوریم. اگر خواهش کنی، خواهش برآورده می شود و اگر فرمان دهی، رد خواهد شد. با کودک خوش رفتاری کن تا مهر و اعتقاد او را جلب کنی. در این صورت است که خواهش و پیشنهادات از امر و نهی ات گیراتر خواهد بود.

بعضی از پدران و مادرانی که در عشق یا امور مالی شکست خورده اند، انتقام آن را از فرزندان خود می کشند و آنان را همواره در معرض سرزنش و عتاب می آورند. مردم زبون، آخرین پناهگاه خود را در تسلط بر فرزندان خود می جویند.»⁽³⁵⁷⁾

اهانت به محصلین و درهم شکستن عزت نفس و شخصیت آنان در آموزشگاه به صور مختلفی متصور است. گاهی جنبه عمومی دارد و محیط مدرسه طوری است که هر ساعت ممکن است دانش آموزان در معرض تحقیر و توهین قرار گیرند و عزت نفسشان سرکوب گردد. گاهی جنبه خصوصی دارد و در بعضی از مواقع، افراد مخصوصی، به ناحق مورد اهانت و توبیخ واقع می شوند.

اگر رئیس مدرسه و معلمین کلاس ها، افرادی خودپسند و مغرور و خشن و بدزبان باشند و محصلین را با دیده پستی و حقارت بنگرند و با کلمات زننده و یأس آور آنان را مورد اهانت و تمسخر قرار دهند، محیط مدرسه برای عموم

محصلین موهن و ذلت بار خواهد بود. در چنین شرایط جانکاه و شکننده ، دانش آموزان همواره ناراضی و خشمگین هستند. علاوه بر آن که خوب درس نمی خوانند، ممکن است برای انتقام جویی به کارهای خطرناکی دست بزنند.

در آموزشگاهی که شخصیت و شرافت تمام محصلین مورد احترام اولیای مدرسه است و همه دانش آموزان از جهت عزت نفس و شرافت معنوی احساس ایمنی و تحصیلی به خوبی اجرا می شود، و هر محصلی به قدر استعداد خود، پیش می رود. در چنین محیطی ، خطر اخلاقی از نظر توهین عمومی وجود ندارد. ولی ممکن است اولیای مدرسه در بعضی از مواقع ، دانسته و یا ندانسته ، عزت نفس و شخصیت یک یا چند نفر را به ناروا مورد اهانت و تحقیر قرار دهند و به همان نسبت آثار نامطلوبی به بار آورند. در این جا، بر سبیل مثال ، به تشویق ها و توبیخ های به جا و بی جا اشاره می کنیم تا مطلب واضح گردد.

تشویق . محصلی که بیشتر زحمت کشیده و بهتر درس خوانده است ، اگر مورد تشویق و قدردانی اولیای مدرسه قرار گیرد، بیش از پیش امیدوار و دلگرم می شود. تشویق به موقع ، فعالیت دانش آموز را گسترش می دهد و مدارج تحصیلی را با شوق بیشتری می پیماید. تمجید و قدردانی به جا، شخصیت محصل را تقویت می کند و به عزت نفسش نیرو می بخشد. این تشویق به حق را تمام محصلین می پذیرند و در دل آرزو می کنند که آنان نیز بهتر موفق شوند و روزی مورد تشویق قرار گیرند.

«مدح و تشویق به سلول ها نیرو می دهد، اعضا را تقویت می کند و دشوارترین کارها را به حادثه جویی و پیروزی مبدل می سازد. با اهرم خودخواهی می توان جهان را بلند کرد. به جای آن که کار خوب انجام نیافته را مذمت کنیم و آن را از سرزنش و ملامت پیرسازیم ، بهتر است به کارهای خوب

انجام یافته بنگریم و آن را چنان بستاییم که خاطره شیرینش همواره در ذهن بماند و مایه تشویق کارهای دیگر شود.

ویل دورانت می گوید:

«وقتی فرزندم خبر می آورد که در درس حساب واپس مانده است ، تاءسف می خوریم ، ولی او را توبیخ و ملامت نمی کنیم . بهتر است نداند که نمرات او در حساب ، از نمراتی که ما در سن او گرفته ایم خیلی بهتر است . اما اگر با خبر نمره های خوب به خانه بیاید، ما از شادی جشن می گیریم و همه کوشش خود را به کار می بریم که خود را در کامیابی هایش شاد و خرم نشان دهیم»⁽³⁵⁹⁾

حضرت سجاد علیه السلام فرمود: آخرین وصیت خضر عالم به موسی بن عمران این بود که گفت : هرگز کسی را به سبب گناهش ملامت و سرزنش ننمایید.

عن الصادق علیه السلام : اذا وقع بینک و بین اخیک هنة فلا تعیره بذنب.⁽³⁶¹⁾

علی علیه السلام فرموده : از مردم عیب جویی نکنید و برای هر لغزش مورد ملامتشان قرار ندهید و به هر گناهی کیفرشان ننمایید.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله : اذا زنت خادم فلیجلدها الحد و لا یعیرها.⁽³⁶³⁾

امام صادق از علی علیه السلام حدیث کرده است : پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله امر فرموده که ما با گناهکاران ، عبوس و ترش روی برخورد نماییم .

فی وصیة امیرالمؤمنین علیه السلام لکمیل : یا کمیل قل الحق علی کل حال و واد المتقین و اهجر الفاسقین و جانب المنافقین و لا تصاحب الخائنین.⁽³⁶⁵⁾

علی علیه السلام فرمود: زیاده روی در ملامت و توبیخ ، آتش لجاجت را مشتعل می سازد.

و عنه علیه السلام : ایاک ان تکرر العتب فان ذلک یغری بالذنب و یهون العتب.⁽³⁶⁷⁾

قال علی علیه السلام : رب ملوم و لا ذنب له . (369)

علی علیه السلام فرموده : نصیحت گفتن به فردی در حضور مردم ، کوبیدن شخصیت آن فرد است .

عن العسکری علیه السلام : من وعظ اخاه سرا فقد زانه و من وعظه علانية فقد شانه (371).

کار خوب را هر کس انجام دهد خوب است و از تو خوب تر است ، زیرا به ما بستگی داری و کار بد از هر کس باشد بد است و از تو بدتر .

خلاصه آن که در مکتب تربیتی اسلام ، تعییر و ملامت مذموم است و مسلمین موظف اند از این خوی ناپسند بپرهیزند، ولی در جایی که توییح و تعییر، حاوی مصلحت بزرگی باشد، مثل آن که بتواند مردم را از شر عناصر گمراه کننده برهاند، یا جامعه را از چنگال ستمگران متجاوز خلاص نماید، در چنین مواردی می توان گفت توییح و ملامت ، مانند آن قسم دروغ ها و غیبت های مصلحت آمیزی است که شرعا مجاز شناخته شده است .

اجتماع . احترام به شرافت و شخصیت افراد، در محیط اجتماعی ، از علائم بارز رشد عمومی و یکی از ارکان اساسی سعادت و خوشبختی اجتماع است ، چنان که بی احترامی به شخصیت و هتک شرافت افراد جامعه ، نشانه انحطاط و عقب ماندگی عمومی و مایه تیره روزی و بدبختی اجتماع است .

گر چه روش های خانوادگی و تربیت های آموزشگاهی در پرورش تمایل عزت نفس و شرافت خواهی یا سرکوب کردن آن مؤ ثر است ، ولی رژیم حکومت و طرز تفکر فرمانروایان ، در احیای عزت نفس و شرف انسانی یا نابود کردن عزت و فضیلت ، نقش بسیار مؤ ثری دارد .

کشوری که مقررات عادلانه اش حقوق مردم و اعضای حکومت را در کمال صراحت تعیین نموده و به احدی اجازه نمی دهد از مرز خود تجاوز کند،

کشوری که قوانینش تمام طبقات مردم را محترم شناخته و همه افراد، در حدود قانون، دارای آزادی و امنیت هستند و تا کسی به حق دیگر تعدی نکند مورد تعقیب قانونی و مجازات واقع نمی شود، آن جا محیط مساعدی برای پرورش عزت نفس و شرافت انسانی است. در آن جا مردم بدون اضطراب و نگرانی و دور از ذلت و زبونی زندگی می کنند و به اتکای قانونی، پیوسته از آرامش خاطر و اطمینان نفس برخوردارند.

بر عکس، کشوری که با رژیم استبدادی و خودسری یا ملوک الطوائفی اداره می شود و مقررات عادلانه ثابتی در آن حکمفرما نیست، هیچ کس در آن احساس ایمنی و آرامش نمی کند و هر لحظه ممکن است جان و مالش مورد تجاوز قرار گیرد. در چنین محیط فاسدی، عزت نفس و مناعت طبع و شرف و فضیلت معنی و مفهومی ندارد. بلکه گاهی تن دادن به تملق و چاپلوسی یا دست زدن به اعمال غیر انسانی، مایه نجات موقتش می شود و بدان وسیله چند روز دگری به زندگی ننگین و نکبت بار خود ادامه می دهد.

مونتسکیو می گوید:

«شرافت، مبنای حکومت استبدادی نیست و در دولت های استبدادی مردم همگی بندگان اند و کسی را بر دیگران امتیازی نیست. شرافت، دارای قوانین و قواعدی مخصوص به خودش می باشد و نمی تواند مطیع مقررات دگر بشود. بنابراین، فقط در کشورهایی یافت می شود که دارای اساس ثابتی هستند و قوانین متقن دارند و هر لحظه تغییر نمی کنند.

شرافت چگونه می تواند زیر بار استبداد برود؟ زیرا آن، قوانین مدون و مقاصد معین و مرتب دارد و حال آن که مستبد به هیچ گونه قاعده ای پایبند

نیست و هوس های او مافوق تمام مقررات می باشد و می خواهد دیگران را نابود و محو کند.

شرافت ، که در کشورهای استبدادی ، حتی غالباً اسمی هم برای آن پیدا نمی شود، در کشورهای مشروطه فرمانفرماست و به تمام هیئت های سیاسی و قوانین و حتی فضایل نیرو می دهد.

در حکومت های استبدادی

در حکومت های استبدادی ، طبیعت حکومت ، یک اطاعت نامحدودی را ایجاب می کند. اراده مستبد، به محض آن که معلوم شد، باید اثرش هم فوراً معلوم شود، در این قبیل حکومت ها، اراده مستبد مطلق و غیر قابل تغییر است . در این حکومت ها، درباره اوامر صادره ، تغییر، مهلت ، سازش ، موعد، نعم البدل ، مذکرات ، ایرادات و هیچ نوع میانجیگری وجود ندارد. امر لازم الاجراست و هیچ امر دیگری را نمی توان پیشنهاد کرد.

در لوای حکومت استبدادی ، انسان ، مانند حیوانات ، نصیبی جز غریزه طبیعی و اطاعت و تنبیه ندارد و احساسات طبیعی از قبیل احترام والدین ، محبت به زن و فرزند، قوانین شرافت ، حالات مزاجی و چیزهایی نظیر آنها را پیش کشیدن فایده ندارد. هر امری که صادر شده است کافی است . باید پذیرفت و چون و چرا ندارد.»⁽³⁷³⁾

امام صادق علیه السلام فرمود: که جبرئیل به محضر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شرفیاب شد. عرض کرد: خدایت می گوید هر کس بنده مؤمن مرا اهانت نماید، با ستیز و جنگ به استقبال من آمده است .

در مکتب اسلام تمام افراد مکلف اند حیثیت و عزت خود را محترم شمارند و از ذلت و زبونی اجتناب کنند و هیچ مسلمانی حق ندارد موجبات پستی و

اهانت خود را فراهم آورد. در این باره نیز روایات بسیاری از رسول اکرم و اولیای اسلام رسیده است .

قال رسول الله ﷺ : لا يحل لمؤمن ان يذل نفسه (375)

امام صادق عليه السلام فرموده : خداوند تمام کارهای مسلمان را به خود او واگذار کرده و در اختیارش قرار داده است ، ولی به او اختیار نداده که خود را ذلیل و خوار نماید.

قال علي عليه السلام : ساعة ذل لا تفي بعز الدهر (377).

حضرت سجاد عليه السلام می فرماید: دوست ندارم که با ذلت نفس ، به ارزنده ترین سرمایه ها و ثروت ها دست یابم .

برای آن که قاطبه مسلمین ، عزیزانفس و منیع الطبع بار آیند و هرگز به پستی و ذلت آلوده نشوند، پیشوای اسلام در تمام برنامه های عبادی و اجتماعی و اخلاقی و اقتصادی ، موضوع عز و شرف را مورد عنایت مخصوص قرار داده و تمام تعالیم خود را با آن خوی پسندیده هم آهنگ ساخته است . به طور نمونه ، به پاره ای از آنها مختصرا اشاره می شود.

پرستش . در روزگار طلوع اسلام ، بزرگ ترین جهل و ذلت مردم مکه این بود که بت های ساخته خود را می پرستیدند و در مقابل جماد، اظهار خضوع و ذلت می کردند. پیشوای گرامی اسلام ، برای آن که مشرکین را از خواری شرک در عبادت خلاص کند و آنان را از آن حقارت و پستی برهاند، دعوت خود را با پرستش خدای یگانه و مبارزه با معبودهای ساختگی آغاز نمود و به مردم فهماند که مسلمان ، جز در مقابل خالق توانای عالم ، در برابر هیچ کس و هیچ چیز حق تذلل و بندگی ندارد.

پیغمبر اسلام ﷺ در پرتو یکتاپرستی زنجیرهای عبودیت را شکست .
پیروان خود را از ذلت و بندگی غیر خدا آزاد ساخت و بدین وسیله عالی ترین
شخصیت انسانی و درخشان ترین آزادی و عزت نفس را در نهاد آنان پایه
گذاری کرد.

کسانی که دیروز خود اسیر بندگی بت بودند، در ظل توحید اسلام ، پرچمدار
حریت و آزادی شدند. اینان نه تنها در مکه بت پرستی را نابود ساختند، بلکه در
هر کشوری قدم گذاردند، با پرستش آفتاب و ماه ، با عبادت چوب و سنگ و با
سجده کردن در مقابل انسان های مغرور و مقتدر، که بدبختانه در آن روزگار
بسیار معمول بود، مبارزه کردند و مردم را از ذلت ها و اسارت های گوناگون
آزاد ساختند.

حکومت . پیغمبر گرامی اسلام ﷺ ، با آن که خود رهبر مذهبی و پیشوای
روحانی جامعه مسلمین بود، اداره امور کشور را نیز در اختیار داشت و بر
اساس قوانین اسلام و مردم حکومت می کرد. پیشوای اسلام ، در مقام
فرمانروایی و حکومت ، چون پدری خلیق و مهربان بود. به حقوق اخلاقی و
شرافت انسانی همه مردم توجه داشت و عزت نفس و حیثیت آنان را همواره
احترام می کرد.

در حکومت رسول اگر ﷺ م نه کسی حق داشت موجبات خواری و ذلت
خویش را فراهم آورد و نه می توانست دیگران را مورد تحقیر و اهانت خود
قرار دهد. در محضر رهبر عالی قدر اسلام ، نه تنها احدی اجازه تملق و
چاپلوسی نداشت ، بلکه اگر از رفتار کسی استشمام کمترین ذلت و پستی می
نمود، صریحا تذکر می داد و او را از آن کار منع می فرمود.

روی ان رسول الله ﷺ لا يدع احدا يمشى معه اذا كان حتى يحمله معه فان
ابی قال تقدم امامی و ادركنی فی المكان الذی تريد. (379)

قال علی ؑ و قد لقيه عند مسيره الى الشام دهاقين الانبار فترجلوا له و
اشتدوا بين يديه : ما هذا الذی صنعتوه ؟ فقالوا خلق منا نعظم به امرائنا. فقال و
الله ما ينتفع بهذا امراءكم و انکم لتشقون علی انفسکم فی دنیاکم و تشقون به فی
آخرتکم و ما اخسر المشقة ورائها العقاب و اربح الدعة معها الامان من النار. (381)
حضرت سجاد ؑ فرمود: حق رفیق این است که با او بر اساس تفضل و
عواطف عالیہ انسانی برخورد نمایی و در مواردی که قادر به تفضیل اخلاقی
نیستی باید از مرز عدل و انصاف تنزل نمایی و موظفی که رفیقت را همواره
احترام کنی همانطور که او محترمت می دارد.

قال رسول الله ﷺ : لا خير لك في صحبة من لا يري لك من الحق مثل ما
تري له. (383)

ابی بصیر به امام صادق ؑ عرض کرد: مردی کم بضاعت ، با افراد متمکن
و ثروتمند رفیق سفر می شود. آنان با ثروت بسیاری که دارند، آزادانه مصارف
مسافرت را می پردازند، ولی او قادر نیست مانند آنها خرج کند. امام فرمود:
دوست ندارم که خود را ذلیل و پست نماید، البته با کسانی رفیق راه شود که در
ثروت همانند وی هستند.

قال ابو جعفر ؑ : اذا صحبت فاصحب نحوک و لا تصحب من یکفیک فان
ذلک مذلة للمؤ من. (385)

علی ؑ فرموده است : گدایی طوق ذلتی است که عزت را از عزیزان و
شرافت خانوادگی را از شریفان سلب می کند.

و عنه ؑ : المذلة و المهانة و الشقاء فی الطمع و الحرص. (387)

انفاق خالصانه و تواءم با عز و احترام ، شایسته تهی دستان با شرافتی است که در راه اعلائی حق به مضیقه افتاده اند و اکنون بر اثر ناتوانی ، قدرت کار و فعالیت ندارند. به قدری عقیف اند که اگر کسی از وضع واقعی آنها آگاه نباشد، غنی و ثروتمندشان می پندارد. اینان با عزت نفس و مناعت طبعی که دارند، هرگز به ذل سؤال تن نمی دهند و از مردم تقاضای عجزآمیز نمی کنند.

قال علی علیه السلام : الصبر علی الفقر مع العز اجمل من الغنی مع الذل (389).

و نیز فرموده است : گرسنگی بهتر از ذلت سرافکنندگی و زبونی است .

خلاصه آن که در مکتب آسمانی اسلام ، احترام به عزت و شرافت و اجتناب از خواری و ذلت ، یک اصل ثابت و لاینغیر در جمیع شئون مادی و معنوی مسلمین شناخته شده است . قانونگذار اسلام ، تمام مقررات فردی و اجتماعی کشور را با توجه به آن خوی انسانی وضع نموده و همه برنامه های دینی را با آن هم آهنگ ساخته است .

در کشورهای استبدادی که شرافت نفس و شخصیت افراد ارزش و اعتباری ندارد و مردم مانند حیوانات اسیر، زندگی می کنند، برای حسن اجرای دستورهای مستبدانه ، مقررات کیفری خشن لازم است . در آن جا، مردم باید از شکنجه و عذاب بترسند تا وظایفی را که بر عهده آنان گذارده شده ، به خوبی انجام دهند.

بر عکس ، در کشورهای قانونی که عزت نفس و شرافت مردم مورد کمال توجه و احترام است و هر فردی به حیثیت و آبروی اجتماعی خویش عنایت مخصوص دارد، نیازی به وضع قوانین کیفری خشن و اعمال شکنجه و عذاب نیست . در آن جا ترس از ننگ و رسوایی اجتماعی و نگرانی از انزجار و تنفر

عمومی بهترین محرک مردم در انجام وظایف و نیرومندترین وسیله برای حسن اجرای قوانین است .

«در حکومت های استبدادی ، که اساس آنها بر ترس و وحشت است ، سختی کیفرها مناسب می باشد. ولی برای حکومت های مشروطه و جمهوری ، که بر پایه شرافت و تقوا برقرار شده ، شدت مجازات مناسب نیست .

در دولت های معتدل ، حب وطن و خجالت و ترس از سرزنش ، عواملی هستند که مانع از وقوع جنایات می شوند و بزرگ ترین مجازات یک عمل بد، همین خواهد بود که وقوع آن به ثبوت برسد و مرتکب را شرمسار کند. بنابراین ، قوانین مدنی با سهولت ، مرتکبین را تنبیه می کند و احتیاج زیادی به قدرت نیست .

در این قبیل دولت ها، قانون گزاران خوب سعی می کنند از وقوع جرایم جلوگیری نمایند و به مردم اخلاق خوب تعلیم دهند، نه این که آن را شکنجه نمایند و بر سختی و شدت مجازات بیفزایند.»⁽³⁹¹⁾

پیشوای عالی قدر اسلام ، در چهارده قرن قبل ، به منظور حسن اجرای مقررات دینی و کیفر مجرمین و گناهکاران ، از ننگ و بدنامی اجتماعی و نفرت و انزجار عمومی استفاده نمود و به پیروان خود خاطرنشان کرد که از رفاقت با گناهکاران پرهیزند و با آنان به گرمی و گشاده رویی برخورد نکنند و بدین وسیله از وقوع جرایم و جنایات جلوگیری نمایند. برای نمونه ، به یک مورد که مربوط به فرار از خدمت سربازی است و مونتسکیو درباره آن سخن گفته ، اشاره می شود.

رسول اکرم ﷺ ، به منظور تجهیز لشکر برای جنگ تبوک ، بسیج عمومی کرد. سپاهیان اسلام ، خود را آماده کردند. و روز مقرر از مدینه خارج شدند و

رهسپار جبهه جنگ گردیدند، ولی سه نفر از انصار به نام های کعب بن مالک ، هلال بن امیه و ابن ربیع ، بدون عذر موجه و قانونی ، از دستور آن حضرت سر باز زدند و در مدینه ماندند.

موقعی که پیغمبر اسلام ﷺ با سپاه خود به مدینه بازگشت ، آن سه نفر به منظور عذرخواهی از تخلف خود به محضر آن حضرت شرفیاب شدند و از کرده خود پوزش طلبیدند. ولی رسول اکرم ﷺ با آنان حرف نزد و به مسلمین هم دستور داد که با آنها سخن نگویند، در نتیجه ، تمام مردم حتی کودکان افراد خانواده خود آنها نیز با آن سه نفر ترک مراوده و مکالمه کردند. تنها، کسانشان ، در مواقع غذا، نزد آنان می آمدند و بدون آن که سخنی بگویند، ظرف طعام را کنارشان می گذاردند و می رفتند.

این جریان در حدود پنجاه روز به طول انجامید و آن سه نفر از این وضع طاقت فرسا به جان آمدند. بعضی از روزها بر اثر شدت ناراحتی ، شهر مدینه را ترک می گفتند و به تپه ها و کوه های اطراف پناهنده می شدند و پیوسته در پیشگاه الهی از عمل خود اظهار پشیمانی و ندامت می کردند و با دیده اشکبار درخواست عفو و بخشش می نمودند. سرانجام خداوند توبه آنان را قبول کرد و گناهمان را بخشید⁽³⁹³⁾.

توبه آن سه افسر متخلف پذیرفته شد. آنان در طول ایام مجازات ، از کیفر ترک مکالمه مردم چنان به ستوه آمدند که زمین با همه وسعتش بر آنان تنگ شد و از ناراحتی جانشان به تنگ آمد و دانستند که برای نجات از کیفر الهی ، پناهی جز خداوند نیست . توبه کردند. خداوند آن ها را بخشید که پروردگار توبه پذیر مهربان است .

یک روز، رسول اکرم ﷺ، بعد از ادای فریضه صبح، بشارت قبول توبه و پایان دوره محرومیت و محکومیت آن سه نفر را اعلام نمود و بدین وسیله حیات اجتماعی آنان را تجدید کرد و عز و حیثیتشان را برگردانید. این خبر مهیج، شهر مدینه را غرق شادی و مسرت کرد و موجی از وجد و سرور در بین تمام طبقات مردم پدید آورد.

پیشوای اسلام، افسران متخلف را به زندان و شکنجه و اعدام محکوم ساخت، بلکه از عزت و شرافت اجتماعی استفاده کرد به کیفر ننگ و بدنامی مجازاتشان نمود. اعراض و بی اعتنائی مردم برای آنها از هر زندانی سخت تر و از هر کیفری جانکاه تر بود. با آن که ظاهراً آزادی داشتند و می توانستند در جامعه رفت و آمد کنند، ولی فشار افکار عمومی، دنیا را در نظرشان تنگ و زندگی را غیر قابل تحمل ساخته بود.

آری، در کشوری که ارکان اجتماع بر اساس عزت و شرافت استوار باشد، برای حسن اجرای قوانین لازم نیست همه جا از کیفرهای خشن استفاده شود، زیرا در نظر مردم شرافتمند، مجازات ننگ و بدنامی به مراتب از شکنجه و زندان و اعدام سخت تر است.

شرف انسانی، خود انگیزه درستکاری و محرک آدمی در راه وظیفه شناسی است. کسی که با کرامت نفس و شرافت طبع پرورش یافته و با سجیه عزت و فضیلت بار آمده است به تمایل روانی و به کشش اخلاقی و انسانی به راه درستکاری و انجام وظیفه می رود.

قال علی عليه السلام: الكرم یری مكارم افعالہ دینا علیہ یقضیہ. (395)

علی عليه السلام فرموده: ارزش شخصیت هر فردی وابسته به روشی است که اتخاذ می کند. اگر نفس خود را از پستی و دنائت بر کنار نگه داشت، به مقام

رفیع انسانی نایل می شود و اگر عزت و حیثیت معنوی خویش را ترک گفت ،
به پستی و ذلت می گراید.

جوانی که دارای عالی ترین عزت نفس و شرافت انسانی است ، نه تنها به
ذلت گناه تن نمی دهد و شخصیت عزیز خویش را با تجاوز به حقوق دیگران
خوار نمی کند، بلکه آن قدر بلند همت است که اگر به دیگران خدمتی نماید، از
آنان پاداش نمی خواهد و با توقع تمجید و قدردانی ، خود را زبون و فرومایه
نشان نمی دهد.

عن الصادق علیه السلام : اعلم ان کل مکرمه تاءت بها او صنعته صنعتها الی احد من
الخلق فانما اکرمت بها نفسک و زینت بها عرضک فلا تطلبن من غیرک شکر ما
صنعت الی نفسک ⁽³⁹⁷⁾.

علی علیه السلام فرمود: کسی که در مقابل شیفتگان دنیا اظهار ذلت کند و برای
دلباختگان مال و مقام ، تن به خواری بدهد، با این عمل ، جامه تقوا و پاکی را
از خود به در آورده است .

شرافت اخلاقی و عزت نفس

شرافت اخلاقی و عزت نفس ، به قدری در وظیفه شناسی و درستکاری جوانان مؤثر است که اگر ناپاکان و خیانتکاران بخواهند از وجود آنان به نفع مقاصد ظالمانه و پلید خود استفاده کنند، باید کسانی را انتخاب نمایند که از کودکی در خانواده های پست و فرومایه بار آمده باشند، و اساساً معنی عزت نفس و شرافت انسانی را درک نکنند، و اگر در فکر استفاده از وجود افراد با شرافت افتند، باید در قدم اول به وسیله تهدید یا تطمیع ، عزت نفس و شخصیت آنان را در هم بشکنند و اندیشه فضایل اخلاقی و ملکات انسانی را از صفحه خاطرشان بزدايند و سپس به کارهای پست و پلید وادارشان سازند.

«متأسفانه کشفیات روان شناسی را نازیهای آلمانی برای زجر و شکنجه و پست کردن و کشتن روح هم‌نوع خود به کار می بردند. از اردوهای کار اجباری همگی شنیده و خوانده ایم ، لکن حقیقت مهیب تر از آن بوده که زبان و قلم از عهده شرح آن بر آید.

تیل هایم ، روانشناس معروف ، که یک سال در حبس نازی بوده ، می نویسد: پلیس مخفی از اردوی کار اجباری چندین منظور دارد. یکی آن که اراده و شخصیت را از فرد بگیرد و او را آلتی بسازد و جزئی از دستگاه کند. دوم آن که مردم را از رفتار سختی که با زندانیان می شود، به وحشت بیندازد و از خیال هر نوع مخالفت باز دارد. سوم تهیه اعضای قابل اعتماد برای پلیس مخفی ، که در نتیجه مشق و عادت ، هر گونه حس رقت و ترحم را از دل بیرون کرده باشند. چهارم ، سعی در تغییر طبیعت و غرایز بشری به نفع مرام حکومت نازی . یعنی به جای آن که از غرایز انسانی ، اگر چیزی منحرف باشد، آن را استوار کنند، سعی می کردند که غرایز سالم را با فشار و اجبار از طریق سلامت

برگردانند. پنجم ، یکی دیگر از مقاصد نازی این بود که روح زندانی را چنان ضعیف و بیمار کند که به حال طفولیت برگردد. یعنی فعلا جز به حال حاضر به چیزی فکر نکند و آینده دور را نبیند و دائما به رفع حوایج مادی خود سرگرم باشد. این بود که در هر حال و بدون جهت و لزوم ، نهایت شدت و سخت گیری را به زندانی می کردند تا حرکاتی بچه وار از او ناشی شود. نه تنها برای قضای حاجت وقت معینی نگذاشته بودند، بلکه در آن وقت هم ، گاه به زندانی اجازه خروج نمی دادند تا خود را ملوث کند.

زندانیان بایستی مثل اطفال به یکدیگر تو خطاب کنند، ولی نسبت به زندانبان نهایت احترام را به عمل بیاورند و هر دفعه در خطاب تمام عناوین او را تکرار نمایند.

مشقت دیگری که برای بر هم زدن احوال و کوچک کردن روح زندانیان بر آنان تحمیل می کردند، بردن سنگ های وزین از یک نقطه به نقطه دیگر و باز آوردن آن ها به جای اول بود.

بر اثر این تدابیر روان شناسی ، زندانیان مثل اطفال ، به گذشته و آینده بی توجه می شدند و برای سرگرمی قصه ها می گفتند و از خود حکایت ها نقل می کردند که غالبا دروغ بود و اگر دروغشان معلوم می شد، بی خجالت ، با دیگران به دروغ خود می خندیدند.

رفته رفته ، آن عده از زندانیان که به شدائد محبس خو می گرفتند و قواعد و اعمال پلیس مخفی به نظرشان عادی و طبیعی می آمد، به زندانبانی و آزار دیگران گماشته می شدند و چنان قساوت و بیدادی از خود نشان می دادند که موجب رضایت و خرسندی میرغضبان روان شناس می گردید.⁽³⁹⁹⁾

امیرالمؤمنین فرموده است : با ترک گناهان ، بر نفس سرکش خود غلبه کنید
تا عنانش را در دست گیرید و به آسانی در راه اطاعتش بکشانید.
کسی که اسیر هوای خویشتن است و نمی تواند خود را از گناه و ناپاکی بر
کنار نگاه دارد، کجا می تواند نفس خویش را به فضایل اخلاقی متخلق نماید و
خود را انسان واقعی بسازد.

جوان و رفاقت

قال الله العظيم في كتابه : ... (يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا) (401)

رسول اکرم ﷺ فرموده است : روش آدمی بر طبق مذهب و سیره دوست صمیمی و رفیق دلبندهش خواهد بود.

روی ان سلیمان ؑ قال : لا تحکموا علی رجل بشی ء حتی تنظروا الی من یصاحب فانما یرف الرجل باشکاله و اقرانه و ینسب الی اصحابه و اخدانه (403).
علی ؑ فرموده است : پیوند دوستی را با برادران دینی خود محکم سازید که آنان ذخایر دنیا و آخرت هستند. مگر نشنیده اید که خداوند در قرآن شریف به تاءثیر گمراهان در قیامت اشاره کرده که می گویند: در این روز سخت نه شفییعی داریم ، نه دوستی که در کارمان همت گمارد.

دوست با فضیلت و لایق ، که در ایام خوشی و ناخوشی ، یار یک دل و صدیق وفادار است ، برای آدمی ارزش حیاتی دارد و از دست دادن چنین رفیق عزیزی از مصائب بزرگ زندان است .

قال علی ؑ : من فقد احا فی الله فکانما فقد اشرف اعضائه (405).

ناگفته نماند که نداشتن رفیق شایسته و دوست صمیمی ، مایه محرومیت هایی در زندگی دنیا و تاءثراتی در جهان آخرت است . ولی مصیبت بسیار بزرگ ، رفاقت با عناصر فاسد و همنشینی با افراد گناهکار است . زیرا این قبیل دوستان ، با تلقین های شیطانی ، رفیق خود را به گمراهی و ناپاکی سوق می دهند و با وسوسه های منحرف کننده ، به انواع گناه و پلیدی آلوده اش می سازند.

به عبارت دیگر، کسی که رفیق خوب ندارد، تنها به پاره ای از نعمت ها نمی رسد و از کمالاتی که ممکن بود بر اثر رفیق شایسته نصیبش شود، محروم می

ماند. ولی آن کس که رفیق بد دارد، نه تنها با مصاحبت او به کمال عالی تری نمی رسد، بلکه کمالات فطری و فضایل طبیعی خود را نیز از دست می دهد و در نتیجه به محرومیت ها و آلام دنیوی و همچنین کیفیهای اخروی دچار می شود، و موقعی که سیه روز و بدبخت شد و دین و دنیایش تباه گشت، اظهار ندامت می نماید و آرزو می کند ای کاش با چنین عنصر فاسدی طرح رفاقت نریخته بودم .

(يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فَلَانًا خَلِيلًا)

وای بر من! ای کاش فلان مرد پلید و گناهکار را دوست نمی گرفتم و به مصاحبتش تن نمی دادم .

اولیای گرامی اسلام، ضمن نامه ها و سخنان حکیمانه خود، خطر رفاقت های مضر و گمراه کننده را خاطر نشان فرموده و پیروان خویش را از مجالست و همنشینی افراد فاسد و تبهکار برحذر داشته اند.

قال علی عليه السلام : و احذر صحابه من يفيل راءيه و ينكر عمله فان الصاحب معتبر بصاحبه .⁽⁴⁰⁷⁾

و نیز فرموده است : از مصاحبت با مردم شریر و فاسد پرهیز، که طبیعتت، به طور ناآگاه، بدی و ناپاکی را از طبع منحرف او می دزدد و تو از آن بی خبری .

عن الصادق عليه السلام : من يصحب صاحب السوء لا يسلم .⁽⁴⁰⁹⁾

آن چه جوانان در زمینه رفاقت و دوستی بدان نیازمندند، راهنمایی صحیح آنان در انتخاب رفیق و همچنین اندازه گیری حدود رفاقت است . اگر والدین و مربیان بتوانند اقتضای روانی دوران شباب را برای جوانان توضیح و تشریح کنند و آنان را به وضع روحی خودشان آگاه سازند، اگر بتوانند خطر رفقای ناصالح و ضرر تندروی در رفاقت را به جوانان بفهمانند و با منطقی مستدل و خیرخواهانه

آنان را از رفاقت با عناصر تبه‌کار و افراط در دوستی بر حذر دارند، توانسته‌اند وظیفه خویش را نسبت به آن‌ها در مورد انتخاب رفیق انجام دهند و از این راه موجبات خوشبختی و سعادتشان را فراهم سازند.

اینک به منظور مزید آگاهی جوانان و راهنمایی آنان در این بحث، روحیه نسل جوان را در انتخاب رفیق و طرز رفاقت مورد بررسی قرار می‌دهیم و با استفاده از منابع دینی و تحقیقات علمی دانشمندان، پیرامون این مسئله مهم از چند جهت گفت و گو می‌کنیم:

1 - اولین مطلبی که در بررسی رفاقت جوانان جلب توجه می‌کند و دوستی آنان را از دوستی کودکان و بزرگسالان ممتاز می‌سازد و بدان رنگ اختصاصی می‌بخشد، تفاوتی است که در انگیزه دوستی جوانان با انگیزه‌های دوستی اطفال و کهنسالان وجود دارد.

می‌توان گفت دوستی کودکان با یکدیگر، قبل از آغاز دوران بلوغ، تنها یک محبت بی‌آلایش و یک جاذبه ساده طبیعی است که از غریزه و کشش انس سرچشمه می‌گیرد و بر اثر برخوردهای تصادفی در محیط زندگی تحقق می‌یابد. دوستی بزرگسالان با یکدیگر ناشی از جلب منافع زندگی و ضرورت‌های حیاتی است، ولی دوستی جوانان با همسالان خود، از جنس موافق یا مغایر، ناشی از ضربه‌های عاطفی و احساسات محبت‌آمیز تندی است که بر اثر بروز غریزه جنسی آشکار شده و گاهی رفاقت را به یک عشق سوزان مبدل می‌سازد و در بعضی از مواقع به فساد جنسی و انحراف اخلاقی منجر می‌گردد.

«روابط کودک، در خارج از محیط خانواده، معمولاً غریزی‌گذری و در ردیف بازی می‌باشد. این دوستی‌ها، که در نتیجه همسایگی یا بر حسب عادت به وجود می‌آیند، بعد از جدایی چندان پایدار نمی‌مانند. غالباً این نوع دوستی

ها از میل به اجتماعی بودن ، که در دوران سوم کودکی ظهور می نماید، سرچشمه می گیرند و در نزد پسران ، دسته های دوستان را به وجود می آورند. در نزد کودکان ، محبت به کودکان همسال ، صورت یک رفاقت ساده و محبت به اطفال بزرگتر، صورت عشق پدر و فرزندی دارد. بالعکس ، دوستی در دوران بلوغ با انتخاب و با تعصب همراه است و غالباً مبهم و ابر آلود است . این دوستی ها همه ترس ها و واهمه هایی را که در شور و شوق مفرط وجود دارد، شامل اند و همه طوفان های حسادت را در بر دارند.»⁽⁴¹¹⁾

2 - تفاوت دیگری که از نظر معنوی و روانی در دوستی های جوانان شایان توجه است و رفاقت آنان را با یکدیگر از دوستی های بزرگسالان فهمیده و عاقل جدا می کند، بررسی های عقلی و مال اندیشی در بزرگسالان و عوامل عاطفی حساب نشده در جوانان است . بزرگسالان با تجربه و خردمند، در انتخاب دوست ، سخت گیر و دیر پسندند، اینان اگر بخواهند با کسی طرح دوستی بریزند و رفیق و یک دل و صمیمی شوند، به راهنمایی عقل و دور از احساس تند و حساب نشده قدم برمی دارند. ابتدا با او مءنوس می شوند تا از طرز تفکر و کیفیت معاشرتش آگاه گردند. سپس از وضع اخلاقی و سوابق زندگی اش اطلاع می گیرند و در خلال برخوردها به صور مختلف امتحانش می کنند. پس از آن که او را از هر جهت شایسته دوستی یافتند و به صلاحیتش مطمئن شدند، با وی رفیق می شوند. بدیهی است چنین دوستی عاقلانه و رفاقت حساب شده و دقیق ، علاوه بر آن که بی خطر است ، معمولاً پایدار و ثابت خواهد ماند.

قال علی عليه السلام : من اتخذ اخا بعد حسن الاختبار دامت صحبته و تاکدت

مودته .⁽⁴¹³⁾

علی علیه السلام فرموده: کسی که ناسنجیده با دیگران پیمان دوستی می بندد، ناچار باید به رفاقت اشرار و افراد فاسد تن در دهد.

«غالب اوقات دوستی ها مابین جوانان هم سن و هم جنس ، مثلا در مدرسه شبانه روزی به وجود می آید. انتخاب شخص ، بعد از ضربه علاقه مندی به وسیله یک نیروی محرک ، که خالی از تفکر و تامل و در نتیجه بعضی اوضاع و احوال اتفاقی است ، به عمل می آید. این حادثه اتفاقی ممکن است خدمتی باشد که در یک زمان سخت صورت گرفته است ، یا در نتیجه سلب اعتماد از یکی از رفقا، شخص در صدد باشد روح موافقی پیدا کند که راز دل با او در میان نهد.»⁽⁴¹⁵⁾

علی علیه السلام فرمود: ضرر زود رس و دیر رس لجابت و خودسری ، از زیان هر چیزی زیادتر است .

4 - نکته دیگری که از نظر اخلاقی و روانی ، رفاقت بزرگسالان خردمند و عاقل را از رفاقت جوانان خام و بی تجربه جدا می کند، موضوع اندازه گیری حدود رفاقت در بزرگسالان و افراط و تندروری در جوانان است .
دو فرد پاک دل و با فضیلت ، که رفیق صمیمی و محرم یکدیگر شده اند و در کمال خلوص و صفا با هم برخورد می کنند، اگر عاقل و مال اندیش باشند، باید از این نکته هرگز غفلت ننمایند که پیوند دوستی و یگانگی ، همیشه و در همه شرایط، محکم و پایدار نمی ماند و ممکن است پیش آمدها و حوادثی رشته رفاقت را قطع کند و دوستی آن دو را به دشمنی مبدل سازد. بنابراین ، رفقای یک دل ، در ایام دوستی ، باید همواره از افراط و زیاده روی پرهیزند و بی حساب نسبت به یکدیگر اظهار اعتماد و اطمینان نکنند. باید پایان کارهای خود را بسنجند و در حدود عقل و خرد با هم یگانه باشند.

قال الصادق عليه السلام : لبعض اصحابه : لا تطلع صديقك من سرک الا على مالوا
اطلع عليه عدوك لم يضرک فان الصديق قد يكون عدوا يوما. ⁽⁴¹⁷⁾

«جوان نورس کسی را که عزیز می دارد، از آن کس یک من ایدآلی به وجود
می آورد. او را چنان می بیند که خود می خواهد. در واقع ، به جای آن که
دوست خود را شخصی غیر از خود بیند، وی را نسخه ثانوی از شخصیت
خویش می شمارد. اما بعدها ممکن است این تصور محو معدوم شود و اگر
جزئی اختلافی ، ما بین آن دو دوست ایده آلی و دوست واقعی ایجاد گردد،
موجب آن شود که دوستی محو و نابود گردد.» ⁽⁴¹⁹⁾

علی عليه السلام در ضمن توصیه نامه خود به فرزندش ، حضرت مجتبی عليه السلام
فرموده است : به اتکای روابط دوستانه و رفاقت صمیمانه ، حق برادرت را
ضایع مکن ، چه در زمینه تضییع حقوق ، روابط دوستی نابود می شود و آن
کس که حقش را تباه ساختی ، برای تو برادر نخواهد بود.

آن دو رفیق عاقل و با فضیلت و وظیفه شناس و مآل بین ، اگر روزی بر اثر
پیش آمد نامطلوبی رشته دوستی را گسستند و با کدورت و دل‌تنگی از یکدیگر
جدا شدند، چون خردمند و دور اندیش هستند، در ایام جدایی ، همواره جانب
عقل و مصلحت را نگاه می دارند و هرگز در اظهار گله و شکایت از رفیق
دیروز خود تندروی نمی کنند و با سخنان ناروا و کارهای ناسنجیده ، راه آشتی
را به روی خود نمی بندند. زیرا به این نکته متوجه اند که ممکن است روزی
تیرگی روابط برطرف شود و افق دوستی دوباره روشن گردد. اگر امروز تندروی
کنند، فردا با ندامت و شرمساری مواجه خواهند شد.

قال الصادق عليه السلام : لا تتبع اخاک بعد القطیعه و قیعه فیہ فتسد علیه طریق
الرجوع الیک فلعل التجارب ترده علیک . ⁽⁴²¹⁾

ارزش عقل و درایت و همچنین مراتب پاکی و فضیلت اشخاص ، در مواقع اندوه و شادی ، خشم و ترس ، دوستی و دشمنی ، تنگدستی و ثروتمندی و خلاصه در حالات غیر عادی تشخیص داده می شود.

کسی که با خشم و ناراحتی رفیق خود را ترک می گوید و با گله مندی از وی جدا می شود، اگر در ایام جدایی خود را نبازد و از حدود حق و فضیلت خارج نشود، اگر به پاکی امتحان بدهد و از حریم عدل و انصاف و عقل و مصلحت قدمی فراتر نگذارد، دارای ارزش عقلی و صلاحیت اخلاقی است . چنین انسان شایسته و دوست داشتنی ، لایق دوستی و رفاقت است .

قال الصادق علیه السلام : من غضب علیک ثلاث مرات فلم یقل فیک سوء فاتخذه لک خلا. (423)

قال علی علیه السلام : من لم یرض من صدیقه الا بایثاره علی نفسه دام سخطه (425)
جوانان یک روز به خواهش دل و انگیزه های عاطفی و دور از محاسبه عقلی و مال اندیشی و با یکدیگر طرح دوستی می ریزند و با هم رفیق و یک دل و صمیمی می شوند. روز دیگر بر اثر یک پیشامد ناچیز، طبع حساس و زودرنجشان آزرده می شود و دوستی گرمشان به دشمنی و کینه تیزی مبدل می گردد.

در ایام دوستی ، به پیروی از احساسات تند و تعدیل نشده ، نسبت به رفیق خود، بیش از حد ابراز علاقه و محبت می کنند و گاهی رفاقتشان به صورت یک انزوای دو نفری در می آید و در ایام رنجش و جدایی نیز بیش از حد ابراز مخالفت و دشمنی می کنند، تا جایی که ممکن است به جرایم بزرگی دست بزنند و حوادث غیر قابل جبرانی به بار بیاورند.

«شدت عواطف متغیر و زودگذر و تلطیف نشده و در دوره بلوغ، موجبات اشتباهات و خطاها حتی بزه‌ها را در این سن فراهم می‌کند. اعمال و رفتار آنها صورت می‌گیرد. اگر به نتیجه رسید، از در صلح و صفا در می‌آید و اگر کارش منتج به نتیجه نشد، قهر می‌کند. ستیزه‌جویی می‌نماید و پیوسته در نوسان است. این خصوصیات طبیعی جوانان است که محتاج به فرصت عمل و صبر و وسیله برای پرورش آن است. اگر فرصت وجود نداشته باشد، اگر راهنمایی و صبر وجود نداشته باشد و اگر وسیله بیان وجود نداشته باشد، این نیروی آماده رشد، متوجه انحرافات فردی و اجتماعی می‌شود.»⁽⁴²⁷⁾

جوانان، اگر در زندگی دوستدار خوشبختی و سعادت و خواهان پیروزی و کامیابی هستند، باید با کمک ایمان و عقل بر عواطف خود چیره شوند و هرگز تسلیم بی‌قید و شرط احساسات خام و سوزان خویش نگردند و با اعمال ناروا، سعادت خود و دیگران را تباه نسازند.

در مورد رفیق، باید همواره معتدل و میانه‌رو باشند. روزی که با همسالان خود روابط دوستانه دارند، تندروی نکنند و بی‌حساب نسبت به آنها اظهار اعتماد نمایند و روزی که با دلگیری و آزرده‌گی از آنان جدا می‌شوند، به نام خشم و انتقام‌جویی تندروی نکنند و در اعمال دشمنی و عداوت، از حدود عقل و مصلحت قدمی فراتر نگذارند و عملاً اندرز حکیمانه علی ع را به کار بندند که فرموده است:

احب حبیبک هونا ما عسی ان یعصیک یوما ما و ابغض بغیضک هونا ما
عسی ان یکون حبیبک یوما ما.⁽⁴²⁹⁾

چه بسیارند جوانانی که دارای استعداد طبیعی هستند و اگر به درستی از آن بهره‌برداری کنند، به آسانی می‌توانند مدارج رشد و ترقی را بیمایند و به کمال

لایق خود برسند، ولی به اقتضای خود سری های دوران شباب ، با عناصر فاسد و آلوده روابط دوستی برقرار می کنند و روی خامی و بی اطلاعی ، بر خلاف عقل و مصلحت ، تنها به خواهش دل با آنان رفیق صمیمی می شوند و قابلیت های فطری خود را به دست فراموشی می سپارند. گران بهاترین ایام عمر را در مجالس گناه می گذرانند. دامن پاک خود را آلوده می سازند و روزی به اشتباه خود پی می برند که فرصت از دست رفته و عمر عزیز سپری شده و از رفقای ناپاک و خائن ، جز تیره روزی و بدنامی نصیبی نبرده اند.

در نیمه راه عمرم و یاران نیم راه چون دزد کام دیده پراکنده از برم غمناک و بی امید و کم آمیز و دیرجوش در انتظار ضربت یاران دیگرم دانم حدیث چرب زبانان خود فروش دانم حدیث یارفروشان خودپرست دانم فسون راست نمایان کج نهاد دانم فریب کارگشایان چیره دست دانم ولی چه سود که اندرز روزگار چون پند پیرو صحبت آموزگار نیست تا روزگار تجربه آید به سر دریغ عفریت مرگ خنده زند روزگار نیست بدون تردید، مسئله رفاقت و انتخاب رفیق برای نسل جوان یکی از اساسی ترین مسائل دوران شباب است . جوانان باید همواره به این نکته متوجه باشند که رفقای دوران جوانی ، نقش مؤثری در پایه گذاری شخصیت و ساختن خلق و خوی آنان دارند.

رفیق خوب می تواند جوان را به راه فضیلت و کمال انسانی سوق دهد. او را به صفات حمیده متصف سازد و موجبات پیروزی و سعادتش را برای تمام عمر فراهم نماید. رفیق بد قادر است جوان زودباور و ساده دل را به مسیر ناپاکی و گناه بکشاند. آلوده دامن و بدنامش کند و مایه تیره روزی و بدبختی وی در تمام دوران زندگی گردد.

جوانان اگر خواستار سعادت و کامیابی هستند، باید در انتخاب رفیق جانب عقل و مصلحت را نگاه دارند و خودسرانه، از احساسات تند و ناسنجیده خویش پیروی نکنند، باید از خودپسندی، که بدبختانه در دوران شباب به اوج خود می رسد بپرهیزند و به قوت و قدرت جوانی مغرور نباشند. بکوشند تا از افکار روشن مردان سالخورده و کاردان استفاده کنند. با مشورت و مصلحت اندیشی آنان با همسالان خویش رفاقت نمایند و مطمئن باشند که نظر واقع بین بزرگسالان خردمند، بیش از نیروی جوانی، در تاءمین سعادت و خوشبختی آنان مؤثر است.

قال علی علیه السلام : راءى الشيخ احب الى من جلد الغلام ⁽⁴³¹⁾

علی علیه السلام فرموده: کسی که رفیق احمق دارد، همواره در رنج و ناراحتی است.

قال الصادق علیه السلام : من لم یجتنب مصاحبة الاحمق یوشک ان یتخلق باخلاقه ⁽⁴³³⁾

حضرت سجاد علیه السلام به فرزندش امام باقر فرموده است: از رفاقت با احمق پرهیزکن، چه او اراده می کند به نفع تو قدمی بردارد، ولی بر اثر حمق و ناهمپی، مایه زیان و ضررت می شود.

روزی قنبر، خدمتگزار علی علیه السلام، به مجلس یکی از مردان متکبر و تجاوز کار وارد شد. در محضر وی جمعی نشسته بودند. از آن جمله مرد کوتاه فکر و کم تشخیصی بود که خود را از شیعیان ثابت قدم علی علیه السلام می دانست. موقعی که قنبر به مجلس ورود کرد، آن شیعه موقع ناشناس، برای احترام قنبر و به پاس مقام شامخ علی علیه السلام از جا برخاست و عملاً مقدم او را گرامی شمرد.

مرد متکبر از این کار خشمگین شد و به وی گفت: آیا در محضر من برای ورود یک فرد خدمتگزار قیام می کنی؟ مرد موقع ناشناس به جای آن که

سکوت کند و بر جای خود بنشیند و به خشم تجاوز کار متکبر پایان دهد،
جوابی داد که خشم او را تشدید کرد.

گفت: چرا به احترام قنبر قیام نکنم؟ او به قدری بزرگوار و شریف است که
فرشتگان بال های خود را در راه وی می گسترانند و قنبر روی بال ملائکه راه
می رود.

این اظهار دوستی نابه جا و بی مورد، چنان مرد متکبر را عصبی و ناراحت
کرد که از جای خود برخاست، قنبر را زد و به او ناسزا گفت. به علاوه،
تهدیدش کرد که این ماجرا باید پنهان بماند و کسی از کتک زدن و دشنام دادن
من آگاه نشود.

طولی نکشید آن شیعه موقع ناشناس و کوتاه فکر، بر اثر مارگزیدگی بستری
شد. علی علیه السلام به عیادتش رفت. از فرصت استفاده نمود و به وی فرمود: اگر
می خواهی خداوند عافیت دهد، باید متعهد شوی که از این به بعد نسبت به ما
و دوستان ما اظهار علاقه و محبت بی مورد نکنی و در محضر دشمنان،
موجبات زحمت و آزار ما و یاران ما را فراهم نیاوری ⁽⁴³⁵⁾.

حضرت امام حسن عسگری علیه السلام فرمود: دوست شخص نادان همواره در
زحمت و ناراحتی است.

ناگفته نماند همانطور که نادانی و کوتاه فکری مراتب و درجاتی دارد و هر
قدر آدمی نادان تر باشد، خطر دوستی اش بیشتر است، همچنین عقل و درایت
نیز دارای مراتبی است و دوست هر چه عاقلتر باشد، ارزش رفاقتش بیشتر
خواهد بود.

عن الصادق عليه السلام : الاخوان ثلاثه فواحد كالغذاء الذى يحتاج اليه كل وقت فهو العاقل و الثانى فى معنى الداء و هو الاحمق و الثالث فى معنى الدواء فهو اللبيب .

فضل مروان از وزرای معتصم عباسی بود. او بر اثر لیاقت و کاردانی ، بر تمام اقران خود تقدم یافت و مورد عنایت مخصوص خلیفه قرار گرفت . وزیر برای آن که مردم را از قرب معنوی خود نزد معتصم آگاه سازد و مراتب محبوبیت خویش را به دیگران بفهماند، از خلیفه درخواست نمود که به وی افتخار دهد و روزی به عنوان صرف عصرانه ، منزلش را به قدوم خود مزین سازد. خلیفه دعوت او را برای روز مقرر اجابت نمود.

وزیر برای پذیرایی هر چه بهتر و عالی تر، خانه مجلل خود را با فرش های گران بها و پارچه های قیمتی و گلهای رنگارنگ به وضع بسیار جالب و خیره کننده ای تزئین نمود. ظروف طلا و نقره بسیار تهیه کرد. بهترین میوه ها و شیرینی ها را مهیا نمود و خلاصه مجلس بی نظیری تشکیل داد.

موقعی که خلیفه وارد مجلس شد، از دیدن آن همه تجمل و ثروت به شگفتی آمد و از اینکه وزیرش چنین زندگی با شکوه و مجللی تهیه کرده ، رشک برد. چند لحظه با ناراحتی نشست و سپس به بهانه درد شکم از جای حرکت کرد و از مجلس بیرون رفت .

وزیر، از این پیشامد سخت نگران شد. در خاطرش گذشت که این مجلس شوم و بدفرجام ، نه تنها مقامش را بالا نبرد، بلکه زمینه تنزل و سقوطش را آماده ساخت . باید فوراً چاره جویی کند، ولی از شدت اضطراب و خود باختگی قدرت فکر کردن نداشت .

در آن موقع حساس تصمیم گرفت حقیقت امر را به اطلاع رفیق لیب و هوشمند خود، ابراهیم موصلی، که در مجلس مهمانی حضور داشت، برساند و از عقل تیزبین او استفاده کند. جریان را با وی در میان گذارد. ابراهیم لحظه ای فکر کرد. به وزیر گفت: تو از خلیفه جدا نشو و به عنوان بدرقه و مراقبت حال مزاجی اش به دربار برو. در محضر خلیفه بمان و منتظر نامه من باش. وقتی نامه ام به دستت رسید، در حضور معتصم بخوان. از تو می پرسد نامه چیست؟ مدلول آن را به عرض برسان.

وزیر طبق دستور رفیق دانای خود عمل کرد و نامه به موقع رسید. ابراهیم در نامه نوشته بود که صاحبان فرش ها و ظروف طلا و نقره آمده اند و می گویند مجلس پذیرایی خلیفه تمام شد. اجازه دهید اموال خود را ببریم.

همان طور که ابراهیم پیش بینی کرده بود، معتصم از نامه سؤال کرد. وزیر مفاد نامه را به عرض رساند. خلیفه بی اختیار خندید و عقده درونی اش گشوده شد، زیرا دانست آن همه اموال، ملک شخصی وزیر نبوده، بلکه از دیگران به عاریت گرفته است. به همین جهت، با گشاده رویی و مسرت، از زحمات وزیر قدردانی کرد. رفیق لیب با این تدبیر عاقلانه توانست دوست خود را از یک خطر قطعی برهاند.⁽⁴³⁸⁾

علی علیه السلام فرموده است: مانعی ندارد که با فرد عاقل و خردمندی که دارای طبع بلند و کرامت اخلاق نیست، رفاقت نمایی، ولی مراقب باش که در برخوردهای دوستانه، تنها از فکر روشنش استفاده کنی و به دنائت و پستی اخلاقی متخلق نگردی.

یکی دیگر از شرایط رفیق، پاکدامنی وی از آلودگی های گناه و بزهکاری است. اولیای گرامی اسلام به پیروان خود توصیه کرده اند که با افراد فاسد و

ناپاک رفاقت نکنید و در مجالسشان حاضر نشوید. چه ، رفیق گناهکار می کوشد تا دوست خود را به اعمال بد خویش آلوده کند و او را در معصیت هم‌رنگ خود سازد.

فی وصیة امیر المؤمنین لولده الحسن علیهما السلام انه قال فیها: و ایاک و مواطن التهمة و المجلس المظنون به السوء فان قرین السوء یغر جلیسه (440). جوانی که با رفقای گناهکار و بدنام رفاقت می کند و در جامعه با آنان رفت و آمد می نماید، اگر به فرض ، خویشان دار و با اراده باشد و مراقبت کند که به گناهانشان آلوده نشود، نمی تواند از بدنامی اجتماعی و سوء شهرت خود را مصون نگاه دارد. زیرا بدنامی یک اثر قهری است که بر اثر رفاقت با افراد گناهکار دامن گیر جوان می شود و سوابق او را ننگین می کند، اگر چه به کارهای بد آنان آلوده نشده باشد.

قال رسول الله ﷺ : اولی الناس بالتهمه من جالس اهل التهمه (442). امام صادق علیه السلام فرموده است : از رفاقت و همبستگی سه گروه بر حذر باش . خائن ، ستمکار و سخن چین . کسی که روزی به نفع تو خیانت می کند، روز دیگر به ضرر تو خیانت خواهد کرد. کسی که برای تو به دیگری ستم می نماید، طولی نمی کشد که به شخص تو ستم می کند و کسی که از دیگران نزد تو تمامی کند، عن قریب از تو نزد دیگران تمامی خواهد کرد.

قال علی علیه السلام : من مدحک بما لیس فیک فهو خلیق ان یذمک بما لیس فیک (444).

علی علیه السلام فرموده است : با چاپلوس رفاقت مکن که او با چرب زبانی تو را اغفال می کند. کار ناروای خود را در نظرت زیبا می نماید و دوست دارد که تو نیز مانند وی باشی .

جوانان باید از همنشینی فرومایگان متملق پرهیزند و با آنان طرح دوستی و رفاقت نریزند و متوجه باشند که بر اثر معاشرت و مجالست با آنها رفته رفته به خوی ناپسند تملق مبتلا می شوند.

جوانان باید بدانند که تملق و چاپلوسی، به منزله انتحار معنوی و نابود کردن شخصیت اجتماعی خویشان است. کسی که به سعادت و خوشبختی خود علاقه دارد، هرگز به چنین خلق ناپسندی متخلق نمی شود و با دست خود موجبات نابودی شخصیت خویش را فراهم نمی سازد.

درباره رفاقت و شرایط رفیق، احادیث دیگری نیز از اولیای اسلام رسیده است. در این جا با نقل یکی از آن روایات، که حاوی شرایط رفیق خوب و شایسته است، بحث رفاقت را خاتمه می دهیم.

عن الصادق عليه السلام: الصداقة محدودة فمن لم تكن فيه تلك الحدود فلا تنسبه الى كمال الصداقة و من لم يكن فيه شيء من تلك الحدود فلا تنسبه الى شيء من الصداقة. اولها ان يكون سريره و علانيته لك واحدة و الثانية ان يري زينك زينه و شينك شينه و الثالثة لا يغمره عنك مال و لا ولاية و الرابعة ان يمنعك شيئاً مما تصل اليه مقدرته و الخامسة لا يسلمك عند النكبات (446)

مسئله انتخاب شغل و به دست آوردن کار، یکی از مهم ترین مسائل نسل جوان است. فرزندان بشر موقعی که روزگار کودکی و ایام بلوغ را طی می کنند و به دوران جوانی قدم می گذارند، مایل اند کاری به دست آورند و جایی در جامعه برای خود باز کنند. زندگی خویش را از درآمد شخصی تاءمین نمایند و در پرتو آن به آزادی و استقلال نایل گردند. شایستگی خود را ثابت کنند و شخصیت خویش را در جامعه مستقر سازند.

اشتغال به کار و قبول مسئولیت ، لازمه زندگی شرافتمندانه در اجتماعات بشری است . کسی که می خواهد از مزایای تمدن برخوردار گردد و با عزت و آبرومندی امرار حیات نماید، باید خود عضو مفید جامعه باشد و در حدود لیاقت و شایستگی کاری را به عهده بگیرد و همان طور که وی از نتایج کار دیگران استفاده می کند، دیگران نیز از نتیجه کار او بهره مند گردند.

فرومایگانی که از قبول مسئولیت و انجام کار شانه خالی می کنند و در زندگی سربار مردم اند و مانند انگل ها از محصول زحمت دیگران ارتزاق می کنند، مورد بدبینی اسلام و منفور جوامع بشری هستند و سرانجام ، بیکاری و تن پروری ، آنان را به راه فساد اخلاق و تباهی سوق می دهد.

قال رسول الله ﷺ : ملعون من التقى كله على الناس . (448)

علی رضی الله عنه فرموده : اگر تن دادن به شغل ، مایه زحمت و تعب است ، بیکاری دائم نیز باعث نادرستی و فساد است .

خداوند، بشر را با نیروی عقل و استعداد نامحدود آفریده و از وی خواسته است تا با کار و کوشش و با سعی و عمل ، ذخایر نهفته زمین را بیرون آورد، غذا و لباس و سایر لوازم معیشت خود را تهیه نماید، با آسایش خاطر زیست کند و شکرگزار او باشد.

(وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ).

ای فرزندان بشر، ما به شما در زمین سلطه و اقتدار بخشیدیم و برای تاءمین روزی و معیشتتان ، هر قسم نعمتی را در آن قرار دادیم ، ولی اندکی از شما شکرگزار نعمت های خدا هستید.

سعی و عمل مایه بهزیستی و عمران و آبادی و حافظ عز و شرف و از عوامل مؤثر در سعادت مادی و معنوی بشر است . اولیای گرامی اسلام ، در کمال

صراحت ، پیروان خود را به کار و کوشش مشروع ترغیب و تشویق نموده و ارزش مجاهدات آنان را در راه تاءمین معاش خود و زن و فرزندانشان ، در ردیف فداکاری سربازان اسلام به حساب آورده اند. به علاوه ، خودشان کار می کردند و عملاً نیز مردم را به سعی و کوشش دعوت می نمودند.

عن ابی عبدالله علیه السلام : الکاد علی عیاله کالمجاهد فی سبیل الله ⁽⁴⁵⁰⁾.

حضرت رضا علیه السلام فرموده : آن کس که برای تاءمین معاش عائله خود فعالیت می کند و از پی روزی می رود، اجرش از مجاهد راه خدا بزرگ تر است .

عن ابی عمرو الشیبانی قال : رایت ابا عبدالله علیه السلام و بیده مسحاة و علیه ازار غلیظ یعمل فی حائط له و العرق یتصاب عن ظهره فقلت جعلت فداک اعطنی اکفک فقال لی انی احب ان یتاءذی الرجل بحر الشمس فی طلب المعیشة ⁽⁴⁵²⁾.

علی بن حمزه می گوید: حضرت ابا الحسن علیه السلام را دیدم که در زمین خود کار می کند و قدم های مبارکش غرق عرق شده است . عرض کردم : مردان کار کجا هستند که شما شخصا زحمت می کشید؟

در جواب فرمود: کسانی که از من و پدرم بهتر بودند، کار می کردند.

پرسیدم : آنها کیستند؟

فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام و تمام پدرانم با دست خود کار می کردند. کار کردن ، عمل انبیاء و مرسلین و مردان صالح و شایسته است . پیشوای عالی قدر اسلام ، برای آن که مسلمین را به کار و کوشش و به سعی و عمل تشویق کند و آنان را از تنبلی و بیکاری برحذر دارد، عملاً افراد زحمت کش و کارگر را مورد مهر و عنایت مخصوص خود قرار می داد و به صور

مختلف تشویقشان می کرد. بر عکس ، با بیکاران به تلخی و سردی برخورد می نمود و مراتب نارضایتی خود را صریحا اظهار می فرمود.

روی انس بن مالک ان رسول الله ﷺ لما اقبل من غزوة تبوك استقبله سعد الانصاري فصافحه النبي ﷺ ثم قال له : ما هذا الذي اكنب يديك ؟ قال يا رسول الله اضرب بالمر و المسحاة فانفقه على عيالي فقبل يده رسول الله ﷺ و قال هذه يد لا تمسها النار. (454)

رسم پیغمبر اکرم ﷺ این بود که وقتی با مردی برخورد می کرد که نیرو و قوتش مایه شگفتی آن حضرت می شد، سؤال می کرد آیا حرفه ای دارد و به کاری مشغول است ؟ اگر جواب منفی بود، می فرمود از چشم من افتاد.

پیغمبر اسلام ﷺ از نظر معنوی فرستاده خداوند و رهبر روحانی جامعه و از نظر ظاهری رئیس کشور و شخص اول مملکت بود. وقتی در حضور مردم دست سعد انصاری را به احترام سعی و عملش می بوسد، در واقع بالاترین مراتب احترام و تشویق را نسبت به کار و کارگر معمول داشته است و موقعی که درباره فرد بیکار می فرماید: «از چشم من افتاد»، نافذترین سخن را درباره نارضایی و اعراض خود از بیکاری و بیکار ادا فرموده است .

در آیین مقدس اسلام ، پدران موظف اند که فرزندان جوان خود را در انتخاب شغل یاری کنند و آنان را به کار شایسته و مناسبی وادارند. این خود یکی از حقوقی است که فرزندان به پدران مسلمان خود دارند و پدران باید آن را ادا نمایند.

قال رسول الله ﷺ : يا علي حق الولد على والده ان يحسن اسمه و ادبه و يضعه موضعا صالحا. (456)

اولیای گرامی اسلام ، ضمن این که کار را از جنبه مادی و به منظور تاءمین معاش و اداره زندگی مورد توجه قرار داده و به پیروان خود توصیه کرده اند، به جنبه معنوی آن نیز عنایت داشته و کار و کوشش را وسیله استقلال و تحکیم شخصیت و مایه عز اجتماعی و بی نیازی از مردم خوانده اند.

عن زراره عن الصادق علیه السلام : ان رجلا اتاه فقال اننی لا احسن ان اعمل عملا بیدی و لا احسن ان اتجر و انا محارف محتاج فقال اعمل و احمل علی رءسک و استغن عن الناس .⁽⁴⁵⁸⁾

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرموده است : از مردم قطع امید کردن و از ثروتشان چشم پوشیدن و به درآمد کار خود قانع بودن ، برای مرد باایمان ، مایه عز دینی و روح جوانمردی و شرف دنیوی است . چنین انسانی در نظر مردم بزرگ و بین فامیل خود محترم و در محیط خانواده اش دارای هیبت و عظمت خواهد بود. او در ضمیر خود و در نظر دیگران بی نیازترین تمام مردم است .

ناگفته نماند که تشویق و ترغیب اولیای گرامی اسلام به کار و کوشش ، تنها ناظر به شغل های مشروع و کارهای مفیدی است که خیر و صلاح جامعه در آن هاست . و گرنه کارهایی که به جسم و جان مردم و به عفت و اخلاق عمومی آسیب می رساند و منافی با شرافت و عزت نفس است ، هرگز نمی تواند باعث افتخار و سربلندی و مایه عز و شرف اجتماعی گردد.

کسی که از راه رشوه خواری و تملق گویی ارتزاق می کند، کسی که از راه زنا و لواط با تشکیل فاحشه خانه و قوادی امرار معاش می نماید، کسی که با قماربازی و درآمد قمارخانه یا مشروب فروشی و بدبخت کردن مردم اعاشه می کند و خلاصه کسی که از راه کسب های غیر مشروع چرخ زندگی خود را می گرداند، نه تنها شخصیت شریفی به دست نمی آورد، بلکه بر عکس ، کارهای

پست و پلید او را زبون و فرومایه می سازد، شخصیت انسانی اش را درهم می شکند و به صفات ناپسند متصفش می سازد.

«دموستن ، ناطق معروف یونان ، در نطقی که درباره چگونگی مقاومت فیلیپ ایراد کرد، چنین گفت : «به نظر من ، با داشتن شغلی پست و دون غیر ممکن است که شخص بتواند روحیه ای عالی و نجیب داشته باشد. شغل و عمل افراد هر چه که باشد، اخلاق آنان متناسب با آن خواهد بود.»

این نظریه صحیح روانشناسی است و درست نشان می دهد که چه اقداماتی باید در مورد نظم اقتصادی کنونی ما اعمال گردد.

فعالیت فرد، نفوذی قوی و تاءثیراتی گوناگون بر اصول اخلاقی وی باقی می گذارد و کارهای او ایجاد عاداتی انتخابی و مخصوص می نماید و روشن می کند که آن فرد به خصوص ، چه چیز را نادیده خواهد گرفت . کار و اقدامات فرد و همچنین تکرار اعمال معین و مشخص و آزمایش های معلوم ، آن اعمال و فعالیت ها را مبدل به عادات و رفتار شخص می کند و بلند پروازی های وی را هدایت می نماید و معلوم می دارد که او چه اشخاصی را در طبقه دوستان و چه اشخاصی را در طبقه دشمنان خویش جای می دهد.

بنابراین وقتی دموستن گفت : «کسی که شغلی پست و دون دارد، غیر ممکن است بتواند روحی عالی و نجیب داشته باشد.» کلماتی فقط به خاطر خوش آیند شنوندگان خویش نگفت ، بلکه وی در مورد چگونگی این که محیط کار هر فرد، اخلاق او را طرح ریزی می کند، سخن گفت . زیرا هر کجا که خزانه پول شماست قلب شما هم همان جا خواهد بود و همان جا فکر شما، فعالیت شما و اراده شما هم خواهد بود. آن جا که فعالیت و کار افراد باعث خودبینی می گردد طبعا افراد نمی توانند با سایرین همدردی کنند و اگر در علم روانشناسی قوانین عمومی وجود داشته باشد، این یکی از آن قوانین است.» (460)

در موضوع کار و کوشش و به دست آوردن مال ، نکته جالبی در روایات اسلامی خاطر نشان شده که امروز نیز مورد توجه دانشمندان بشر است و آن این که اگر انگیزه کار و به دست آوردن مال ، تاءمین معاش خود و خانواده و بستگان یا بالا بردن سطح زندگی عائله خویش و دیگران باشد، آن کار مقدس و آن مال ممدوح و صاحبش مورد تکریم و احترام است ، ولی اگر مقصود از کار و کوشش ، ثروت اندوزی و جمع مال برای فخر فروشی و تفوق جویی باشد، نه تنها چنین کار و مالی شریف و مقدس نیست ، بلکه صاحبش نیز از صراط فضیلت و اخلاق منحرف شده و پیرو حرص و افکار شیطانی خود شده است .

كان صلى الله عليه وآله جالسا مع اصحابه ذات يوم فنظر الى شاب ذي جلد و قوه و قد بكر يسعي فقالوا ويح هذا لو كان شبابه و جلده في سبيل الله فقال صلى الله عليه وآله : لا تقولوا هذا فانه ان كان يسعي على نفسه ليكفها عن المسئله و يغنيها عن الناس فهو في سبيل الله و ان كان يسعي على ابوين ضعيفين او ذريه ضعافا ليغنيهم و يكفيهم فهو في سبيل الله و ان كان يسعي تفاخرا و تكاثرا فهو في سبيل الشيطان (462).

مردی با نگرانی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: به خدا قسم ما سخت گرفتار دنیا طلبی شده ایم و دوست داریم که بر مال و ذخایر آن دست یابیم . وضع ما چگونه خواهد بود؟

حضرت از او سؤال کرد:

- دوست داری با مال دنیا چه کنی و درآمدت را در چه راهی صرف نمایی ؟

جواب داد: 1 - قسمتی را در بهبود زندگی خود و عائله ام صرف نمایم . 2 - صله رحم کنم و به بستگان تهی دستم کمک نمایم . 3 - در راه خدا به فقرا و مستمندان بدهم . 4 - به سفر عبادت حج و عمره بروم .
حضرت فرمود: نگران نباش ، کار تو دنیا طلبی مذموم نیست ، بلکه این کار خود آخرت طلبی است .

عن عمرو بن جمیع قال سمعت ابا عبدالله یقول : لا خیر فیمن لا یحب جمع المال من حلال یکف به وجهه و یقضی به دینه و یصل به رحمه .⁽⁴⁶⁴⁾
«نظام سرمایه داری ، مخصوصا در عصر حاضر، گرفتاری ها و ناروایی های عظیمی به بار آورده است . اکثر فجایع جهانی کنونی ، تنگدستی مبرم ، بیکاری پر دامنه ، خودکشی روز افزون ، طلاق فراوان ، تن فروشی دریغ آور، بهره کشی بهیمی و حتی مستعمره طلبی و جنگ های جهانی از عوارض دوره سرمایه داری است .

در عصر ما سرمایه داری با مخاطرات مهلکی ، که مهم ترین آن ها وسعت یافتن فواصل طبقه های اجتماعی و در گرفتن بحران سوداگری یا بحران اقتصادی هستند، مواجه شده است .»⁽⁴⁶⁶⁾

در پیکر اجتماع نیز کلمه عضو به گروه های مختلف صنفی و کلمه انسان به تمام افراد جامعه ، که به منزله واحد سلولی بدن اجتماع اند اطلاق می شود و همه دارای احترام و حقوق اجتماعی هستند. ولی ساختمان طبیعی و خصایص موروثی و صفات شخصیت تمام افراد با یکدیگر متساوی نیست ، بلکه از جهات متعدد با هم تفاوت دارند.

عن ابی عبدالله علیه السلام : الناس معادن کمعادن الذهب و الفضة (468)

در جامعه گروه های عضوی وقتی مفیدند که با گروه های عضوی دیگر، برای ایجاد یک اجتماع موزون همکاری کنند. هرگاه عضوی که با غرور و خودبینی رشد کند، در زندگی اجتماعی همان عملی را دارد که سرطان در بدن انجام می دهد.

افراد گروه های پیکری و عضوی فقط از این نظر مساوی اند که همگی موجودات انسانی اند، ولی از نظر امکانات ارثی و عادات و سن و جنس و ارزش فیزیولوژیکی و اخلاقی و فکری متفاوت اند. مع هذا، اختلاف ظرفیت فردی و اعمال اجتماعی ، دلیلی بر تفاوت شرافت نیست . معده و مخرج نیز برای بدن همچون مغز و چشم ها ضروری اند همه اعضا به قلب بستگی دارند و قلب نیز به همه آنها وابسته است . کارگر در خدمت کارفرما و کارفرما در خدمت کارگران است . در یک اجتماع پیکری ، کارهای حقیر شرافت کمتری از کارهای خطیر ندارند. در موفقیت یک پرواز، مهندس و مکانیسین نیز همچون خلبان سهم دارند.» (470)

علی علیه السلام فرموده : مردم همواره در خیر و خوبی به سر می برند. تا موقعی که با یکدیگر متفاوت اند و اگر یکسان گشتند، هلاک خواهند شد.
دکتر کارل می گوید:

«اگر اجتماع به شخصیت افراد توجه کند، ناگزیر به عدم تساوی آنان قائل می شود. هر کس باید موافق خصایص فردی خود مورد استفاده قرار گیرد، زیرا خوشبختی وی ، با توافق صحیح با نوع کارش بستگی دارد. ما با تلاش در یکنواخت و یکسان کردن افراد، این اختصاصات را که بسیار مفید بوده اند، پایمال کرده ایم . در اجتماع امروز، مشاغل و وظایف بسیار متنوعی می توان یافت . بنابراین ، بایستی افراد انسانی را به جای یکنواخت کردنشان متفاوت دانست و این اختلاف را با تعلیم و تربیت و عادات زندگی آنان محسوس تر ساخت .» (472)

«برای آن که جوانان بتوانند مشاغلی اختیار کنند که با استعدادهای واقعی ایشان توافق داشته باشد، باید آنان را به سمت شغل معینی توجه داد. این موضوع ، به خصوص برای کسانی مفید است که می خواهند هر چه زودتر شغل اختیار نمایند. نتیجه این توجه دادن ها، بخصوص در مورد مشاغل دستی خیلی واضح است ، زیرا تست های محرک ، که در مواردی بسیار استادانه و بدیع اند، نقش مهمی بر عهده دارند. اما در موارد ممتاز، آن تست ها کافی نیستند، زیرا تشخیص استعداد، که به این ترتیب به عمل می آید، قطعیتی به دست نمی دهد، بلکه احتمالی را معین می نماید. بنابراین ، برای توجه دادن جوانان به سوی مشاغل ، مسائل دیگری را نیز باید دخالت داد، از قبیل امتحان طبی و نتایج تحصیلی آرزوهای خانواده و خود جوان . ضمناً ذوق شاگردان را نباید با استعداد ایشان اشتباه نمود، زیرا در بسیاری از موارد، انسان ابتدا شغلی را دوست دارد، ولی استعدادش در آن زمینه متوسط است . راهنماهای استعداد، که از طرف آمریکایی ها درست شده است ، در این مقام ، صمیمیت آمیخته با شهامت خاصی به کار می برند. مثلاً به پسر یک نفر بانکدار یا مأمور عالی رتبه

دولت ، که کم استعداد است ، اما در امور دستی موفقیتی حاصل می کند ، نصیحت می نمایند که شغل آسپزی یا باغبانی اختیار نماید ، ولی راهنمایان این موضوع را نیز خاطرنشان می کنند که خانواده ها به هیچ وجه از این مسئله خوش وقت و با آن مساعد نیستند.»⁽⁴⁷⁴⁾

قال رسول الله ﷺ : اعملوا فكل ميسر لما خلق له .⁽⁴⁷⁶⁾

«پیش از انتخاب شغل ، باید شوق خود را در نظر گرفت ، زیرا شغلی که مورد علاقه نباشد ، خوب انجام نمی گیرد و موفقیت و سعادت نمی آورد . کسی که کار خود را دوست دارد ، به آسانی در این کار پیش می رود و چون طبعاً راضی و خوش خو می شود ، با زیردستان و بالادستان به خوشی می سازد و دشواری های کار را ، هر چه باشد ، به نیروی عشق و علاقه از میان برمی دارد.»⁽⁴⁷⁸⁾

«کسی که به آزادی و به تشخیص عقلانی ، کاری را مطابق استعداد و ذوق خود نمی بیند ، و آن را رها می کند ، وجودی است بالغ که به رشد فکری رسیده و قوه تمیز یافته ، لکن آن که در نتیجه شکست و از ناچاری دست از کاری می کشد و توجهی به واقع ندارد ، از رشد فکری محروم است.»⁽⁴⁸⁰⁾

گرچه مسئله صلاحیت و شایستگی برای قبول مسئولیت در گذشته و حال پیوسته مورد توجه عقلای بشر بوده و هست ، ولی در جهان کنونی علم و صنعت ، این اصل با اهمیت بیشتری تلقی شده و برای حسن انجام کارهای پیچیده و مشکل دنیای ماشین ، یکی از شرایط پیروزی و موفقیت به حساب آمده است .

در روزگار گذشته ، که اقتصاد بشر بر اساس کشاورزی بود ، تشخیص استعداد های طبیعی جوانان برای انتخاب شغل و اشتغال به کار ضرورت قطعی

نداشت ، زیرا در آن دوره ، به استثنای بعضی از کارها که به استعداد طبیعی و شایستگی فطری نیاز داشت ، بیشتر کارها به قدری ساده و سطحی بود که اغلب جوانان ، با اختلاف درجات هوش و استعداد، در هر کاری که وارد می شدند، به آسانی آن را فرا می گرفتند و به خوبی از عهده انجامش برمی آمدند. ولی در دنیای کنونی ، که اقتصاد جهانی بر پایه تکنیک و ماشین قرار گرفته است ، در دنیایی که بشر با قدرت عقل و هوش و در پرتو علم و محاسبه ، صدها پدیده صنعتی بوجود آورده و هر پدیده ای موضوع کار و مجرای درآمد هزاران مردم جهان شده است ، مسئله تشخیص استعداد طبیعی و لیاقت فطری جوانان در انتخاب شغل نقش بسیار مؤثری دارد.

جوانی که می خواهد در دنیای صنعت جایی برای خود باز کند و خویش را با زندگی ماشینی تطبیق دهد، قبلاً باید بداند که در چه رشته ای لیاقت دارد و از عهده چه کاری برمی آید، سپس در حدودی که می خواهد، در آن کار پیشرفت کند و معلومات لازم را فرا بگیرد تا بتواند شغل مناسبی به دست آورد و به آبرومندی زندگی کند.

ناگفته نماند که تنها کسب معلومات در رشته مورد نظر و تحصیل تخصص برای نیل به زندگی موفقیت آمیز و با شرافت کافی نیست ، بلکه علاوه بر آن ، شایستگی اخلاقی و حسن سازش اجتماعی لازم است .

عن ابی عبدالله علیه السلام قال : کل ذی صناعة مضطر الی ثلاث خلال یجتلب بها الکسب و هو ان یکون حاذقاً بعلم مؤ دیا لامانة فیه مستمیلاً لمن استعمله . امام صادق علیه السلام فرموده است : هر صاحب حرفه و صنعتی ناچار باید دارای سه خصلت باشد تا بتواند به وسیله آن تحصیل درآمد کند. اول آن که در رشته علمی خویش مهارت داشته باشد. دیگر آن که با درستکاری و امانت رفتار کند.

سوم آن که با کارفرمایان حسن برخورد داشته باشد و نسبت به آنان ابراز تمایل نماید.

در دنیای کشاورزی دیروز، جوانان خیلی زود به استقلال اقتصادی می رسیدند و به آسانی دارای شغل و درآمد می شدند، زیرا طبق آداب و رسوم زمان ، فرزندان از دوران قبل از بلوغ با پدر به مزرعه می رفتند و او را در کارهای فلاحی کمک می نمودند و در ضمن ، خود نیز به فنون ساده کشاورزی ، که معمول آن روز بود، آشنا می شدند و برای فرا گرفتن تعلیمات لازم کشاورزی ، دیناری صرف آنان نمی شد.

«مرد در مزرعه از حیث عقل و جسم زودتر پخته و بالغ می گردید و وظایف حیات را در بیست سالگی مانند مردان چهل ساله به خوبی درک می کرد. احتیاج او تنها به گاوآهن و بازوی قوی و مراقبت اوضاع جوی بود.»⁽⁴⁸³⁾

بعضی از کارهاست که انجام آن ، احتیاج به تحصیلات عالی و معلومات زیاد دارد. پاره ای از کارها با فرا گرفتن تحصیلات متوسط انجام پذیر است . قسمتی از مشاغل و کارهای دستی است که تحصیلات علمی و درسی لازم ندارد و فرا گرفتن آن با تمرین های عملی میسر است . البته تمام این مشاغل از نظر ارزش علمی و وزن اجتماعی و درآمد مالی یکسان نیستند، ولی همه آنها در اداره اجتماع نقش مؤثری دارند و هر یک باید در جای خود محترم باشد.

اگر جوانان کم استعداد درباره خود واقع بین باشند و با فرا گرفتن یکی از شغل های متوسط یا کارهای دستی ، که مناسب استعدادشان باشد، خدمت اجتماعی خویش را آغاز نمایند و آن کار را به خوبی انجام دهند، می توانند به شایستگی جای خود را در جامعه باز کنند و به استقلال اقتصادی نایل آیند.

«بی تردید و تامل ، به شغلی بپردازید که در خور توانایی و استعداد شماست ، زیرا اگر در جهان کار پستی باشد، آن است که صاحب کار از عهده برنیاید، و گرنه هر عملی که با مهارت و کمال انجام شود، موجب افتخار و سربلندی است.»⁽⁴⁸⁵⁾

بعضی از جوانان در جامعه ما چنان دچار خودپرستی و اشتباه شده اند که حاضر نیستند به طور موقت کار خرید لوازم خانه خود را به عهده بگیرند و از پولی که پدر، با زحمت کار تحصیل کرده ، نان و غذا تهیه کنند و به منزل بیاورند، چه رسد به این که شغل های متوسط و کارهای دستی را به طور دائم بپذیرند و آن را مجرای معیشت و زندگی خود قرار دهند.

اگر بخواهیم جوانان به کارهای متوسطی که در خور استعداد و لیاقت آنهاست ، علاقه مند شوند و در قبول و انجام آن کارها، احساس پستی و حقارت ننمایند، باید کلیه طبقات مردم ، عموماً، و صاحبان قدرت و مقام ، خصوصاً، همه آن شغل ها را محترم شمارند و هر فردی که عهده دار کار مفیدی است ، قولا و عملا مورد احترام و تکریم قرار گیرد و باید جوانان بفهمند که کار مفید و مورد احتیاج اجتماع ، هر چه باشد، اگر به خوبی و درستی انجام پذیرد، برای جوان مایه ننگ و حقارت نیست ، بلکه ننگ و پستی برای جوان این است که بیکار و سربار جامعه باشد، یا آن که کاری را به خیانت و نادرستی انجام دهد.

اولیای گرامی اسلام ، علاوه بر آن که خود شخصا در کار کشاورزی و درخت کاری مانند سایر کارگران کار می کردند و با دست خود بیل می زدند، در بعضی از مواقع با داشتن نوکر و خدمتگزار و دوستان بسیار صمیمی ، لوازم خانه خود را شخصا خریداری می کردند و در مقابل چشم مردم روی دست می

گرفتند و به منزل می بردند تا به پیروان آن روز و امروز خود بفهمانند که از انجام کارهای مفید، خواه بزرگ باشد یا کوچک ، ابا نکنند و از نگاه مردم احساس انفعال ننمایند.

کان سید المرسلین یشتی الشیء فیحمله الی بینه بنفسه ، فیقول له صاحبه اعطنی احملة ، فیقول : صاحب المتاع احق بحمله ⁽⁴⁸⁷⁾

راوی حدیث می گوید: علی علیه السلام را دیدم که یک درهم خرما خریداری کرد و خود شخصا آن را می برد. بعضی روی ارادت به رئیس مملکت گفتند: اجازه دهید آن را برای شما بیاوریم . در جواب فرمود: کسی که عائله دارد، به حمل متاع خود شایسته است .

ناگفته نماند که مشکل جوانان در انتخاب کار و اشتغال به شغل ، تنها تشخیص استعداد طبیعی و تحصیل مبانی علمی و آموختن فنون عملی نیست ، بلکه پس از فراغت از تحصیل و فرا گرفتن تجربیات لازم ، ممکن است در راه اشتغال به کار یا ادامه کار با موانع تازه ای مواجه شوند و مشکلات جدیدی سد راه پیشرفت و موفقیتشان گردد.

مثلا موقعی که جوانان برای انجام یکی از کارهای اجتماعی آماده می شوند و از هر جهت به شرایط لازم آن مجهز می گردند و قدم در جامعه می گذارند، اغلب مشاهده می کنند برای اشتغال به کاری که مربوط به رشته آنهاست ، جای خالی وجود ندارد و دیگران قبلا آن را اشغال کرده اند. از این وضع سخت ناراحت و متاثر می شوند. گاهی برافروخته و خشمگین می گردند. مدتی باید مجاهده کنند و رفت و آمد نمایند تا مگر این مشکل حل شود و به کار مورد نظرشان دست یابند. این مطلب در جهان غرب نیز یکی از مشکلات نسل جوان امروز است .

موريس دبس می گوید:

«جوانانی که شغلی آموخته اند و یا پس از سالها کوشش و مطالعه و زحمت وارد در کاری می شوند، به محض ورود در زندگانی فعال، نسل ماقبل خود را ملاقات می کنند که همه جاها را اشغال کرده و به درخواست های مشروع ایشان جواب مساعد نمی دهند. از این جا یک مخالفت غیرقابل اجتناب مابین جوانان و پیران ایجاد می شود که در تمام دوره اولیه کمال باقی و پایدار می ماند.»⁽⁴⁸⁹⁾

پدیده صنایع خودکار

پدیده صنایع خودکار، راه های بهتر و سریع تری را در تولید محصول نشان داد و مورد قبول صاحبان موسسات بزرگ صنعتی واقع شد و با به کار افتادن ماشین آلات و ابزارهای مدرن و دگرگون شدن طرز تولید کالا، عده زیادی از متخصصین تحصیل کرده و کارگران تجربه دیده بیکار شدند. این خود فصل نوینی را در زندگی کشورهای صنعتی گشود و مشکل تازه ای را به نام بیکاری تکنولوژی به وجود آورد و با توسعه صنایع خودکار این مشکل در سراسر جهان پیوسته گسترش می یابد.

«معمولا ترقیات فنی موجب می گردد که نسبت استفاده از کار در هر واحد از تولید، تقلیل یابد. با این وضع باید دید پس از حصول تغییر و ترقی فنی و پیدایش کارگران زاید، صنایع دیگر چه حد از کارگران مزبور را جذب می نماید و اشتغال مجدد چه وقت و در چه محلی صورت می گیرد.

به این نتیجه رسیده اند که بررسی هایی از این قبیل را از طریق روش استقرایی نمی توان به نتیجه رساند. زیرا نتایج حاصله از آن به دوران انجام

تحقیقات محدود مانده و به سایر ادوار با خصوصیات دیگر قابل اعمال نیست .
نظر به این نقص ، برای تحقیق از روش های مختلف استفاده کرده اند .
یکی از موسسات که نسبت به تاءثیرات تکنولوژی در امر اشتغال مطالعاتی به
عمل آورده ، نتیجه بررسی های خود را در صنعتی که مورد مطالعه قرار گرفته
است ، به این شرح اعلام نموده است .
در زمان بررسی ، 45 از کارگرانی که به بیکاری تکنولوژی گرفتار شده
بودند، مشاغل جدید و ثابت پیدا کرده و بقیه هنوز بیکار بوده اند.»⁽⁴⁹¹⁾
رسول اکرم فرموده است : خواستن رزق مباح و گذران کردن از درآمد حلال
وظیفه واجب هر مرد و زن مسلمان است .
عن العسکری علیه السلام قال : لا یسغلك رزق مضمون عن عمل مفروض ⁽⁴⁹³⁾
امام صادق علیه السلام به هشام فرمود: اگر روزی را ببینی که سربازان در میدان
کارزار، از دو طرف در مقابل یکدیگر صف کشیده اند و با مشتعل شدن آتش
جنگ ، نگرانی و وحشت همه جا را فرا گرفته است ، تو در همان روز از انجام
کار و طلب روزی باز نایست و در همان شرایط سخت و دشوار، برای به دست
آوردن معاش کوشش کن .

جوان و دنیای ماشین

قال الله العظيم في كتابه : (... هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا) (495)

ای بشر، آیا ندیدی که خداوند تمام آن چه را که در کره زمین است ، مسخر و مقهور تو ساخته است ؟

(هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا)

خداوند شما را از زمین آفریده است و آن را مستعمره شما قرار داده و خواسته است که با سعی و عمل ، معمور و آبادش سازید.

شیخ طوسی در تفسیر تبیان می گوید:

(وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا) ای جعلکم قادرین علی عمارة الارض و مکنکم من

عمارتها.

خداوند در بشر قدرت آباد کردن زمین را قرار داده و او را برای معمور ساختن آن توانا کرده است .

در این موضوع که خداوند حکیم کره زمین و همه محتویات آن را مسخر بشر ساخته و قدرت بهره برداری از تمام منابع و موالیذ آن را به وی عطا فرموده ، دو نکته شایان توجه و دقت است .

اول آن که مقصود از مسخر بودن زمین در دست بشر به عبارت معنی نیست که آدمی آزاد مطلق و حاکم بی قید و شرط کره زمین است و می تواند به تمام خواسته های خود جامه عمل ببوشاند، گرچه بر خلاف قوانین و نظامات آفرینش باشد. بلکه مقصود این است که بشر با به کار انداختن عقل و هوش خود می تواند به سنن و مقررات خلقت پی ببرد و از رموز کتاب آفرینش آگاه گردد و با سعی و عمل ، خود را با علل و معالیل جهان طبیعت منطبق سازد و

شرایطی به وجود آورد که از منابع زمین به نفع زندگی خویش بهره برداری کند و موجبات آبادی جهان را فراهم نماید.

به عبارت روشن تر، بشر می تواند به راز برق پی ببرد و شرایط تولیدش را فراهم سازد و با وسایل لازم مهارش کند و در راه آبادی زمین و بهبود زندگی خود به جریان اندازد. بشر می تواند به تاءثیر پاره ای از مواد طبیعی واقف شود و آنها را به صورت دارو مورد استفاده قرار دهد و خود را از شر بیماری ها برهاند. بشر می تواند از شرایط زندگی و رشد نبات و حیوان آگاه گردد و با اجرای برنامه های عالمانه و مفید، به وضع کشاورزی و دامپروری خود بهبود بخشد و غذای بیشتر و بهتری تهیه نماید، ولی هرگز قادر نیست نظام طبیعت را تغییر دهد و قوانین آفرینش را دگرگون سازد. یا آن که نظام منظومه شمسی را به هم بریزد و بشر قادر نیست نیروی جاذبه را از زمین بگیرد یا قانون مرگ و حیات را براندازد.

راسل می گوید:

«انسان هر قدر هم عالم باشد، قادر مطلق نیست و قدرت او محدود به حدود طبیعت است. به وسیله علم و صنعت می تواند این حدود را توسعه دهد، ولی هرگز نخواهد توانست به کلی آن را از میان بردارد.

در حالی که ما می توانیم با ملایمت، طبیعت را به برآوردن بسیاری از آرزوهای خود راضی کنیم، نمی توانیم بر او فرمانروا باشیم یا کاری کنیم که طبیعت سر مویی از راه خود منحرف شود.» 25 جوان از نظر عقل و احساسات در نظر پیروان اسلام، آدمی برای نیل به چنین هدف بزرگی، شایستگی دارد. زیرا خداوند از آغاز، استعداد و قابلیت تسخیر اجرام کیهانی را نیز به بشر

عطا فرموده و لیاقت بهره برداری از منابع کرات سماوی را چهارده قرن قبل ،
ضمن چندین آیه از قرآن شریف به وی نوید داده است .

(أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ
نِعْمَهُ ظَاهِرَةً). (498)

خداوند است آن که دریا را برای شما مسخر ساخت تا کشتی به فرمانش در
آن حرکت کند و روزی خود را از فضل الهی طلب کنید و شکرگذارش باشید، و
تمام آن چه را که در آسمان ها و زمین است ، برای شما مسخر کرد و در این
کار حکیمانه ، آیات الهی برای اهل تفکر آشکار است .

حکومت بشر بر کره زمین از موقعی آغاز شد که به کار کشاورزی دست زد
و با راهنمایی عقل و در پرتو سعی و عمل توانست از عوامل جوی و ارضی
استفاده نماید، قسمتی از ذخایر زمین را به نفع زندگی خود تسخیر کند و با
صرف وقت کمتر، مواد غذایی بیشتری به دست آورد و به تدریج اوضاع حیاتی
خویش را دگرگون سازد و شرایط زندگی خود را از زندگی حیوانات جدا کند.

قال النبی ﷺ : اكرموا الخبز فانه قد عمل فيه ما بين العرش الى الارض و
ما فيها من كثير من خلقه . (500)

«انسان به محض صید وحوش آنها را قطعه قطعه می کرد و بیشتر به حالت
خام و تا آن جا که معده گنجایش داشت ، می خورد. زیرا در آن زمان تمدن به
معنی فراهم آوری و امن اقتصادی وجود نداشت و حرص و ولع برای حفظ
نفس ضروری بود. انسان های نخستین ، مانند سگان امروز غذا می خوردند،
زیرا نمی دانستند غذای بعدی کی خواهد رسید.» (502)

پدیده کشاورزی تاریخ حیات بشر را تغییر داد و درهای ترقی و تکامل را به
رویش باز کرد و راه تسخیر منابع زمین را هموار ساخت . بشر در پرتو
کشاورزی و ذخیره محصول توانست خوراک روزهای بعد خود را تاءمین نماید

و خاطر خویش را از وحشت گرسنگی خلاص کند و فرصتی به دست آورد تا فکر خود را در راه بهبود زندگی به کار اندازد، استعدادهای درونی خویش را یکی پس از دیگری به فعلیت درآورد و با پیشرفت های علمی و عملی، منازل بالاتری را بیمایید و حکومت خویش را بر کره زمین گسترش دهد.

بشر در پرتو کشاورزی و ذخیره غذای سالیانه خود توانست اساس تمدن انسان را پایه گذاری کند. باب معاملات و داد و ستد را بگشاید. قسمتی از نیروی افراد را در سایر مجاری زندگی به کار اندازد. به صحرا و دریا دست یابد. حیوانات وحشی را رام نماید. تدریجا به بهره برداری خود از منابع طبیعی توسعه دهد و موجبات آسایش خویش و آبادی زمین را، که خواسته خداوند بزرگ بود، فراهم آورد.

«در آغاز دوره کشاورزی، انسان ناگزیر می شود که برای مراقبت کشته های خود از سیر و سفر دائم دست بردارد و در مزرعه خویش یا نزدیک آن سکونت کند. این ضرورت انسان را به خانه سازی وامی دارد. پیدایش خانه ثابت و با دوام، به تدارک افزار خانه کشانیده می شود. لزوما سفال گری و بافندگی و صنایع دستی دیگر را به پیش می راند. بر اثر فراوانی خواربار و ذخیره خوراک، بازار داد و ستد گرم می شود. در هر ناحیه ای بازارهای هفتگی بر پا می گردند و نیازمندی های گوناگون مردم را با معامله پایاپای برآورده می کنند. از آن گذشته، تجارت خارجی نیز رونق می گیرد. بسط تقسیم کار و تخصص، کشف فلزات، رام کردن اسب، ساختن چرخ و تعبیه وسایل دریانوردی، تولید اضافی و تجارت دامنه دار را میسر می سازد. میان مردم نواحی دور از یکدیگر روابط گوناگون به وجود می آید. نتیجه این ترقیات پیدایش شهرهای بازرگانی است.»⁽⁵⁰⁴⁾

کشاورزی در تمام ادیان الهی یک شغل مقدس شناخته شده و پیشوایان مذهبی در هر عصر، علاوه بر آن که خود با کمال علاقه مندی به کار کشاورزی اشتغال داشتند، مردم را نیز به این کار وادار می ساختند. آباد کردن زمین، که خواسته خداوند بزرگ است و همچنین بهره برداری از منابع و ذخایر آن، به صورت مختلف میسر است و یکی از بهترین طرق آن، که در روایات اسلامی مورد تشویق و ترغیب قرار گرفته، مسئله کشاورزی است.

عن علی علیه السلام ... فقولہ تعالی «هو انشاکم من الارض و استعمرکم فیها» فاعلمنا سبحانه انه قد امرهم بالعمارة لیکون ذلک سببا لمعایشهم بما یخرج من الارض من الحب و الثمرات و ما شاکل ذلک مما جعله الله تعالی معایش للخلق (506).

امام باقر علیه السلام فرمود: بهترین کارها زراعت است که نفعش عاید عموم می شود و از محصول آن نیکوکاران و بدکاران ارتزاق می کنند.

عن الصادق علیه السلام قال: کنوز الله فی ارضه و ما فی الاعمال شیء احب الی الله من الزراعة و ما بعث الله نبیا الا زارعا الا ادریس علیه السلام فانه کان خیاطا (508)

امام صادق علیه السلام فرمود: زراعت کنید و درخت بکارید. به خدا قسم هیچ عملی مباح تر و پاکیزه تر از آن نیست «از این نظر که کشاورزی و درخت کاری یک امر ضروری در تغذیه و حیات بشر است و گذشت زمان آن را از میان نخواهد برد.»

در آخر حدیث، امام صادق علیه السلام قسم یاد کرد که در آخر زمان نیز مردم زراعت می کنند و درخت می نشانند.

مسئله کشاورزی و ذخیره خوراک سالیانه، نه تنها در ادوار گذشته مایه آرامش خاطر بوده و بشر را در راه ترقی و تعالی به پیش رانده است، بلکه

تمدن درخشان کنونی و جنبش های علمی و صنعتی امروز نیز بر اساس محصول کشاورزی و ذخیره غذایی استوار است .

دانشمندان عالی قدر زمانی قادر به مطالعه و تحقیق اند که نگران گرسنگی نباشند و بدانند جامعه به قدر کافی ذخیره غذایی دارد و پس از فراغت از کار، می توانند خوراک لازم خود را به دست بیاورند. مخترعین بزرگ موقعی می توانند افکار خلاقه خود را به کار اندازند و مردم را از ابتکار خویش برخوردار سازند که از نظر خوراک اطمینان خاطر داشته باشند و همچنین اساتید، در تدریس شاگردان ، و اطبا در درمان بیماران ، و کارگران در اداره مؤسسات صنعتی ، و خلاصه تمام طبقات مؤثر در جهان پیشرفته امروز، زمانی وظایف خود را به خوبی و با آرامش فکر انجام می دهند که از جهت آذوقه و خوراک در اضطراب و نگرانی نباشند.

قال رسول الله ﷺ : ان النفس اذا احزرت قوتها استقرت .⁽⁵¹⁰⁾

حضرت رضا علیه السلام فرمود: آدمی وقتی خوراک سال خود را ذخیره کند، پیشش از بار زندگی سبک می گردد و آسوده خاطر می شود. سپس فرمود: حضرت باقر و صادق علیهما السلام تا زمانی که قوت سال خود را ذخیره نکرده بودند، خانه یا ملک نمی خریدند.

احتیاج به غذا و سیر کردن شکم ، اولین و مهم ترین نیازی است که به طور طبیعی در تمام فرزندان بشر، از روز ولادت تا دوران پیری و لحظه مرگ وجود دارد و این حاجت قبل از سایر حوایج طبیعی باید برآورده شود.

عن ابی جعفر علیه السلام : ان الله عزوجل خلق ابن آدم اجوف .⁽⁵¹²⁾

حضرت صادق علیه السلام فرمود: بدن آدمی بر غذا پایه گذاری شده است .

همه قوای عقلی و معنوی و تمام تمایلات غریزی که در نهاد آدمی وجود دارند، از غذا کسب نیرو می کنند و زمانی به جنبش و حرکت می آیند و فعالیت های طبیعی خود را آغاز می کنند که احتیاج به غذا برطرف گشته و شکم سیر شده باشد.

انسان گرسنه به مسائل عقلی و علمی فکر نمی کند. به زیبایی و جمال توجه ندارد. از جاه و مقام سخن نمی گوید. عشق و شهوت در مزاجش بی فروغ می شود و انتقام جویی و غضبش به خمودی می گراید. انسان گرسنه سرمایه های معنوی و مذهبی را از یاد می برد. عدل و انصاف، رحمت و رافت، دوستی و رفاقت، بستگی و رحمت و سایر عواطف انسانی را به دست فراموشی می سپارد، و خلاصه در نظر انسان گرسنه، چیزی به زیبایی و محبوبیت غذا نیست، تنها آرزویش به دست آوردن خوراک است و جز به سیر کردن شکم خود به چیزی فکر نمی کند.

«در نظر مردی که از گرسنگی نزدیک به هلاکت است، یک ظرف طعام ممکن است به همان اندازه زیبا باشد که یک زن سی ساله در نظر یک جوان چاق و چله. اگر این جوان دچار گرسنگی شود، زیباترین پریان در نظرش زیبا نخواهد بود و شاید در نظر او چنین پری پیکری برای خوردن مناسب تر باشد.»⁽⁵¹⁴⁾

نقل شده است که در ایام سختی و قحطی بصره، زنی را دیدند که سر بریده انسانی را در دست گرفته و گریه می کند. از وی سبب گریه اش را پرسیدند. جواب داد مردم گرد خواهر محتضرم جمع شدند تا بمیرد و گوشتش را بخورند. هنوز خواهرم نمرده بود که او را قطعه قطعه کردند و گوشتش را تقسیم نمودند و

از آن گوشت به من سهمی ندادند. فقط سر بریده خواهرم را به من دادند و در این تقسیم نسبت به من ستم نمودند.⁽⁵¹⁶⁾

زن بچه داری به زن دیگر، که او نیز فرزند داشت، پیشنهاد کرد فلانی بیا امروز من بچه خود را در میان می گذارم و هر دو نفر گوشتش را می خوریم و روز بعد تو بچه ات را بیاور تا هر دو بخوریم. گفته او مورد قبول واقع شد. زن اول که خود پیشنهاد دهنده بود، از فرزندش دل برگرفت و هر دو نفر طفلش را قطعه قطعه کردند و خوردند. نوبت بعد که گرسنه شدند، زن اول به دومی مراجعه کرد، ولی زن دوم از کشتن بچه خود امتناع نمود و کار به خصومت و دعوا کشید. برای حکمیت به دنبال مراجعه کردند. دانیال نبی از شنیدن چنین دعوایی سخت ناراحت شد و گفت: کار گرسنگی به اینجا کشیده است؟ گفتند: بلی و از این هم سخت تر شده است.

دانیال دست به دعا برداشت و از پیشگاه الهی درخواست تفضل و رحمت نمود و خداوند قحطی را برطرف کرد.

فی الخبر و اعوذ بک من الجوع فانه بئس الضجیع.⁽⁵¹⁸⁾

در دوران کشاورزی، اکثر نیروی انسانی هر کشور در راه زراعت و دامداری و تهیه خواربار و تاءمین حوایج ضروری زندگی مصروف می شد. زیرا از یک طرف اطلاعات مردم در علوم طبیعی ناچیز بود و نمی توانستند حد اکثر استفاده را از منابع طبیعی بنمایند و از طرف دیگر، در کارهای کشاورزی و اداره امور زندگی، اغلب از نیروی محدود حیوانی استفاده می کردند. بدیهی است در چنین شرایطی عده قلیلی می توانستند به کسب دانش بپردازند و مدارج علمی را بیمایند یا در سایر اموری که با زندگی ارتباط مستقیم نداشت، وارد شوند.

در دوران صنعت ، بر اثر پیشرفت علوم و استفاده از نیروی عظیم ماشین ، بشر توانسته است با صرف وقت کمتر، حداکثر استفاده را از آب و زمین بنماید و در نتیجه افراد کمتری به کارهای کشاورزی و تولید محصول و تاءمین حوايج اولیه زندگی جامعه اشتغال داشته و مقدار بیشتری از نیروی انسانی کشور، در رشته های علمی و موسسات فرهنگی و دیگر امور اجتماعی مصروف می گردد. «قبل از این که تولید ماشینی معمول شود، ممکن بود عده کمی از مردم را به کارهای دیگری غیر از تولید خواربار اختصاص دهند و از این طریق ، اعیان و پیشوایان دین پیدا شده اند، لشکریان بری و بحری به وجود آمده اند و فلاسفه و هنرمندان ظهور کرده اند. به وجود آمدن سقراط و افلاطون و بودا ... فقط به این علت میسر شده که تهیه کنندگان خواربار توانسته اند بیش از آن چه خود به مصرف می رسانده اند، تولید کنند.

وقتی انسان به جامعه ای نظیر جامعه ایالات متحده امریکا توجه می کند، تجلی اجتماعی تازه ای می بیند. مشاهده می کند که اکثریت عظیم مردم از چیزهای بسیار، که همه بالاتر و والاتر از حوايج اولیه زندگانی است ، بهره مند هستند. با وجود این ، عده زیادی از مردم به امر تولید، خواه تولید زراعتی و خواه تولید صنعتی ، نمی پردازند. از این قبیل اند تمام جوانانی که پس از رشد کامل جسمانی باز مشغول تحصیل هستند. قوای مسلح کشور، نویسندگان و روزنامه نگاران ، معلمین و خدمه دین ، سیاستمداران و مستخدمین دولت ، وجود تمام این طبقات ، به نظر انسان های اولیه ، از تجملات محسوب می شده و حال آن که جامعه های جدید بدون آنها یا لاقبل بدون بعضی از آنها، نمی توانند وجود پیدا کنند.»⁽⁵²⁰⁾

مهم ترین تحولی که بر اثر انقلاب صنعتی در کشورهای بزرگ روی داد، استقرار تعلیمات عمومی و توسعه دانشگاه ها و مدارس و مؤسسات آموزشی است. پدیده صنعت ماشین، که خود معلول پیشرفت علوم طبیعی و زاینده مغزهای خلاق مردان عالم و مبتکر بود، مایه تشویق جوانان به تحصیل علم شد که با علاقه و رغبت به مدارس روی آوردند و هر سال بر تعداد داوطلبان افزوده می شد. دولت ها نیز به موازات ازدیاد روز افزون محصلین، تعداد دانشگاه ها و مدارس را افزایش دادند و با توسعه سازمان های آموزشی، وسایل تحصیل آنان را فراهم آوردند و این وضع همچنان ادامه دارد.

«امروز تمایل به تعلیم و تربیت همگانی جنبه بین المللی یافته است. تعلیمات عمومی دیگر محدود به آموزشگاه ها و دبیرستان و دانشکده نیست، بلکه شامل تءسیساتی مانند آموزشگاه های پرستاری و آموزشگاه های مخصوص عاجزان جسمی و ذهنی و آموزشگاه های حرفه ای و کلاس های اکابر است و این گسترش حیرت انگیز تعلیم و تربیت نشان می دهد که اینک آموزش و پرورش، جزء نیازمندی های حیاتی بشر قرار گرفته و از گهواره آغاز می گردد و تا گور ادامه می یابد. بهترین گواه بر این که تعلیم و تربیت بیش از پیش مورد توجه دولت های متمدن قرار می گیرد، مخارج روز افزونی است که صرف آموزش و پرورش می شود و تعداد خارج از حد دانش آموزان و دانشجویانی است که به کلیه آموزشگاه ها و دانشکده های مختلف هجوم می برند. مخارج آموزش و پرورش در آمریکا، از سال 1900 تا 1930، هزار درصد افزایش یافته است و در سال 1950، ملت آمریکا در حدود شصت میلیارد دلار صرف آموزشگاه ها کرده است.

در حدود 80 درصد جوانانی که به سن رفتن به دبیرستان رسیده اند، از تحصیلات متوسط بهره مند می گردند. دیگر تحصیلات متوسطه، منحصر به عده معدودی نیست. همچنین تحصیل در دانشگاه ها نیز مانند تحصیل در دبیرستان ها فزونی حیرت انگیز یافت و عده دانشجویان دانشگاه ها، که در سال 1890، از 285/000 تن تجاوز نمی کرد، در سال 1941، بالغ بر 1/400/000 تن گردید، یعنی در حقیقت پانصد درصد افزایش با محاسبه صددرصد افزایش جمعیت در همان زمان.»⁽⁵²²⁾

علی علیه السلام فرموده است: در خردسالی علم بیاموزید تا در بزرگسالی به برتری و سیادت نایل آید.

و عنه علیه السلام: من لم يتعلم في الصغر لم يتقدم في الكبر.⁽⁵²⁴⁾

علی علیه السلام فرموده: علم و دانش بیش از مقداری است که قابل احاطه باشد و یک فرد نمی تواند بر همه آن ها واقف گردد، پس از هر علمی بهتر و شایسته ترش را فرا گیرید.

و عنه علیه السلام: اولی الاشیاء ان يتعلمها الاحداث الاشیاء التی اذا صاروا رجالا احتاجوا اليها.⁽⁵²⁶⁾

روزگاری که بشر بر اثر بی سوادی و نادانی از علل و معالیل جهان خلقت بی خبر بود و منشاء حوادث طبیعی و رویدادهای جوی را نمی شناخت، از ترس یا طمع، اجرام سماوی و موجودات ارضی را با خضوع و خشوع پرستش می نمود و از آن ها استعانت و استمداد می کرد.

پیامبران الهی، در هر عصر، با این عقاید خرافی مبارزه کردند. مردم را به خداوند خالق متوجه ساختند و به آنان فهماندند که همه موجودات زمین و

آسمان آفریده خداوند خالق اند و هیچ یک از آن ها لایق بندگی و عبودیت نیست .

در جهان امروز، با پیشرفت علوم ، مسئله پرستش های جاهلانه حل شده و از نظر علمی جایی برای عبادت ستاره و بت باقی نمانده است . ولی بدبختانه اکتشافات علمی و پی بردن به سنن آفرینش ، بعضی از مردم جهان را چنان مست و مغرور ساخته که گویی خود مدعی خدایی هستند. به چیزی جز علل و اسباب طبیعی و قدرت ماشین فکر نمی کنند. اینان به طوری سرگرم مصنوع شده اند که صانع عالم را از یاد برده اند و خالق طبیعت و آفریننده علل و اسباب را نادیده گرفته و پروردگار حکیم را که به آن ها هوش و خرد بخشیده و زمین و محتویات آن را مسخرشان ساخته است ، فراموش کرده اند و این خود یکی از زشتی های عصر ماشین است .

راسل می گوید:

«خضوع و خشوع چوپان ها که خود را تحت استیلا و نفوذ ستاره پروین می دانستند، دیگر در دنیای علم و معرفت مورد ندارد. ولی اینک بیم آن می رود که عجب و تکبر و گستاخی در مقابل طبیعت ، جای خضوع و خشوع سابق را بگیرد و بلیات عظیمی از آن حاصل شود.

باید به یاد داشته باشیم که بشر خدا نیست . ممکن است از این برآشفته و فریاد کنید که من هرگز چنین فکری درباره انسان نکرده ام . خواننده عزیز، شک نیست که تو از اشخاصی نیستی که جنون های شدید زمان دامنگیر آن هاست ، زیرا اگر از آن ها بودی ، از خوانندگان کتاب من نمی شدی . ولی اگر پولیپ بور یا تکنوکرات های آمریکا را در نظر بیاوری ، می بینی کسانی هستند

که از این راه از بی اعتقادی به خدا می‌گزیند تا خود را ملحدانه بر اورنگ
خدایی قرار دهند.»⁽⁵²⁸⁾

علی علیه السلام فرموده است: علمی که با آن هدایت خود را فاسد و تباه سازی ،
بدترین علم است .

دو جنگ بزرگ جهانی ، که در عمر کوتاه انقلاب صنعتی اتفاق افتاده ،
بهترین گواه این مطلب است . در آن دو جنگ ، ایمان به خدا و احساس
مسئولیت در پیشگاه الهی به دست فراموشی سپرده شد . فضایل اخلاقی و
سجایای انسانی و عدل و انصاف عملاً لگدکوب گردید . در نتیجه ، نیروی علم
در اختیار غرایز و شهوات نفسانی قرار گرفت . قدرت ماشین در راه نابودی
انسان ها و کشتارهای دسته جمعی به کار افتاد . سببیت و درندگی ، جنایت و
تجاوز کاری ، خودپرستی و جاه طلبی و خلاصه تمام پلیدی های ضد انسانی
رایج شد و به اوج خود رسید و هزاران ویرانی و بدبختی به بار آورد .

می توان گفت وضع امروز بشر به مراتب سخت تر و خطرناک تر از دو
جنگ گذشته است . زیرا از یک طرف ، نیروی علم و قدرت ماشین به مقدار
قابل ملاحظه ای افزایش یافته و از طرف دیگر ، بی ایمانی و بد اخلاقی ،
خودسری و لجام گسیختگی و شهوت پرستی و جاه طلبی ، اگر بیش از پیش
نشده باشد ، کمتر نشده است .

قدرت روز افزون ماشین و صنعت و ضعف روز افزون اخلاق و فضیلت ، یا به
عبارت کوتاه تر ، ناموزونی قدرت علمی و نیروی ایمانی ، آرامش و آسایش را
از بشر سلب کرده و حیرتی تواءم با اضطراب و نگرانی ، ملل جهان را فرا گرفته
است . اگر در جهان تصادمی اتفاق افتد و جنگی واقع شود ، بیم آن می رود که

به قیمت نابودی قسمت اعظم بشر پایان پذیرد و این وضع ناراحت کننده ، خود یکی از زشتی های انقلاب صنعتی است .

«امروز فقط قسمتی از آن چه را که ملتی به مصرف ازدیاد جمعیت نمی رساند، صرف رفاه و آسایش خویش می کند و قسمت بسیار عظیمی از نیروهای خود را به کشتن مردم دیگر یا تهیه وسایل کشتن آن ها یا پرداخت اجر به آن ها، که سابقا مردم را کشته اند، اختصاص می دهد.

در ایالات متحده آمریکا، تقریبا یک پنجم مجموع تولید کشور صرف تجدید تسلیحات می شود. بنابراین ، آزادی از قید اسارت در دست طبیعت را به هیچ وجه نمی شود مطلقا نعمت دانست . نعمت است تا آن جا که اختیار، یعنی آزادی عملی ، که در نتیجه آن نصیب ما می شود، ازدیاد فعالیت در امور مفید به حال نوع بشر را برای ما ممکن می سازد، ولی در آن جا که صرفا به غرائز جنگی آزادی عمل می دهد، نه فقط هیچ فایده ای نمی رساند، بلکه بر خلاف کاملا مضر هم هست .

اشخاصی قصه های شیرین از استعمال بمب اتمی در صنعت و صرفه جویی هایی که از آن حاصل می شود نقل می کنند. اگر دنیا به همین وضع سیاسی امروز باقی بماند، این صرفه جویی ها جز زیان حاصلی نخواهد داشت . زیرا در نتیجه آن ، قسمت عظیمی از نیروی انسانی ، صرفه جویی شده در هلاک متقابل به مصرف می رسد. این مثال نشان می دهد که چگونه تسلط بر طبیعت ، مسئولیت و وظایف تازه ای را برای انسان به وجود می آورد. اگر آدمی خود را لایق متناسب شدن با این وضع نشان ندهد، سراسر نهضت علمی و جنبش علمی صنعتی ، جز بدبختی چیزی به بار نخواهد آورد و شاید نوع بشر را به بن بست بکشاند.»⁽⁵³⁰⁾

علی علیه السلام فرموده است: چه بسا مردم عالمی که علمشان باعث قتل و نابودی آنان شد.

یکی از مسائل مهم که در جهان کنونی مایه نگرانی و ناراحتی شدید شده ، این مطلب است که در جوامع پیشرفته صنعتی ، به موجب آمارهای دقیق ، جرایم و جنایات پیوسته فزونی یافته و همچنان رو به افزایش می رود و روح طغیان و عصیان مانند امراض ساری بین جوانان آن کشورها گسترش می یابد.

بعضی از مردان علم و تجربه ، پس از بررسی و تحقیق به این نتیجه رسیده اند که برای درمان این بیماری اجتماعی و حفظ اساس تمدن و تکامل باید از نیروهای معنوی و سرمایه های گرانقدر ایمانی و اخلاقی استفاده کرد و به موازات پیشرفت علم و صنعت ، فضایل روحانی و سجایای انسانی را نیز مورد حمایت و پرورش قرار داد تا مگر بدین وسیله با جرایم روز افزون دنیای ماشین مبارزه شود و بشر از خطر تباهی و فساد رهایی یابد.

نهر و می گوید:

«چه بخواهیم به امور مربوط به بمب اتمی پردازیم و چه درباره ساختمان اجتماعی خود یا مسائل دیگر بیندیشیم ، در هر حال ، یک جهت امر اهمیت روز افزونی کسب می کند و آن جهت اخلاقی است .

ملاحظه کنید که اگر بمب اتمی با نیروی اتمی یا موشک های فضا نورد داشته باشیم ، مهم ترین مسئله این است که آن ها را چگونه به کار بریم . تمام این اکتشافات اخیر از حدود اقتصادیات عادی بیرون است و نمی توان درباره این چیزها با موازین اقتصادی به بحث و استدلال پرداخت .

باید روش های تازه ، روش های جدید و روش های اخلاقی و معنوی یافت که نمی دانم چگونه به درستی بیان کنم . اما در هر حال ، چیزی از این انواع لازم است . در غیر این صورت ، راه حلی برای این مشکلات وجود ندارد.

اگر چنین راه حل هایی پیدا نشود، همه چیز به صورت رقابت میان نیروها در خواهد آمد که توسعه و تکامل دوران علمی و فنی ما را در بر خواهد گرفت و ناچیز خواهد ساخت و همین موضوع است که به نظر من مشکل ترین مسائل زمان ما را تشکیل می دهد و همه چیز را به صورت معمایی در می آورد.⁽⁵³²⁾

علی علیه السلام فرموده است : در موقعی که می خواهید گناهی مرتکب شوید، به خاطر بیاورید که لذت زودگذر معصیت پایان می پذیرد، ولی عوارض و تیرگی هایش باقی خواهد ماند.

در انقلاب صنعتی ، نیروی خلاقه مغز اغلب کارگران سرکوب می شود و قدرت ابتکار طبیعی آنان پایمال می گردد. در کارخانه های بزرگ ماشین سازی جهان ، برنامه کارگری و طرز انجام کار طوری طرح ریزی شده که کارگر در مورد کار خود جایی برای اعمال فکر و اندیشه پیدا نمی کند و راهی برای اظهار استعداد و لیاقت خویش نمی بیند. به همین جهت ، فروغ عقل و هوش کارگر رفته رفته به خمودی می گراید و شعله های فروزان ذوق و قریحه اش تدریجا خاموش می گردد. خلاصه ، در مؤسسات عظیم صنعتی ، شخصیت انسانی کارگر در هم شکسته می شود و وجود یک انسان با خرد و مبتکر، به صورت یکی از ابزارهای فنی کارخانه در می آید و این نیز یکی دیگر از زشتی های انقلاب صنعتی است .

جان دیویی می گوید:

«امروز قسمت اعظم فعالیت های اقتصادی به وسیله ماشین ابراز می گردد و به طور کلی این ماشین ها تحت کنترل و بازرسی اشخاصی که با آن ها کار می کنند، قرار ندارند و همچنین چیزی از ماشین ها نمی فهمند و به هدف آن ها توجهی ندارند. به قول امرسون ، فعالیت مکانیکی به تدریج افراد را تبدیل به نخ و سوزن می کند. هرگاه افراد بدانند چه نقشی در انجام مجموعه کار بازی می کنند، هرگاه به چشم خود از چگونگی اتمام کار، که فعالیت خودشان جزئی از آن کار است ، آگاه گردند، هرگاه به تمام کار ابراز علاقه و توجه نمایند، آن گاه اثر مکانیکی کار خنثی می گردد. بر عکس ، هر گاه مرد تنها یک ضمیمه ماشین باشد، هیچ گونه علاقه ای به کار نمی تواند داشته باشد و فعالیت وی را به هیچ روی نمی توان فعالیت خلاقه دانست.»⁽⁵³⁴⁾

هر عضو یا دستگاهی در بدن آدمی ، طبق نظام آفرینش ، وظیفه خاصی را به عهده دارد و باید آزادانه فعالیت کند و اعمال طبیعی خود را انجام دهد تا مراحل ترقی را ببیماید و به کمال لایق خویش برسد. اگر عضوی را عملاً از فعالیت باز دارند و مانع اعمال طبیعی اش شوند، رفته رفته از کار می افتد و سرانجام عضو معطل و ناقصی خواهد شد.

هوش و خرد نیز مانند سایر اعضای بدن ، اگر در راه فعالیت طبیعی خود آزاد باشند و بتوانند وظیفه رهبری خویش را انجام دهند، بارور و شکفته می شوند و پیوسته مدارج کمال را می پیمایند. بر عکس ، اگر مورد بی اعتنایی قرار گیرند و عملاً سرکوب شوند، تدریجاً ضعیف شده و سرانجام به خمودی و تیرگی می گرایند.

آیین مقدس اسلام ، عقل و علم و فهم و فکر را بسیار مهم شمرده و در روایات مذهبی عقاید و اخلاق و اعمال مردم با مقیاس عملشان سنجیده شده

است . عاقل ترین مردم کسی است که در کسب و کار، در تحصیل و در درس ، در معاشرت و سخن گفتن و خلاصه در تمام شئون مادی و معنوی از هوش و خرد استفاده کند و هر کاری را با فکر و فهم انجام دهد.

شغل کم درآمدی که عقل و هوش را به فعالیت وامی دارد و شخص را به اعمال فکر و فهم ملزم می سازد و در انجام آن کار بر معلومات آدمی افزوده می شود، به مراتب بهتر و ارزنده تر از شغل پر درآمدی است که عقل و هوش در آن نقشی ندارد و در انجام آن از فکر و فهم استفاده نمی شود.

یا هشام ان العاقل رضی بالدون من الدنيا مع الحکمه و لم یرض بالدون من الحکمه مع الدنيا. (536)

علی علیه السلام به پیروان خود توصیه می فرمود: جان خود را با مطالب حکیمانه و دلنشین خرم و شاداب سازید، چه روح نیز مانند بدن وامانده و خسته می شود و سخنان جالب ، نیرو و نشاطش می بخشد.

«شخصی که کار یکنواخت و تکراری انجام می دهد که احتیاجی به نیروی فکر و هوش ندارد، کم کم قوه فکر و هوش او از کار می افتد. ولی اگر این شخص ، در خارج از محیط کار خود، از فکر و هوش خویش استفاده نماید، مثلا مطالعه کند، هنری بیاموزد و سرگرمی های آموزنده داشته باشد، قوای فکری او پرورش می یابد.

اگر شما عادت کنید که خود را با تفریحات و سرگرمی های مصنوعی ، که احتیاجی به بکار انداختن قوای بدنی و فکری ندارد، مشغول سازید، نتیجه اش این خواهد بود که رفته رفته ذوق و نیروی فکر شما ضعیف شده و از بین برود. کسی که تنها تفریحش سینماست و کارش این است که در سینما بر روی صندلی راحت بلمد و داستان های خیالی و عاشقانه را، که ساخته و پرداخته فکر

دیگران است تماشا کند، بدون این که خود درباره آن ها فکر کند، درست مثل بچه ای است که غذا را با قاشق به دهانش می گذارند. این شخص به تدریج نیروی مقابله با زندگی واقعی را، که با حوادث و سرگذشت های خیالی سینما به کلی متفاوت است ، از دست می دهد و همچنین دیگر نخواهد توانست درباره امور زندگی تفکر کند، زیرا همیشه در دنیای رویاها و خیالبافی های خود، که نتیجه تماشای فیلم سینماست ، غوطه ور خواهد بود.»⁽⁵³⁸⁾

علی علیه السلام فرموده است : کسی که در آموخته های خود بسیار بیندیشد، دانش خود را استوار ساخته و به فهم مطالبی که نمی فهمد، نایل می گردد.

جوان و ساعات فراغت

قال الله العظيم في كتابه : (أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ كَمَن زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ
وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ). (540)

علی علیه السلام فرموده است : فرح و شادمانی باعث بهجت و انبساط روح و مایه
تهییج وجد و نشاط است .

کارهای تفریحی ارزش اقتصادی ندارند، ولی روی فعالیت های اقتصادی و
وظایف اجتماعی اثر بسیار مفید می گذارند. به وسیله تفریح ، نیاز جسم و جان
برآورده می شود و لذتش مایه خشنودی و آرامش خاطر می گردد. تفریح ،
آدمی را با شادی و مسرت برای کار و کوشش مهیا می کند و در راه فعالیت
های اقتصادی و اجتماعی ، با نیروی بیشتر آماده می سازد.

عن الرضا علیه السلام : اجعلوا لانفسکم حظا من الدنیا باعطاءها ما تشتهی من
الحلال و ما لا تتلم المروة و لا سرف فیه و استعینوا بذلک علی امور الدنیا. (542)

علی علیه السلام فرموده است : هر یک از اعضای بدن به استراحت احتیاج دارد.
ساعت تفریح ، یکی از بهترین فرصت های سودبخش در حیات بشر است .
در موقع تفریح و سرگرمی ، محیط زندگی رنگ ذوق و ابتکار به خود می گیرد
و لطف و صفای مخصوصی پیدا می کند. روح سبک بال و پرنشاط می شود.
عواطف و احساسات شکوفا می گردند و آدمی در خود احساس آزادی و
حریت می نماید.

قال امیرالمؤمنین علیه السلام : اوقات السرور خلسه . (544)

در آیین مقدس اسلام ، تمایل به تفریح ، مانند سایر خواهش های طبیعی
بشر مورد توجه واقع شده و به شایستگی ارضا می شود. در بعضی از روایات
دست یافتن به مشتهیات و لذایذ مشروع ، در ردیف امور مربوط به معاش و

معاد قرار گرفته و خاطر نشان شده است که مسلمان شایسته قسمتی از وقت خود را به جلب لذت های مباح اختصاص می دهد و موجبات بهجت و انبساط خود را فراهم می سازد و برای انجام وظایف دینی و دنیوی آماده می شود.

عن الرضا عليه السلام قال : و اجتهدوا ان يكون زمانكم اربع ساعات . ساعة لله لمناجاته و ساعة لامر المعاش و ساعة لمعاشره الاخوان الثقات و الذين يعرفونكم عيوبكم و يخلصون لكم في الباطن و ساعة تخلون فيها للذاتكم و بهذه الساعه تقدرون على الثلاث الساعات .⁽⁵⁴⁶⁾

نکته شایان دقت آن که بر اثر انقلاب صنعتی و توسعه کارهای ماشینی ، ساعات فراغت مردم به مقدار قابل ملاحظه ای افزایش یافته و مسئله تفریح و تفرج جنبه عمومی و همگانی به خود گرفته است .

در دوره کشاورزی و روزگار پیش از انقلاب صنعتی ، که کار روزانه با دست یا ابزارهای ساده ابتدایی انجام می شد، قسمت اعظم وقت و قوای مردم در راه تأمین معاش و تهیه ضروریات زندگی مصروف می گردید و موقعی که از کار دست می کشیدند، نیروی اضافی در وجودشان باقی نمانده بود که آن را به وسیله تفریح و سرگرمی های فرح آور آزاد سازند، ناچار به بستر خواب پناهنده می شدند تا خستگی روزانه را جبران کنند و نیروی تازه ای برای فردای خود ذخیره نمایند. تنها افراد متمکن و مرفه ، که در امر معاش نیازی به فعالیت های بدنی نداشتند، از تفریحات گوناگون استفاده می کردند و نیروی زاید خود را بدان وسیله آزاد می ساختند.

اکنون در دنیای صنعت ، نیروی ماشین در بیشتر موارد جایگزین نیروی انسانی شده و کارهایی که دیروز به وسیله دست و قوت بازو و صرف نیروی

کارگر انجام می شد، امروز به وسیله ماشین انجام می پذیرد و با صرف وقت کم و نیروی ناچیز، چندین برابر محصول دیروز به دست می آید.

دیروز یک کارگر دستباف روزی دوازده ساعت کار می کرد و در موقع بافندگی ناچار بود از دست و پا و چشم و فکر و تمام قوای بدن خویش استفاده کند و همه آن ها را به کار اندازد، تا چند متر پارچه متوسط و ناصاف بیافد و از درآمد آن معاش خویش را تاءمین نماید و موقعی که خسته و کوفته از پشت دستگاه بافندگی خارج می شد، نیروی ذخیره ای نداشت تا از پی تفریح و گردش برود و آن را آزاد نماید.

در جهان کنونی، که پارچه بافی های دستی جای خود را به ماشین های عظیم خودکار داده، وضع کارگران بافنده به کلی دگرگون شده است. از طرفی، نیروی برق و قدرت ماشین جایگزین نیروی انسانی شده و کارگر وظیفه اش تنها مراقبت و نظارت بر کار ماشین و احیانا انجام دادن یک عمل بسیار ساده است. از طرف دیگر، ساعت کار ماشین و زیادی محصول ایجاب کرده است که ساعات کار تقلیل یابد. در نتیجه یک کارگر بافنده وقتی از کار فارغ می شود، چند ساعت وقت آزاد و مقدار زیادی نیروی ذخیره در بدن دارد. به همین جهت، با بی صبری از پی تفریح و تفرج می رود تا از ساعات فراغت خود استفاده کند و نیروی باقیمانده را در لذت و کامرانی آزاد سازد.

«جورج لوندبرگ»، در کتاب خود به نام بیکاری چنین می نگارد: ایام بیکاری عبارت از ایامی است که طی آن، ما از روشن ترین و رسمی ترین وظایف خود، که برای انجام آن مزد می گیریم و با این که ملزم به انجام آن هستیم، آزاد باشیم. مسئله بیکاری، بر اثر پیشرفت اختراعات، که بیش از پیش کار انسان را کمتر کرده اند، به وجود آمده است.

در سال 1840، در آمریکا، هفته کار هر کارگر در حدود 84 ساعت بود و حال آن که در سال 1930 به پنجاه ساعت و کمتر تقلیل یافت. اینک ساعات کار در هفته، در بسیاری از کشورها به 40 ساعت تنزل یافته است و احتمال می رود از این میزان نیز کمتر شود.»⁽⁵⁴⁸⁾

دیر زمانی است که مهندسين هوشمند در صنايع ماشيني تحولاتی را به وجود آورده اند و بر اثر آن زندگی مردم در کشورهای صنعتی دگرگون شده است. از طرفی، قسمت اعظم ماشین ها به وسیله لوازم و ابزارهای فنی، خودکار شده و دیگر جایی برای صرف نیروی انسانی یا دخالت دست کارگر باقی نمانده است. در نتیجه این تحول، کارگر در ساعات کار نیروی خود را اعمال نمی کند و همچنان در وجودش باقی می ماند. موقعی که ساعات کار پایان می پذیرد، با عجله و بی صبری از محیط کارگاه خارج می شود تا خود را به تفریحی که از آن لذت می برد، سرگرم سازد و نیروی نهفته خویش را بدان وسیله آزاد نماید. از طرف دیگر، با تغییرات فنی و دقیقی که در صنایع صورت گرفته، کار ماشین ها سریع تر شده و سطح تولیدشان بالا رفته است و بر اثر آن ساعات کار کارگران کاهش یافته و بر اوقات فراغتشان افزوده شده است.

خودکار شدن ماشین ها و ازدیاد ساعات بی کاری، بر مقدار جرایم و جنایات افزوده و ممالک پیشرفته صنعتی را با مشکلات بسیار عظیمی مواجه ساخته است. جامعه شناسان محقق در این اندیشه اند که مردم در ساعات فراغت چه کنند؟ اوقات بی کاری خود را چگونه بگذرانند و نیروی ذخیره خویش را در چه راهی صرف نمایند؟ چه باید کرد که جامعه در اوقات بیکاری راه فساد و تباهی در پیش نگیرد و موجبات سقوط و بدبختی خود را فراهم نسازد؟

«نهر، نخست وزیر فقید هندوستان می گوید: یکی از مهم ترین مسایلی که در برابر ماست و در سال های آینده ، مخصوصا در ایالات متحده آمریکا و سایر کشورهایی که از لحاظ اقتصادی پیش رفته اند و اکنون صنایع و امور اقتصادی ایشان به میزان وسیع به شکل خودکار در می آید، مطرح خواهد شد، ساعات فراغت و بیکاری است .

در کشورهای تکامل نیافته ، چون هند، این مسئله به آن اندازه که در ایالات متحده و در اروپا، به خصوص در کشورهای اسکاندیناوی پیش می آید، مطرح نیست . این مسئله در آمریکا از همه جا شدیدتر است و ظاهرا در آینده وسعت و دامنه بیشتر هم پیدا خواهد کرد.

در روزنامه های سراسر جهان مطالبی درباره فساد و جنایات جوانان و انحطاط عمومی اصول اخلاقی و انضباط روحی جامعه بشری می خوانید که بیشتر در جامعه های ثروتمندتر و مرفه تر پیش می آید. آیا با این مسئله تازه استفاده از ساعات فراغت چه باید کرد؟

یافتن پاسخی برای این سؤال اهمیت فراوان دارد، زیرا اگر به درستی به آن نپردازیم ، یک نوع فرسودگی روحی و اخلاقی نسبت به خود تمدن پیش خواهد آمد.»⁽⁵⁵⁰⁾

ساموئل کینگ می گوید:

«بر اثر کاهش ساعات کار طی سالهای اخیر، تفریح با فعالیت ساعات بیکاری تبدیل به یک مسئله اجتماعی حیاتی گردیده و توجه بسیاری از محققان را به خود معطوف داشته است . مطالعات این دانشمندان نشان می دهد مادام که ما نتوانیم به طور عاقلانه اوقات روز افزون بیکاری خودمان را به سر بریم ، چه در زندگی و چه در شخصیت ما اختلالاتی روی خواهد داد. افراد بشر همواره

طبعاً مایل به داشتن اوقات بیکاری بیشتری بوده اند، لکن اینک مواجهه با این خطر شده اند که اوقات فراغتشان بیش از آن است که در خور آن اند و بیم آن می رود که بر اثر عدم توانایی امرار این اوقات، به طور عاقلانه، خطرات بزرگی برای خودشان و جامعه به وجود آورند. به همین جهت است که مسئله گذراندن ساعات بیکاری، امروز یکی از دشوارترین مسائلی است که تا کنون اکثر ملل جهان و به ویژه باختریان با آن مواجه می باشند.»⁽⁵⁵²⁾

آدمی به طغیان و سرکشی می گراید، موقعی که ثروتمند می شود و خویشتن را غنی و بی نیاز می بیند.

قال رسول الله ﷺ: فوالله ما الفقر أخشى عليكم ولكني أخشى عليكم أن تبسط لكم الدنيا كما بسطت علي من كان قبلكم فتتافسوها كما تتافسوها و تهلككم كما اهلكتهم.⁽⁵⁵⁴⁾

تمایل به تفریح که به قضای حکیمانه الهی در نهاد بشر آفریده شده، یکی از تمنیات فطری انسان است و مانند سایر غرایز و خواهش های طبیعی باید تعدیل شود و با اندازه گیری صحیح و دور از افراط و تفریط، در جای خود ارضا گردد. این موضوع در گذشته مورد توجه اولیای گرامی اسلام قرار گرفته و ضمن روایات متعددی، تعالیم لازم را به پیروان خود داده اند.

متأسفانه در دنیای صنعت و ماشین، که ساعات فراغت به مراتب بیشتر شده و مسئله تفریح و جلب لذت اهمیت زیادتری پیدا کرده است، دانشمندان، به موقع خود در این باره فکری نکردند و برنامه جامع و کاملی را که موافق سعادت و مصلحت باشد، طرح نمودند. در نتیجه، بسیاری از جوانان در کشورهای صنعتی، خودسرانه و بدون راهنمایی صحیح، در ساعات فراغت

مرتکب اعمال ناروایی شدند و به نام تفریح و خوشگذرانی ، موجبات بدبختی و سقوط خود و دیگران را فراهم آوردند و این روش نادرست همچنان ادامه دارد. «فعالیت اوقات بیکاری ، که در گذشته جنبه اختیاری داشت و محدود به خانه بود، بر اثر هجوم روستاییان به شهرها و اختراعات بزرگی مانند اتومبیل و سینما و رادیو و تلویزیون ، دستخوش تغییرات شگرفی شده است . متأسفانه ، همان طور که لوندبرگ در کتاب خود خاطرنشان می کند، مسایل ناشی از افزایش اوقات بیکاری بشر از جانب دانشمندان اجتماعی مورد توجه کامل قرار نگرفته است ، زیرا جامعه شناسان هنوز تحت تاءثیر همان نظریه اقتصادی دیرین هستند که محصول را مهم تر از مصرف می داند و به کار بیش از بیکاری توجه دارد. گو این که بیکاری روز به روز اهمیت بیشتری کسب می کند. برخی از جامعه شناسان ، حتی بیکاری را به منزله یک موضوع احساساتی تلقی کرده و آن را در خارج از حیطه تحقیقات علمی قرار می دهند و حال آن که بر عکس ، این مسئله باید مورد توجه کامل آنان قرار گیرد. زیرا تنها تحقیقات علمی است که می تواند روشن کند انسان اوقات بیکاری خود را چگونه می تواند با حداکثر استفاده به سر برد. حتی می توان گفت چگونگی امرار اوقات بیکاری ، تا اندازه ای کیفیت تمدن ملتی را روشن می کند.»⁽⁵⁵⁶⁾

امام صادق علیه السلام فرمود: شایسته است مسلمان عاقل ساعتی از روز خود را برای کارهایی که بین او و خداوند انجام می گیرد، اختصاص دهد و ساعتی برادران ایمانی و دوستان خود را ملاقات کند و در امور معنوی و اخروی با آنان گفت و گو نماید و ساعتی نفس خود را با لذایذ و مشتیهاتش ، که گناه نباشد، آزاد بگذارد و این ساعت لذت ، آدمی را در انجام وظایف دو ساعت دیگر کمک می کند.

لذت‌هایی که به جسم و جان ضرر می‌رسانند و با سعادت و سلامت بشر ناسازگارند و سرانجام تیره‌روزی و بدبختی به بار می‌آورند، در اسلام ممنوع شناخته شده و اولیای مذهب، پیروان خود را از آلوده شدن به آنها بر حذر داشته‌اند.

قال علی علیه السلام: نزهوا انفسکم عن دنس اللذات و تبعات الشهوات. (558)

و نیز فرموده است: خیر و خوبی یافت نمی‌شود در لذتی که پشیمانی به بار می‌آورد و شهوتی که درد و ناراحتی از پی دارد.

پیشرفت علوم طبیعی و صنایع ماشینی، پدیده‌های لذت‌بخشی را به وجود آورد و لذا لذت‌های تازه‌ای را در اختیار بشر گذارد. افزایش ساعات فراغت و آزادی‌های بی‌حساب، زمینه را برای بهره‌برداری از آن لذت‌آماده کرد. نیروهای مالی و انسانی در تاسیس مراکز عیاشی به کار افتاد و موسسات خوشگذرانی به طور روزافزون گسترش یافت. جوانان کامجو و هوسباز فرصت مناسبی به دست آوردند تا هر چه بیشتر از لذت‌های دنیای ماشین استفاده کنند و از خوشی‌های گوناگونش برخوردار گردند، غافل از این که بعضی از آن لذت‌ها، مخالف مصلحت و منافعی با سعادت و سلامت بشر است و سرانجام بدبختی‌های غیر قابل‌جبرانی به بار خواهد آورد.

«میل به تفریح، جنبه بین‌المللی پیدا کرده است و کلیه افراد بشر به ایام بیکاری ابراز علاقه بیشتری می‌کنند و استفاده از تفریح را حق مسلم خود می‌دانند. در آمریکا، نهضت خوشگذرانی توسعه شگرفی یافته و قسمت اعظم سرمایه ملت صرف آن می‌گردد.»

جان دیویی می گوید:

«البته میل به تفریح مخالف با اخلاق نیست و بر عکس علاقه به نشاط و آمیزش و اجتماع ، یکی از استوارترین پایه های اخلاق و رفتار مطلوب است . لکن ، متاسفانه ، تفریح و نشاط با هیجان های مخصوص ، تحریک های شدید، قلقلک دادن حواس و برافروختن آتش اشتها برای التذاذ فوری ، بدون کمترین توجه به عواقب وخیم آن ، مشتبّه شده است . این نوع تفریح ها و لذت جویی ها نشانه اضمحلال و ذوب شدن است . فعالیتی که از تحریک عادی و معمولی محروم گردد، برای خود مجرای نامطلوبی می یابد، مجراییی که از خوی و رفتار و اخلاق آدمی منفک است و سرانجام آن نابودی و تباهی است.»⁽⁵⁶¹⁾

علی علیه السلام فرموده است : عجب دارم از آن کس که عواقب بد لذت های مضر را می داند، چگونه از آنها دست نمی کشد.

لازم است این نکته به جوانان خاطرنشان شود که عمر، پرازش ترین سرمایه در زندگی بشر است . قسمتی از این سرمایه گران قدر، در ساعات کار برای انجام وظیفه مصروف می شود و قسمتی در ساعات فراغت ، برای تفریح و تفرج . انسان عاقل کسی است که ساعات تفریح را نیز در راه صحیح و سود بخش بگذراند و از اوقات فراغت به نفع یکی از جهات مادی یا معنوی خویش استفاده نماید.

به عبارت روشن تر، تفریح به معنی لالابالی گری و بی بندوباری نیست . تفریح به معنی بیکارگی و اتلاف وقت نیست . تفریح به معنی آلوده شدن به پلیدی های گناه و سیئات اخلاقی نیست و خلاصه تفریح به معنی ایجاد بدبختی و سیه روزی نیست . بلکه تفریح عبارت از فعالیت های مطبوع و لذت بخش

است که خارج از برنامه کار روزانه ، در ساعات فراغت انجام می شود و باعث انبساط روح و مسرت خاطر می گردد و روی جسم و جان اثر مفید می گذارد.

«تفریح ، یک وسیله مؤثر برای پرورش قوای جسمانی و فکری و اخلاقی افراد و بهترین عامل برای جلوگیری از تبه کاری و جنایات است . ورزش و تفریح تنها جنبه سرگرمی ندارد، بلکه به منزله عاملی برای تاءمین سلامتی جسمانی و اجتماعی به شمار می رود. توسعه امکانات برای فعالیت تفریحی امروز به منزله یکی از وظایف اساسی هر جامعه به حساب آمده است.»⁽⁵⁶³⁾

برای آن که جوانان از ساعات فراغت خود به شایستگی استفاده کنند و آن را در فعالیت های مفید و سودمند مصروف دارند، در اینجا به بعضی از تفریحات سالم و لذت بخشی که در برنامه های اسلامی آمده و در دنیای امروز نیز مورد توجه است ، اشاره می شود تا مگر جوانان ، در مواقع بیکاری ، خود را به آن تفریحات سرگرم کنند و از نتایج جسمی و روانی آنها بهره مند گردند.

یکی از تفریحات مطبوع و نشاطانگیز، که آثار درخشانی در بهبود جسم و پرورش فکر دارد، مسافرت است . در آیین اسلام ، مسافرت یکی از وسایل تفریح و لذت شناخته شده و در روایات مذهبی مورد توجه مخصوص قرار گرفته است . به شرط آن که سفر برای معصیت و به منظور اجرای برنامه های غیر مشروع و نیل به لذت های ناروا نباشد.

فی وصیة النبی ﷺ لعلی علیاً قال یا علی : لا ینبغی للرجل العاقل ان یکون ظاعنا الا فی ثلاث مرمة لمعاش او تزود لمعاد او لذة فی غیر محرم⁽⁵⁶⁵⁾

رسول اکرم ﷺ فرموده است : مسافرت کنید تا صحیح و سالم بمانید.

«موضوع تغییر آب و هوا، از زمان قدیم بسیار معمول بوده است و بیمارانی که بیماری های سخت و لاعلاج داشتند، بدین نحو درمان می کردند. امروز هم

مسافرت جزء برنامه های قطعی مردم قرار گرفته و یکی از مهم ترین عوامل تندرستی محسوب می شود. به طور کلی ، امروز از نظر پزشکی ثابت شده است که زندگی و کار و خوراک یکنواخت ، برای شخص ضرر دارد و اعضا زودتر فرسوده و ناتوان می گردند. پس تغییر زندگی و تنوع باید جزء برنامه بهداشتی قرار گیرد.

در مسافرت ، به گردش و راهپیمایی بپردازید و بدانید که یک راه رفتن ساده ، خود جزء بهترین ورزش ها محسوب می شود و اقلای روزی چند ساعت پیاده روی کنید، بدین وسیله ، خون بهتر جریان می کند. غدد ترشحات داخلی و کلیه اعضا بهتر وظایف خود را انجام می دهند. سموم بدن دفع می شوند و شما شاداب و خرم می شوید. اعصاب تسکین یافته و خواب بهتر می گردد و دیگر احتیاج به داروی خواب آور و مسکن ندارید. یک مسافرت مطلوب از صدها شیشه قرص و شربت مسکن و ویتامین ها و آمپول های مقوی بیشتر اثر دارد.»⁽⁵⁶⁷⁾

رسول اکرم ﷺ فرموده است : مسافرت کنید. چه اگر در سفر نفع مالی عایدتان نشود، از فواید عقلی بهره مند خواهید شد.

در دیوانی که به علی عَلِيٍّ نسبت داده شده ، چنین آمده است .

تغرب عن الاوطان فی طلب العلی فسا فر فی الاسفار خمس فوائد تفرج هم و اکتساب معیشتة و علم و آداب و صحبة ماجد⁽⁵⁶⁹⁾

فقدان نظم داخلی سبب ترک تلاش ارادی می گردد و به افراط در آسایش و راحت طلبی در زندگی منجر می شود و در نتیجه اعمال تطابقی به حال خمود در می آید و تلاش های دائمی عروق و اندام های و دستگاه عصبی ، که معرف

مبارزه علیه گرسنگی و خواب و خستگی و تغییرات جو است ، ضایع می ماند.
تلاش ، شرط اصلی پرورش بافت ها و روان است .» (571)

رسول اکرم ﷺ فرموده : خوشبخت کسی که آیین اسلام را پذیرفته و به
قدر معاش خود درآمد دارد و قوای بدنش نیرومند است .

قال علی عليه السلام : الصحة افضل النعم . (573)

از انس بن مالک سؤال شد: آیا شما در زمان پیغمبر برای مسابقه شرطبندی
می کردید؟ جواب داد: بلی ، پیغمبر اکرم ﷺ خود روی اسبی که داشت ،
شرط بندی کرد و مسابقه را برد و این پیروزی باعث مسرت و اعجاب آن
حضرت شد.

چند نفر از مشرکین برای دستبرد به گوسفندهای مردم ، به اطراف مدینه
آمدند. رسول اکرم و جمعی از مسلمین برای سرکوبی آنان بر اسب ها سوار
شدند و به خارج مدینه روی آوردند. مشرکین که احساس خطر نموده بودند، به
سرعت فرار کردند و خود را از دسترس مسلمین دور ساختند...

فقال ابو قتاده : يا رسول الله ان العدو قد انصرف فان راءيت ان نستبق . فقال
نعم . فاستبقوا فخرج رسول الله سابقا عليهم (575)

رسول اکرم ﷺ بر مردمی از انصار که مشغول تیراندازی بودند، گذر کرد و
داوطلب شد که در مسابقه آنها شرکت کند.

فرمود: من با گروهی که ابن اردع در آن است همکاری می کنم .
دسته مقابل با شنیدن سخن آن حضرت ، از تیراندازی دست کشیدند و گفتند
گروهی که رسول اکرم ﷺ در آن تیراندازی کند، هرگز مغلوب نخواهد شد.
برای آن که مسابقه تعطیل نشود، فرمود:
من با هر دو گروه همکاری می کنم .

مجددا مسابقه شروع شد و پیغمبر ﷺ با هر دو دسته تیراندازی کرد.

عن ابی عبدالله علیه السلام : انه كان يحضر الرمی و الرهان (577).

فرمود: می دانی که اهل مدینه مسابقات تیراندازی به پا می کردند و با علاقه در آن شرکت می نمودند. من نیز در ایام جوانی به این کار علاقه داشتم و در آن وارد بودم و سپس ترک کردم . اکنون که از من خواستی ، به روزگار جوانی برگشتم و تیر انداختم .

هشام گفت : من هرگز تصور نمی کردم کسی روی زمین این چنین تیراندازی کند، آیا فرزند شما جعفر علیه السلام نیز مثل شما تیرانداز است ؟ حضرت باقر علیه السلام فرمود: ما همه وارث کمالات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هستیم .

گرچه مسابقه اسب دوانی و تیراندازی ، از این جهت که عضلات را به فعالیت وامی دارد و باعث تقویت جسم می شود، جنبه ورزشی دارد و از این نظر که در ساعات فراغت وسیله سرگرمی و مایه وجد و سرور است ، جنبه تفریحی دارد، ولی هدف اساسی پیشوای اسلام در تشویق این مسابقه ، عالی تر از جهات ورزشی و تفریحش بود. پیغمبر اکرم می خواست عموم مردم در آن روز فنون نظامی و تعالیم سربازی را فرا گیرند و برای مقابله با دشمن مجهز شوند تا در میدان جنگ به خوبی از حقوق اسلام و مسلمین دفاع نمایند و کشورشان را از هجوم بیگانگان محافظت کنند.

در دنیای امروز، که وضع سربازی و تمرین های نظامی تغییر کرده است ، اگر بعضی از جوانان در اوقات فراغت به مسابقه اسب دوانی و تیراندازی دست یابند می توانند از جنبه ورزشی و تفریحی آن به خوبی استفاده کنند. از طرفی به سلامت و نیرومندی خود کمک کنند و از طرف دیگر قسمتی از ساعات فراغت خویش را با تفریح سالم و نشاط آور بگذرانند.

شناوری برای جوانان یکی دیگر از ورزش های مفید و ثمربخش و از تفریحات سالم و نشاط آور است که مورد توجه پیشوای اسلام قرار گرفته و پیروان خود را به فرا گرفتن آن تشویق کرده است .

قال رسول الله ﷺ : علموا ابنائکم الرمی و السباحة . (579)

بدبختانه ، پاره ای از اعمال وحشیانه و ضد اخلاق به نام ورزش و به عنوان تفریح و سرگرمی در جهان متمدن امروز معمول گشته است و عواطف بعضی از جوانان ساده دل به سوی آن جلب شده و کورکورانه به انحراف و کجروی گراییده اند.

مشت زنی که یک عمل خشن و بی رحمانه است و در آدمی خوی درندگی و سبیت را بیدار می کند، از کارهایی است که مورد تشویق دنیای کنونی قرار گرفته و برای آن مسابقات مهم تشکیل می شود به برنده مسابقه جایزه بزرگ می دهند و مخالفت افراد واقع بین و با تشخیص تا کنون مؤثر واقع نشده است . «مفسر روزنامه نیویورک تایمز، چاپ نیویورک ، به اندازه ای از دیدن یک مسابقه بکس ناراحت شده که روزنامه را وادار کرده که از مقامات شهر نیویورک بخواهد مسابقات مشت زنی را تحریم کنند. روزنامه مهم آمریکایی در سرمقاله خود تحت عنوان پستی می نویسد: آن صحنه های سبانه که دیده شد، اسباب رسوایی ورزش مشت زنی و موجب نفرت تماشاگران گردید. مگر ممکن است یک نفر که خود را قهرمان جهان می داند، این قدر پستی نشان دهد.

آن گاه سر مقاله به این موضوع اشاره می کند که بایگانی و آمار روزنامه نشان می دهد که از 1959 تا 1965، تعداد 59 حادثه منجر به مرگ در مسابقه مشت زنی پیش آمده است . این چه ورزشی است ؟ این خونریزی است .

ایالات نیویورک بایستی برای سایر ایالات آمریکا سرمشق شود و هر چه زودتر مشت زنی حرفه ای را محکوم کند.»⁽⁵⁸¹⁾

در آیین اسلام، شکار حیوانات در حدود ضرورت و احتیاج زندگی مجاز است و شکار لهُو و کشتن حیوان به نام تفریح و برای سرگرمی ممنوع شناخته شده است. تا جایی که فقها، مسافرت برای شکار لهُو را سفر معصیت دانسته اند و چنین مسافری نمی تواند از ارفاق های قانونی سفر، مانند افطار روزه و قصر نماز استفاده نماید.

جوانان مسلمان با پیروزی از تعالیم الهی می توانند در ساعات فراغت از تمام سرگرمی های روا و تفریح های مفید استفاده کنند و بدون آلوده ساختن جسم و جان، موجبات شادمانی و مسرت خاطر خویش را فراهم آورند. بر عکس جوانانی که پیرو تمایلات نفسانی و هوی و هوس خویش هستند، چه بسا که ناروایی ها در نظرشان زیبا جلوه می کنند و به عنوان تفریح و سرگرمی، به کارهای ناپسندی دست می زنند یا به اعتیادات مضر می معتاد می شوند و سرانجام دچار بدبختی و تباهی می گردند.

افمن کان علی بینه من ربه کمن زین له سوء عمله و اتبعوا هوائهم .
آیا کسی که در کارهای خود حجت و دلیلی از خداوند در دست دارد، مانند کسانی است که بدکاری در نظرشان زیبا جلوه کرده و از هوای نفس خویش پیروی نموده اند؟

جوان و دگر دوستی

قال الله العظيم في كتابه : (لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ) (583)

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرموده است : مردم روی کره زمین پیوسته در رحمت و شفقت به سر می برند مادامی که یکدیگر را دوست بدانند و ادای امانت کنند و رفتارشان بر وفق حق و حقیقت باشد.

قال علی علیه السلام : ابلغ ما تستدر به الرحمه ان تضر لجمیع الناس الرحمه (585).
و نیز فرموده است : خداوند دوست دارد که مردم درباره هم خوب فکر کنند و خیر خواه یکدیگر باشند.

بشر دوستی و خود خواهی نسبت به عموم مردم ، از صفات بارز پیامبران الهی و رهبران روحانی بود. آنان عاشق سعادت و خوشبختی مردم بودند و از گمراهی و نادانی انسان ها رنج می بردند. پیامبران خدا، مانند پدران دلسوز و مهربان ، روز و شب مجاهده می کردند و در راه نجات گمراهان ، به همه مصائب و ناملایمات تن می دادند تا مگر آنان را به صراط مستقیم هدایت کنند و از قید جهل و اسارت آزادشان سازند.

در قرآن شریف ، علاقه شدید رسول اکرم به هدایت و سعادت مردم تصریح شده و مراتب بشر دوستی و عواطف انسانی آن حضرت ، خاطر نشان گردیده است :

(قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ) خداوند، مردم عصر رسول اکرم صلی الله علیه و آله را، از هر مذهب و نژاد مخاطب ساخته و فرموده است :

همانا پیغمبری از جنس خود شما برای هدایت و راهنمایی شما آمده است . او به سبب دگر دوستی و نوع خواهی ، از بدبختی و جهل و فقرتان ناراحت است . مصائب و شداید شما بر وی سنگین و گران است . او در نجات همه شما، عموماً، حریص است و به سعادتتان علاقه شدید دارد و نسبت به مؤمنین ، خصوصاً، رؤوف و مهربان است .

مکتب آسمانی اسلام زندگی مفید و سودبخش را تنها نصیب کسانی می داند که تمایل خود دوستی و دگر دوستی خویش را به موازات یکدیگر و با اندازه گیری صحیح ارضا نمایند. از طرفی به خود متوجه باشند و در راه تعالی معنوی و تاءمین حوایج مادی خود کوشش کنند و در هر کاری به شایستگی قدم بردارند و از طرف دیگر به غیر متوجه باشند و آنان را نیز به مسیر پاکی و فضیلت سوق دهند و موجبات خوشبختی و سعادتشان را فراهم آورند.

(وَالْعَصْرِ ﴿١﴾ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ﴿٢﴾ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ) (587).

رسول اکرم ﷺ موده است : اگر مسلمانی بشنود که مردی از هر مذهب و آیین ، مسلمین را به یاری خود می خواند و از آنان کمک می طلبد، اگر به ندایش جواب مثبت ندهد و یاری اش نکند، مسلمان نیست .

قال النبی ﷺ : ليس بمؤ من من بات شعبانا و جاره طاويا (589) و نیز فرموده است : کسی که صبح کند و قصد خدمتگزاری در کارهای مسلمانان نداشته باشد، مسلمان نیست .

قال علی ؑ : المؤمن من نفسه في تعب و الناس منه في راحة (591) حضرت سجاد ؑ به امام باقر فرمود: فرزندم ، هر کس که از تو درخواست خیر و خوبی نماید، به وی نیکی کن . چه ، اگر درخواست کننده شایسته آن نیکی باشد، تو به واقع رسیده ای و کار خوبی را در موردش انجام داده ای و

اگر او شایسته آن نیکی نبوده است ، تو با انجام درخواست او، مراتب شایستگی خود را در کار خیر ابراز کرده ای .

دگر دوستی و مهرورزی به ابنای بشر، که نشانه تعالی روان و رشد اخلاق است ، در تمام ادوار محبوب و مطلوب پیامبران الهی و عقلای بشر بوده و آن را یکی از شرایط ضروری زندگی انسان به حساب آورده اند. ولی در دنیای کنونی ، وجود این خوی پسندیده ، برای صلح و آرامش و بهزیستی جوامع بشری ضرورت بیشتری پیدا کرده است .

در دنیای کنونی ، بر اثر پیشرفت علم و دانش و توسعه صنعت و ماشین ، قدرت زیادتری به دست آورده و نیروی بیشتری در اختیار گرفته است . در چنین شرایطی ، اگر دگر دوستی و محبت به غیر در نهادش قوت بگیرد و به خوبی مهرورزی متخلق گردد، نیروی عظیم علم و صنعت را در مجرای صحیح و برای بهبود زندگی به کار می اندازد و از آن به نفع انسانیت استفاده می کند و موجبات رفاه و آسایش مردم را فراهم می سازد و در نتیجه جوامع بشری از نعمت صلح و صفا، مهر و محبت و همکاری و مواسات برخوردار می گردند.

بر عکس اگر در شرایط پیشرفت علم و صنعت ، بشر به خود دوستی و شهوات خویش متوجه گردد و حب ذات خود را تقویت کند و از دگر دوستی و خوی انسانی غافل شود، مفساد عظیمی به بار می آید. در این موقع ، حس جاه طلبی و خودپرستی بیدار می شود، خواهش های نفسانی به طغیان و سرکشی می گریند و نیروی علم و صنعت در دست بشر وسیله ارضای غرایز و شهوات می شود و در راه ظلم و ستم ، تجاوز و تخریب و خونریزی و فساد به کار می افتد. انسان ها درنده خو می شوند. اقویا، ضعفا را نابود می کنند و بشر با سرعت در راه دشمنی و کینه توزی و فساد و تباهی پیش می رود.

«علم یک غلام حلقه به گوش است . به فرمان جنگ ، آدمیان را به خاک
هلاک می اندازد و به دستور طب ، آنان را از مرگ و نیستی رهایی می بخشد.
سیل آتش را از توپ ها جاری می سازد و یا بر عکس ، آتش تب را تخفیف
می دهد. پل های عظیم به وجود می آورد و یا آن که آن ها را با خاک یکسان
می سازد. انسان در یرتو علم ، هم می تواند راحتی و نیکبختی خویش را
تأمین کند و هم بر اثر علم از هر دو قسمت محروم گردد. این غلام حلقه به
گوش حتی می تواند فرمانروای خود را نابود سازد. متأسفانه ، این احتمال از
هر حیث نزدیک به نظر می رسد، لکن هرگاه فرمانروا اراده کند، غلام می تواند
او را از هر گونه رنج و بدبختی نجات دهد.

مسلم آن است که اوضاع دنیا بر وفق مراد و مطابق دلخواه جهانیان نیست ،
بلکه مملو از خصومت ، دشمنی ، کشتار، ناکامی ، گرسنگی ، ویرانی ، بدبینی ،
ترس و غم است و ما به غلام خود نهیب می زنیم که بیش از پیش بر دامنه این
بلاها بیفزاید.

به راستی مایه بسی حیرت و تمسخر است که علم پس از تبدیل وحشیان به
آدمیان ، اینک بار دیگر آدمیان را به صورت وحشیان در می آورد. تمدن
دستخوش چه فلاکتی شده ؟ آیا بیمار است ؟ آیا پایه های آن اصولاً متزلزل
است ؟ آیا معبودی است که مریدان خود را به هلاکت می رساند؟ یا آن که در
مقابل خوی و طبع پست انسانی یارای مقاومت ندارد؟

آیا منشاء همه ناکامی ها و بیماری های بین المللی همین خوی انسانی است
؟ آیا ممکن است آن چه بر انسان می گذرد، نتیجه عمل خودش باشد؟ علم به
این پرسش پاسخ مثبت می دهد، ولی علم برده ای بیش نیست . چه می شد اگر
این غلام حلقه به گوش ، یعنی علم را درست مورد استفاده قرار می دادیم ؟ چه

می شد هرگاه در پرتو نور آن جلو می رفتیم و به عوض استمداد از آن برای ساختن توپ و تفنگ ، برای به وجود آوردن یک جامعه بین المللی آرام تر و سعادت مندتری از آن یاری می طلبیدیم؟»⁽⁵⁹³⁾

بر اثر اعمال ناروای مردم ، فساد و تباهی در خشکی و دریا آشکار گردید تا خداوند نتایج شوم پاره ای از کارهای ناپسند آنان را به خودشان بچشاند. باشد که متنبه شوند و از راه غلطی که رفته اند بازگردند.

(مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ).⁽⁵⁹⁵⁾

قال رسول الله ﷺ : راءس العقل بعد الدين التودد الى الناس و اصطناع الخير الى كل بر و فاجر.⁽⁵⁹⁷⁾

حضرت رضا عليه السلام فرمود: نصف عقل آدمی اظهار دوستی و محبت نسبت به عموم مردم است .

قال رسول الله ﷺ : الخلق عيال الله فاحب الخلق الى الله من نفع عيال الله و ادخل على اهل بيت سرورا.⁽⁵⁹⁹⁾

علی عليه السلام فرموده است : نکند که بالاترین چیزی که می خواهی از دنیای خود بدان دست یابی ، رسیدن به لذتی یا فرو نشاندن خشمی باشد، بلکه باید لذت تو در زنده کردن حقی یا میراندن باطلی باشد.

نکته جالب توجه این است که نیل به مقام شامخ انسانی و لذت بردن از معنویات ، برای افراد بشر، بدون مجاهده و کوشش علمی و عملی میسر نیست . کسانی که می خواهند از محدوده غرایز حیوانی و شهوات نفسانی قدمی فراتر بگذارند و به صفات عالی انسانی متخلق شوند، باید استعدادهای معنوی خود را به فعلیت در آورند و حس بشر دوستی و فضیلت خواهی را در نهاد خویش

بیدار کنند تا بتوانند از لذایذ معنوی و روحانی بهره مند گردند و در انجام وظایف انسانی احساس خشنودی و مسرت نمایند.

به عبارت دیگر، بشر در ادراک لذایذ و شهوات حیوانی احتیاج به مربی و معلم ندارد و مانند سایر حیوانات، خود به خود به سوی خوردن و نوشیدن و اعمال شهوت و غضب و دیگر تمنیات مادی کشیده می شود، ولی برای آن که به مقام انسانیت برسد و از صفات عالی انسانی برخوردار باشد، باید از وجود مربی و برنامه های تربیتی استفاده کند و با سعی و کوشش، خویشتن را بر طبق آن بسازد.

اعمال غریزه نیرومند خود دوستی ، که مشترک بین بشر و حیوانات است ، نیازی به حمایت و تربیت ندارد، ولی خلق انسانی دگر دوستی ، در پرتو حمایت و پرورش نیرومند می شود و به کار می افتد. ارضای بی قید و شرط شهوت جنسی ، که از صفات حیوانی است ، احتیاج به مربی و راهنما ندارد، ولی تخلق به خوی انسانی عفت ، کوشش و پرورش لازم دارد. به کار بردن قوه غضب و انتقام گرفتن نیازمند تربیت نیست ، ولی نیل به خلق عفو و اغماض ، که نشانه انسانیت است ، آموزش و پرورش می خواهد. اعمال غریزه حرص در جمع آوری مال ، که باعث جمال اجتماعی و لذت مادی است ، محرک خارجی لازم ندارد و بشر خود به خود در این راه می رود، ولی برای آن که یک فرد ثروتمند دگر دوست باشد و قسمتی از اموال خود را به رایگان در اداره زندگی یتیمان صرف کند یا در اختیار بیماران فقیر بگذارد، احتیاج به مربی و محرک دارد.

بشر عاشق کامیابی و شیفته لذت است . محرک مردم در ارضای غرایز حیوانی و اعمال شهوات ، جلب لذایذ و خشنودی نفس است . مریبان بشر اگر بخواهند مردم را به راه انسانیت سوق دهند و به صفات عالی انسانی متخلقشان سازند، باید نیروی درک معنوی آنان را بیدار کنند تا احساس نمایند که راه کامیابی و نیل به لذایذ، منحصر در اعمال شهوات حیوانی نیست ، بلکه ارضای تمایلات عالی انسانی و اعمال تمنیات روحانی نیز مانند به کار بستن غرایز حیوانی لذت بخش و مایه خشنودی خاطر است ، با این تفاوت که لذایذ حیوانی ، زودگذر و سطحی است و لذایذ روحانی ، پایدار و عمیق است .

اگر افراد بر اثر تعالی نفس از لذت عفو و اغماض آگاه گردند و بفهمند که در عفو لذتی است که در انتقام نیست ، با کمال میل و رغبت از این خوی انسانی استقبال می کنند و خویشتن را از صفت سبعانه انتقام بر حذر می دارند. اگر به

خوبی درک کنند که تسکین آلام دردمندان و شاد کردن دل‌های شکسته یتیمان ، بیش از جمع مال لذت دارد، با گشاده رویی به این روش انسانی می‌گرایند و قسمتی از ثروت خود را در راه دگر دوستی و برای جلب لذت معنوی صرف می‌کنند.

انبیای الهی با احیای فطرت توحیدی بشر، برنامه انسان‌سازی خود را آغاز کردند و در ظل ایمان به خداوند، مردم را به انجام وظایف انسانی و مکارم اخلاقی وادار ساختند و به آنان خاطر نشان نمودند که خدای را پرستیدن و به خلق خدا نیکی کردن ، مایه رضا و خشنودی پروردگار بزرگ است و برای انسان به ایمان ، جلب رضای الهی از هر نعمتی گواراتر و از هر لذتی مطبوع‌تر است .

قال الصادق عليه السلام : اوحى الله عزوجل الى داود يا داود بي فافرح و بذكري فتلذذ و بمناجاتي فتنعم ⁽⁶⁰¹⁾

برای خدا اطعامتان می‌کنیم و در این کار از شما انتظار پاداش و سپاسی نداریم .

پیامبران خدا با تعالیم روحانی خود، لذاذ مردم را گسترش دادند و آن را از انحصار شهوات حیوانی خارج ساختند. نیروی درک باطنشان را تقویت کردند و کام جانشان را به طعم معنویات آشنا نمودند و به آنان فهماندند که انسان با ایمان می‌تواند به موازات کامیابی‌های مادی ، از لذاذ معنوی نیز برخوردار باشد.

عن ابی جعفر عليه السلام قال : لهو المؤمن من فی ثلثة اشياء . التمتع بالنساء و مفاکهة الاخوان و الصلوة باللیل ⁽⁶⁰³⁾

حضرت مسیح علیه السلام در مواعظ حکیمانه خود فرمود: همان طور که بیمار به غذای گوارا و مطبوع نظر می کند و بر اثر شدت درد از خوردن آن لذت نمی برد، همچنین دنیاپرستان، بر اثر حب مال، از عبادت الهی لذت نمی برند و شیرینی آن را درک نمی کنند.

کسی که جنبه معنوی در نهادش پرورش یافته و انسان واقعی شده است، هرگز اسیر لذایذ مادی و ارضای غرایز حیوانی نیست. او بیشتر به لذایذ روحانی و کامیابی های انسانی توجه دارد و از لذایذ مادی تا حدی استفاده می کند که مرضی خدا باشد و به جنبه معنوی و انسانی اش آسیبی نرساند.

قال عبدالله بن عباس دخلت علی امیر المؤمنین علیه السلام بذی قار و هو یخصف نعله فقال لی: ما قيمة هذا النعل؟ فقلت لا قيمة لها. فقال علیه السلام والله لهی احب الی من امرتکم الا ان اقیم حقا او ادفع حقا او ادفع باطلا⁽⁶⁰⁵⁾

کارانجیا: ما داشتیم درباره استفاده از زمان فراغت و بیکاری به عنوان یکی از مسائلی که مارکس نتوانسته است پیش بینی کند، گفت و گو می کردیم و جنابعالی می گفتید که تنها از راه های علمی و روشهای مارکسیستی نمی توان به حل آن پرداخت.

نهر و: بلی، در واقع مسئله آفرینش یک موجود انسانی کامل مطرح است. یعنی علاوه بر توسعه دستگاه های مادی و طرح برنامه های پیشرفت اقتصادی و مادی برای به وجود آوردن یک انسان واقعی، لازم است چیزهایی که شاید بتوان آن ها را عوامل روحی و اخلاقی نامید، نیز بر آن افزوده شود.

طرح برنامه ها و توسعه اقتصادی و مادی، اکنون تقریبا صورت یک فرمول علمی و ریاضی را پیدا کرده است. به طوری که هرگاه زمینه محکم و استواری

برای اقتصاد فراهم گردد، ناچار نتایج دلخواه و مورد نظر، از لحاظ به وجود آمدن رفاه مادی و اقتصاد متکی به خویش نیز به دست خواهد آمد.

اما آیا واقعا همین کافی است؟ من چنین گمانی ندارم. حتی در کشورهایی که از لحاظ اقتصادی تکامل بسیار یافته اند، پیشرفت های مادی نتوانسته است زندگی کامل و شایسته و درستی برای مردم فراهم سازد و در آن جاها یک نوع خلاء و کمبود و عدم تناسب و تعادل وجود دارد.»⁽⁶⁰⁷⁾

علی علیه السلام فرمود: شدت علاقه و حرص آدمی به جلب لذایذ، باعث گمراهی و مایه پستی و سقراط است.

بدبختانه، در دنیای کنونی و زندگی ماشینی امروز بسیاری از مردم از صراط مستقیم خلقت و فطرت منحرف شده اند. نیمی از انسان را که جنبه مادی و محسوس اوست مورد کمال توجه قرار داده و فعالیت های خود را در راه آن به کار انداخته اند و به نیم معنوی و نامحسوسش، که پایگاه اصلی زندگی انسانی است، بی اعتنا شده و عملا پشت پا زده اند. اینان پنداشته اند که هدف اساسی در زندگی بشر، تنها ارضای غرایز حیوانی و اعمال تمایلات نفسانی و بهره مندی بیشتر از لذایذ و شهوات است.

پیشوای عالی قدر اسلام، چنین گمان ناروا و تصور باطل را، که مایه تحقیر و اهانت به مقام انسان است، ناشی از نادانی و جهل می داند و صاحبان چنین پنداری را مستحق عذاب الهی می شناسد.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من لم ير ان الله عليه نعمه الا في مطعم او مشرب فقد جهل و كفر نعم الله و ضل سعيه و دنا منه عذابه.⁽⁶⁰⁹⁾

«با افزایش جنایت در آمریکا اف. بی. آی، پلیس فدرال آمریکا، گزارش داد که میزان جنایات جدی، طی سال 1968 در آمریکا، 17 درصد بالا رفت.

تعداد جنایات همراه با اعمال خشونت 19 درصد افزایش یافت ، که دزدی و سرقت ، با 29 درصد افزایش در راس آن قرار دارد. تعداد قتل و تجاوز جنسی ، هر دو ، 14 درصد بیشتر از سال 1967 بود.

ادگار هوور، رئیس پلیس فدرال ، گفت که سرقت مسلحانه با 34 درصد افزایش ، 61 درصد تمام جرایم سال گذشته را تشکیل داده است . نیویورک با 904 قتل در راس شهرهای دیگر آمریکا قرار گرفته است .⁽⁶¹¹⁾

دنیای امروز، ماده و شئون مادی را در زندگی بشر اصیل شناخته و به جهات روحانی اعتنایی ندارد. در دنیای کنونی به اندازه ای توجه بشر به محسوسات جلب شده که بسیاری از مردم کشورهای پیشرفته ، خوشبختی و سعادت خود را تنها در مادیات و مظاهر آن جستجو می کنند و معنویات عملاً به دست فراموشی سپرده شده است .

بشر امروز در راه علم و دانش به پیروزی های عظیمی نایل آمده است ، ولی تمام این پیروزی ها در حدود مسائل مادی و امور محسوس جهان طبیعت است و در امور معنوی و انسانی ، نه تنها پیشرفتی نکرده ، بلکه اساساً مسائل معنوی را از مباحث علمی حذف کرده است .

در نظر دنیای امروز، علم عبارت از بررسی ، و تحقیق پیرامون جهان ماده و پی بردن به اسرار نهفته آن است . عالم کسی است که نکته مجهولی را در دنیای محسوس آشکار سازد و به یکی از رازهای طبیعت پی ببرد و قدمی در بهبود زندگی مادی بشر بردارد و بر لذایزش بیفزاید. خلاصه ، در جهان امروز، علم خدمتگزار زندگی مادی و وسیله ارضای غرایز و برآوردن خواهش های نفسانی بشر است و پیرامون انسان سازی و احیای جهات روحانی و معنوی بشر بحث و گفت و گویی ندارد.

(يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ). (613)

انسان ، به جز یک جنبه حقیقت را درک نکرده و روی درخت علم میوه ممنوع را چیده است ، ولی این میوه نارس بوده و ما را به همه چیز جز خودمان بینا کرده است . تکنولوژی برای ما موجب ثروت و سلامت و آسایش و همه قسم تسهیلات زندگی گردید، ولی خطای بزرگی در طرح ما راه یافت ، زیرا علوم زیستی خیلی از علوم ماده بی جان عقب افتاده و ما قبل از آن که به شناسایی جسم و جان خویش موفق شویم ، بر دنیای مادی مسلط شدیم . انسان متجدد برای ماده اولویت قائل شد و معنی را در برابر اقتصاد قربانی کرد. اگر انسان را فقط به فعالیت اقتصادی اش منحصر کنند، مانند آن است که قسمت بزرگی را از وی بریده باشند.» (615)

ما در آتیه نشانه ها و آیات خود را که در مجموعه جهان آفرینش و همچنین در ساختمان انسان وجود دارد، به مردم نشان خواهیم داد تا بر آنان واضح و آشکار گردد که خدا بر حق است .

این آیه با سین که حرف استقبال است ، آغاز شده و خداوند مژده داده است که در آینده آیات آفاقی و انفسی را به موازات یکدیگر به جهانیان ارائه می کنم تا بشر، هم جهان را بشناسد و از نظام حکیمانه آفرینش آگاه گردد و هم خود را بشناسد و به جنبه های مادی و معنوی خویش واقف شود و بر اثر این دو آگاهی ، حق بر عموم مردم آشکار آید و بشر به افتخار ایمان و خداپرستی نایل گردد.

گرچه دنیای امروز، من حیث المجموع ، در شناخت جهان و انسان پیشرفت های عظیمی نصیب شده و به مقدار قابل ملاحظه ای به آیات آفاقی و انفسی پی برده است ، ولی این پیشروی با موازنه و تعادل صورت نگرفته و در نتیجه

حق و حقیقت به شایستگی آشکار نشده است و جوامع بشری آن طور که باید از نعمت ایمان به خداوند برخوردار نیستند.

بشر امروز در شناسایی جهان ماده و پی بردن به آیات آفاقی فرسنگ ها پیشروی کرده است. از یک طرف، هسته اتم را شکافته و نیروی آن را مسخر نموده و از طرف دیگر سینه فضا را شکافته و انسان را به کره ماه رسانده است، ولی در شناختن خود و پی بردن به آیات انفسی چند قدمی بیشتر برنداشته، آن هم در حدود مسائل مادی و امور محسوس آدمی است و گرنه انسان از جنبه های معنوی مورد مطالعه و شناسایی قرار نگرفته و اسرار روح بشر آشکار نشده است.

همان طور که قرآن کریم وعده داده، روزی خواهد آمد که بشر خود را بشناسد و به دقایق آیات انفسی نیز پی ببرد و بین ماده و معنی تعادل و موازنه برقرار شود، البته در آن روز حق و فضیلت آشکار می گردد و بشر در ظل ایمان، زندگی انسانی دست می یابد و در کمال آسایش و آرامش امرار حیات می کند. ولی در دوره کنونی که تمام توجه معطوف به امور مادی است و جنبه های معنوی عملاً به دست فراموشی سپرده شده است، بشر راه پستی و انحطاط اخلاقی را می پیماید و پیوسته بر مقدار جرایم و جنایات خویش می افزاید و در نگرانی و فشار روحی زندگی می کند.

(وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى).⁽⁶¹⁷⁾

در این دنیای تیره و تاریک، که خوددوستی و مادی گری بر آن حاکم است، جوانان مسلمان باید از تعالیم آسمانی اسلام به شایستگی استفاده کنند و با به کار بستن برنامه های آن، خودشناس و خدانشناس، دگر دوست و خدمتگزار

مردم و خلاصه انسان واقعی باشند و بدین وسیله خویش را سعادت‌مند و خوشبخت سازند.

جوانان مسلمان برای جلب رضای الهی و نیل به مقام شامخ انسانی موظف اند قسمتی از اوقات فراغت خود را به احیای جنبه های معنوی و جلب لذایذ روحانی اختصاص دهند و با ستایش و پرستش پروردگار، با اقامه حق و فضیلت و با محبت به مردم و خدمت به انسان ها، خود را از حسیض حیوانیت و پستی های آن برهانند و موجبات تعالی و تکامل خویش را فراهم آورند.

خلاصه ، جوانان باید بدانند که ایام شهاب یکی از نعمت های بزرگ خداوند و از بهترین فرصت های زندگی برای تخلق به مکارم اخلاقی و احیای جنبه های انسانی است . آنان موظف اند از این نعمت زودگذر قدردانی کنند و در اوقات فراغت ، شخصیت روحانی و معنوی خویش را پرورش دهند و خود را انسان واقعی بسازند.

قال علی عليه السلام : احسنوا صحبة النعم قبل فراقها فانها تزول و تشهد علی صاحبها بما عمل فیها. (619)

یکی از تمایلات غریزی بشر که باید حتما تحت مراقبت کامل و رهبری صحیح قرار گیرد و طبق برنامه های منظم و هدایت مربیان شایسته ، در جای خود با اندازه گیری ارضا شود، تمایل به تفریح است .

بشر، به کشش طبیعی برای رفع خستگی اعمال روزانه و رهایی از آداب و رسوم اجتماعی ، به پناه تفریح و تفرج می رود و اوقات فراغت خود را با کارهای مسرت بخش و فرح انگیز می گذراند، تا موقتا از قید و بندهای عادی آزاد گردد و چند ساعتی بدون احساس مسؤ ولیت ، سرگرم نشاط و شادمانی باشد.

کسی که در این مواقع حساس ، به دلخواه خود دنبال کامجویی و لذت طلبی می رود و در راه ارضای غریزه تفریح ، بی قید و شرط از هوای نفس خویش پیروی می نماید، سرانجام به عوارض نامطلوب مواجه گشته و احیانا به مصائب و آلام غیر قابل جبران دچار خواهد شد.

قال علی عليه السلام : من فعل ما شاء لقي ما ساء. (621)

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است : بیشتر مردم درباره دو خصلت دچار گمراهی و ضلالت هستند. یکی در مورد سلامت و صحت و آن دیگر در امر فراغت و بیکاری .

بشر در موقعی که سالم است ، به خطر بیماری فکر نمی کند و با افراط در غذا و زیاده روی در پاره ای از اعمال ، از مسیر بهداشت منحرف می شود و سلامت خود را از دست می دهد. همچنین در اوقات فراغت ، به عنوان تفریح و شادکامی ، به کارهای خلاف مصلحت دست می زند و برای نیل به لذایذ بیشتر، خود را تیره روز و بدبخت می نماید.

برای آن که جوانان از عوارض شوم تفریحات مضر مصون بمانند و در ساعات فراغت ، خویشان را به پلیدی ها آلوده نکنند، لازم است دو نکته را همواره مورد توجه جدی خویش قرار دهند و با تصمیم قاطع آنها را به کار بندند.

اول ، خود را از اسارت تقلید دیگران آزاد سازند و با واقع بینی و به کمک تعالیم دینی و راهنمایی های علمی ، سرگرمی های خوب و بد را به درستی تشخیص دهند و کورکورانه تحت تاءثیر آداب غلط و عادات ناپسند محیط خود یا اوضاع و احوال جهان خویش قرار نگیرند و مانند مردمی نباشند که قرآن شریف درباره آنان فرموده است :

(وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا). (623)

علی علیه السلام فرمود: کسی که نفس خود را در مقابل انگیزه های لذایذ نگاه می دارد، مالک تمایلات خویشتن است و آن کس که نفس سرکش را در راه نیل به لذایذ آزاد می گذارد، در معرض نابودی و هلاکت است .

اینک برای مزید آگاهی و اطلاع نسل جوان ، در این بحث ، پیرامون بعضی از تفریحات مضر و زیان بخش گفت و گو می کنیم و با استفاده از تعالیم اسلامی و تحقیقات علمی دانشمندان بشر، پاره ای از خطرات جسمی و روانی آن ها را مورد بررسی قرار می دهیم تا جوانان برای حفظ سلامت و تءامین سعادت خویش ، از آن تفریحات ناسالم برحذر باشند و خویشتن را از عوارض شوم آن ها مصون نگاه دارند.

میگساری و قماربازی ، دو عمل تفریحی خطرناک و دو سرگرمی زیان آوری است که در طول قرن های متمادی ، بین ملل و اقوام بشری معمول بوده و مفاسد بی شماری به بار آورده است . در دنیای امروز نیز نوشابه های الکلی و قمار، با مقیاس وسیع تری ، برای بسیاری از مردم جهان وسیله تفریح و سرگرمی است و جوامع بشری بیش از پیش گرفتار عوارض خانمانسوز این دو عامل بدبختی و فساد هستند.

این نکته قابل انکار نیست که مشروبات الکلی ، از نظر اقتصادی ، برای کشورهای بی که به کار تولید یا تجارت آن اشتغال دارند، حایز اهمیت است . خانواده های زیادی بدین وسیله ارتزاق می کنند و مالیات های سرشاری عاید خزانه دولت ها می شود و خلاصه درآمدی که از این راه به دست می آید، رقم قابل ملاحظه ای را تشکیل می دهد.

از نظر اقتصادی ، تا سال 1949، بیش از چهار میلیون نفر فرانسوی ، قسمت اعظم یا تمام درآمد خود را از راه تولید یا تجارت نوشابه های الکلی به دست می آوردند و به طور قطع اکنون آمار تولیدکنندگان و بازرگانان الکل ، از این رقم تجاوز کرده است .

در راس همه باید توده کشاورزان فرانسه را که به کشت انگور اشتغال دارند، در نظر داشت . سطحی که زیر کشت مو می باشد، از یک میلیون و پانصد هزار هکتار تجاوز می کند و در قسمت شمال غرب فرانسه ، سطح وسیعی به کشت سیب اختصاص یافته و گروه کثیری به تولید شراب سیب اشتغال دارند که در این آمار منظور نشده است .⁽⁶²⁵⁾

نوشابه های الکلی و قمار، زیان های مشترک و زیان های اختصاصی بسیار دارند که در منابع دینی از آنها یاد شده و اولیای گرامی اسلام صریحا خاطر نشان ساخته اند. دانشمندان بشر نیز بر اساس تحقیقات علمی و روش های تجربی به وجود آن زیان ها اعتراف نموده و در کتاب های خود آورده اند. برای مزید اطلاع جوانان در این بحث به پاره ای از آنها اشاره می شود.

یکی از زیان های مشترک شراب و قمار، که از نظر روانی و اجتماعی مهم و قابل ملاحظه است و می تواند مفسد بسیاری به بار بیاورد، دشمنی و خصومتی است که بر اثر این دو عامل فساد بین افراد ایجاد می شود، مشروب و قمار، حس بدبینی و کینه توزی را در نهاد آدمی بیدار می کند، محیط محبت و دوستی را تیره و تار می سازد و زمینه انتقامجویی و اعمال خشم را مهیا می نماید.

انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة و البغضاء فی الخمر و المیسر.⁽⁶²⁷⁾
«دشمنی ها و خصومت هایی که در اثنای بازی ورق روی می دهد، نیازی به تفسیر و توضیح ندارد. این نکته را باید یادآور شد که حتی در متمدن ترین

جوامع و دوستانه ترین بازی ها، به خوبی می توان آثار تجلیات غرایز مخرب را به صورت لطیف تر و ملایم تر مشاهده کرد.

در بازی پوکر نیازی بدان نیست که انگیزه های مخرب، تغییر صورت دهد. بازی پوکر خود مبنی به جنگ و مبارزه است. در این بازی، تا حدودی که مقررات اجازه می دهد، هر بازیکنی می کوشد تسلط خود را بر بازیکن دیگر تحمیل نماید. او ممکن است طرف دیگر را درباره نیروی خودش اغفال کند و به اشتباه بیندازد و به قول معروف بلوف بزند، زیرا هدف بازی، یا اغفال طرف دیگر درباره نیروی حقیقی خود است و یا آن که اثبات این نیرو می باشد.

بازی شطرنج نیز از هر حیث مظهر تمایل انسان به تلطیف غرایز مخرب خود است، با این تفاوت که در این بازی، نسبت به بازی های دیگر، قوای خصومت آمیز صریح تر و گشاده تر عرضه شده است. این بازی به صورت یک جنگ بازی یعنی یک نمایش جنگ بین دو کشور است. ارنست جانس، ضمن مطالعه استادانه روان شناسی شطرنج، خاطرنشان می کند: مسلم است که انگیزه بازیکنان شطرنج تنها جنبه مبارزه طلبی بازی شطرنج که خاص همه بازی های مبارزه ای است، نمی باشد بلکه انگیزه ای زشت تر و ناپسندتر دارد که همان جنبه پدرکشی این بازی است. زیرا هدف این بازی، اسیر کردن و مات کردن است. جان هس از این که در دوران اقامت در زندان شطرنج بازی کرده بود، احساس ندامت می کرد، زیرا معتقد بود که بدین طریق عواطف نامطلوب خویش را بروز داده است. ⁽⁶²⁹⁾»

امام صادق علیه السلام به مفضل فرموده است: بعضی از مردم اند که اگر حیا نمی بود، حق پدر و مادر و همچنین حق ارحام و بستگان خود را مراعات نمی

نمودند. اگر حیا و ترس از ملامت مردم نمی بود، هیچ امانتی را بر نمی گرداندند و از هیچ فحشا و بی عفتی چشم پوشی نمی کردند.

بدبختانه مشروب و قمار دو عامل خطرناکی هستند که می توانند پرده حیا را پاره کنند و احساس شرم را از صفحه خاطر بزایند و افراد را چنان در گناه جسور و بی باک سازند که از هیچ کس و در هیچ شرایطی اظهار انفعال نکنند و بی پروا به هر ناپاکی و جنایتی دست بزنند.

قال علی بن الحسین علیه السلام : و الذنوب التي تهتك العصم شرب الخمر و اللعب بالقمار. ⁽⁶³¹⁾

«الکل شرم و حیا را از بین می برد، پرده عفت ها را از هم می درد و شخص را از کلیه قیود و رسوم اجتماعی ، مذهبی و اخلاقی آزاد کرده ، ندای وجدان را خفه می سازد و فرشته را تبدیل به اهرمن می نماید. اولین قدمی که از جاده عفاف بیرون نهاده می شود، غالبا در حین مستی است ، زیرا مستی که آمد، عقل و وجدان به در می رود و در غیاب عقل و وجدان ، عفت مفهومی ندارد.

پسران و دختران و زنانی که گمراه می گردند، کسانی هستند که در جاده زندگی ، نخست فریب دختر را خورده و در مصاحبت وی از شاهراه صلاح منحرف شده ، لاجرم در بیابان وحشتناک زندگی سرگردان و آخرالامر در منجلاب نکبت و بدبختی غرق گردیده اند.» ⁽⁶³³⁾

«کارگر 39 ساله ای در کافه ای ضمن قمار، تمام دستمزد هفته خود را باخت . در نتیجه به هیجان آمد و چاقوی خود را بیرون کشید. شخصی که جزء بازیکنان نبود، گفت : ژان چاقو را کنار بگذار، اما این کارگر بی درنگ چاقو را در قلب او فرو کرد.» ⁽⁶³⁵⁾

حضرت رضا علیه السلام فرمود: خداوند شراب را حرام کرده است برای آن که شراب مایه فساد است. به علاوه، عقل را از درک حقایق ساقط می کند و آدمی را در مواجهه با مردم بی شرم و حیا می نماید. شرابخواران بر اثر سم جانکاه الکل همواره در معرض آسیب عقلی قرار دارند و دو قسم دیوانگی آنان را تهدید می کند. اول جنون حاد و دوم جنون مزمن.

جنون حاد عبارت از دیوانگی کوتاه مدتی است که به نام مستی عارض شرابخوار می گردد و چند ساعتی عقلش را تیره و تار می کند و بر اثر آن، گفتار و رفتار از وجهه عقلانی خارج می شود و به کارهای جنون آمیز دست می زند و احیانا مرتکب جنایت می گردد.

«الکل با زایل کردن عقل، قدر و منزلتی برای آدمی باقی نمی گذارد. با مستی، همه مفاسد روحی و اجتماعی پدید می آید و همه موانع اخلاقی در هم می شکند. چون عنان نفس از کف به در رفت، آن چه که آدمی را جلو می گرفت و به خویشتن داری و امانت داشت، از میان برمی خیزد و عقلی نیست که به آدمی نهیب زند این کار را بکن و آن کار را منمای، این سخن را بگوی و لب از فلان گفتار فرو بند.»⁽⁶³⁷⁾

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: شراب مادر تمامی پلیدی ها و منشاء همه ناپاکی هاست.

قیل لامیرالمومنین علیه السلام: انک تزعم ان شرب الخمر اشد من الزنا و السرقة فقال نعم!... و ان شارب الخمر اذا شرب زنی و سرق و قتل النفس التي حرم الله عزوجل و ترک الصلوة.⁽⁶³⁹⁾

جنون مزمن عبارت از دیوانگی ثابت و مداومی است که الکلیست ها، یا به لغت مذهبی ، مدمن الخمرها، دچار آن هستند و سرانجام کارشان به تیمارستان می کشد. در نظر اولیای گرامی اسلام ، گناه مدمن الخمر به قدری عظیم است که آن را در ردیف بت پرستی و شرک به خداوند بزرگ شناخته اند.

قال رسول الله ﷺ : مدمن الخمر كعابد وثن و هو مدمن عليه يلقي الله عزوجل حين يلقاه كعابد وثن .

یک آمار سوئسی نشان می دهد که در مدت پنج سال ، از 1926 تا 1930، از مردانی که در تیمارستان بستری شده اند، 22/5 درصد دارای بیماری های روانی ناشی از الکل بوده و 7/6 درصد امراض روانی دیگر داشته اند که تواءم با الکلیسم بوده ، یعنی جمعا 30/1 درصد بیماران روانی را نوشابه های الکلی به تیمارستان کشانده است. (642)

حضرت رضا عليه السلام از رسول اکرم ﷺ نقل کرده که فرموده است : هر قسم مشروب الکلی که از نوشیدنش عقل تغییر می کند، زیاد و کمش حرام است .
عن معاوية بن وهب عن ابي عبدالله عليه السلام قال قال رسول الله ﷺ : كل مسكر حرام فما اسكر كثيره فقليله حرام . قال قلت فقليل الحرام يحله كثير الماء . فرد عليه بكفه مرتين لالا. (644)

و نیز از رسول اکرم ﷺ نقل کرده است که فرمود: هر ماده سکرآور حرام است . راوی می گوید پرسیدم به هر مقدار باشد ممنوع است ؟ فرمود: بلی ، نوشیدن یک جرعه آن هم حرام است .

«کاپلین ، روان پزشک معروف و شاگردانش ثابت کرده اند که جذب الکل در خون ، ولو آن که میزان آن هر قدر ناچیز بوده باشد، درجه دقت و قدرت فهم و ادراک را ضعیف می کند و در مقابل ، ترشحات انسانی زیادتیر می شود و

همبستگی عضلات و اعصاب و اسکلت برای حرکت عادی و جا به جا شدن دچار اختلال می گردد.»⁽⁶⁴⁶⁾

یکی دیگر از زیان های بزرگ مشروبات الکلی ، که از نظر دینی و علمی ثابت و محقق است ، عیوب و نقایص موروثی است ، که از افراد الکلیست به فرزندان شان منتقل می شود. فرزند شخص الکلی تنبل و کودن و عصبانی است و پیوسته در معرض بیماری های گوناگون قرار دارد و اگر نطفه در حین مستی والدین یا یکی از آنها منعقد شود، عوارض عصبی و روانی سخت تری دامنگیر فرزند خواهد بود.

دکتر کارل می گوید:

«مستی زن یا شوهر در لحظه آمیزش ، جنایت واقعی است ، زیرا کودکانی که در این شرایط به وجود می آیند اغلب از عوارض عصبی یا روانی درمان ناپذیر رنج می برند.»⁽⁶⁴⁸⁾

امام صادق علیه السلام فرموده : هر کس دختر خود را به شرابخوار بدهد، با این عمل رحمت او را قطع کرده است .

عن النبی صلی الله علیه و آله : من زوج کریمته من شارب الخمر فکانما ساقها الی الزنا.⁽⁶⁵⁰⁾

هر زنی به آمیختن با شوهر شرابخوار خود تن در دهد، به عدد ستارگان آسمان خطا کرده و فرزندی که از آن آمیزش تولید می شود، پلید و ناپاک است «پروفسور آرنلد در مقاله ای که تحت عنوان الکلیسم و کودکان در مجله پزشکی نانت منتشر کرد، نوشت : مرگ کودکان الکلیک بیش از مجموع مرگ و میر کودکان سیفلیسی و مسلول است . به طور کلی کودکان الکلیک در برابر بیماری های عفونی مقاومت ندارند. کودکان شیرخوار به ورم معده و امعاء مبتلا هستند. کودکان بزرگ تر در معرض حملات تب های گوناگون می باشند.

اطفال که از پدران الکلیک به وجود آمده و زنده بمانند، غالباً ضعیف، علیل و مبتلا به تشنجات شدید بوده و قدرت دفاعی آنها در مبارزه با مشکلات حیات، ناچیز و در برابر عفونت های مختلف بسیار حساس خواهند بود. نقص بدنی، مانند عدم تقارن صورت، انحراف ستون فقرات، کر و لالی، کودک نمایی و عوارض ناشی از نارسایی غده تیروئید و همچنین ضایعات دماغی، مانند عقب ماندگی، بلاهت، عدم رشد، تصلب مغزی، داء الرقص، مالیخولیا، دیوانگی های حاد، هیستری و غیره در آنان فراوان دیده می شود.⁽⁶⁵²⁾

حضرت رضا علیه السلام فرموده است: شراب باعث عوارض قلبی است و در آن ضایعاتی به وجود می آورد. شراب دندان ها را سیاه و دهان را متعفن و بدبو می کند.

و عنه علیه السلام :... و هو یورث مع ذلك الداء الدفین.⁽⁶⁵⁴⁾

«هیچ عنصری از بدن نیست که به آفت الکل دچار نشود. الکل به کلیه اعضا آسیب رسانده و همه را از پای در می آورد. آن که دست به مشروب می زند تا عمری به خوشی و مستی بگذرانند و خود را مصنوعاً شاد سازد، باید بداند که چون معتاد شد، دیگر خوشی به سراغ او نخواهد آمد.

الکل مخاط زبان را خراب کرده و حس ذائقه را از بین می برد. به علاوه، بر اثر خرابی کبد، زبان همیشه به رنگ سرخ و دارای باره ای کثیف خواهد بود. کمتر معتاد الکل است که از معده خود شکایتی نداشته باشد و به سوء هاضمه، تشنج معده، شکم درد و استفراغ صبحگاهان دچار نباشد.⁽⁶⁵⁶⁾

نوشابه های الکی نه تنها روی افراد یک مملکت اثر بد می گذارد و اشخاص را علیل و ناتوان می سازد و مقاومت مزاجشان را در برابر هجوم بیماری ها تضعیف می کند، بلکه این سم خانمانسوز به شخصیت ملت ها نیز

آسیب می رساند. آنان را پست و زبون می نماید. نیروی مقاومت ملی و دفاع اجتماعی را در وجودشان تضعیف می کند و در نتیجه موقع هجوم دشمن خیلی زود از پای در می آیند.

«فرانسه نیمی از محصول شراب اروپا را تولید می کند و اروپا نیمی از محصول شراب دنیا را. با این حال فرانسه آن چه را تولید می کند برای مصرفش کافی نیست. به عبارت دیگر، یک چهارم محصول شراب دنیا در فرانسه تهیه می شود و این مقدار شراب برای فرانسوی ها، که یک شصتیم جمعیت دنیا را تشکیل می دهند، کافی نیست. اگر بگوییم یکی از علل عمده سقوط سریع فرانسه در جنگ دوم جهانی، افراط آن ملت در استعمال نوشابه های الکلی بوده است، سخنی به گزاف نگفته ایم. به سال 1945، که نیروی اشغالگران به کمک متفقین از سرزمین فرانسه رانده شد و آن کشور آزاد گردید، فوراً بزرگان و علمای قوم به تحقیق برخاستند تا علت این شکست فاحش را بیابند. یکی از علل بزرگ و موجبات بدبختی فرانسویان، الکلیسم و عادت به میگساری تشخیص داده شد. در این باره دکتر هویر و دکتر دوشن می نویسند: مبالغه نخواهد بود اگر بگوییم اشاعه الکلیسم در ارتش و مردمان غیر نظامی، از علل مستقیم و موجبات عمده شکست ما می باشد.

دکتر سیکاردو پلوزل، تحت عنوان الکلیسم از گذرگاه اجتماعی، می نویسد: الکلیسم یکی از مهم ترین علل مصیبت ماست. وی اعلامیه ای را که تحت عنوان تائیر الکلیسم در شکست سال 1940 به آکادمی پزشکی پاریس تسلیم نمود، به این عبارت خاتمه داد. به طور خلاصه، الکلیسم نه فقط به واسطه نوشابه های تقطیر شده، بلکه به خصوص به واسطه شراب، در بین سایر عوامل، یکی از علل شکست 1940 می باشد.

روی این اعلامیه ، کمیسیون الکلیسم آکادمی پزشکی فرانسه نیز به اتفاق آرا
قطعنامه ای به این مضمون تصویب کرد:

بین عوامل متعددی که در شکست فرانسه به سال 1940 مؤثر بوده اند،
الکلیسم مزمن و حاد، بر اثر نوشابه های تقطیر شده و شراب ، نقشی بازی کرده
که آکادمی وظیفه دار است آن را اعلام کند.

آری ، آن زمان که ملت آلمان شب و روز کار می کرد، جوانان آلمانی
تعلیمات نظامی می دیدند و ارتش آلمان تجهیز می شد، ملت فرانسه شب و روز
در میگساری به سر می برد و دید آن چه را که انتظار نداشت .»⁽⁶⁵⁸⁾
خلاصه آن که شرب خمر یکی از تفریحات مضر و زیان بخش و از گناهان
کبیره است . اولیای گرامی اسلام ، شارب الخمر را مستحق کیفرهای دنیوی و
اخروی دانسته و از وی بیزاری و براءت جسته اند، مگر آن که از عمل خود توبه
کند و از راهی که رفته است باز گردد.

قال رسول الله ﷺ : لا ينال شفاعتي من شرب المسكر و لا يرد علي
الحوض لا و الله .⁽⁶⁶⁰⁾

امام صادق عليه السلام فرموده : شارب الخمر از مصونیت های وابسته به ما بی بهره
است و از وی بری و بیزاریم .

جوانان اگر خواهان سعادت مادی و معنوی هستند و به سلامت عقل و جسم
خود علاقه دارند، باید به پیروی از تعالیم عالی اسلام از این تفریح و سرگرمی
خطرناک چشم پوشند و خویشان را در ساعات فراغت با آن سم جانکاه مسموم
نمایند و برای جلب لذت و کامیابی زودگذر، جوانی خود را تباه نسازند.

شنیدم که ساقی به میخواره گفت اگر راست خواهی فرح در شراب است
شنید این سخن مرد دهقان و گفت غلط کرد ساقی فرح در شباب است لازم

است جوانان بدانند که اسلام نه تنها شرب خمر را بر مسلمین تحریم نموده ، بلکه شرکت آنان را در مجالس شرابخواری دیگران نیز اجازه نداده است . زیرا مشاهده میگساری دیگران می تواند طبع متجاوز را تحریک کند و آدمی را به گناه شرب خمر وادار سازد.

ز دست دیده و دل هر دو فریاد که هر چه دیده بیند دل کند یاد
یکی از افسران ارتش منصور دوانیقی ، به مناسبت ختنه فرزند خود مجلس ضیافتی در حیره تشکیل داد و جمعی از رجال و معاریف را به آن مهمانی دعوت کرد. امام صادق علیه السلام نیز از مدعوین آن مجلس بود. موقعی که مهمانها کنار سفره مشغول صرف غذا بودند، یکی از مدعوین آب طلبید. پیشخدمت به جای آب ، کاسه شرابی آورد. همین که ظرف شراب را به دست مهمان داد، امام صادق علیه السلام از جا برخاست و سفره را ترک گفت . صاحب منزل علت حرکت آن حضرت را پرسید. در جواب فرمود:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله : ملعون من جلس على مائدة يشرب عليها الخمر. (662)

امام صادق علیه السلام فرمود: قریش مال خود و زن خود را در معرض برد و باخت قرار می داد و قمار می زد. خداوند این عمل ناروا را تحریم نمود و آنان را از این کار برحذر داشت .

بدبختانه ، این نادانی به عرب قبل از اسلام اختصاص ندارد. چه بسا مردمی که بر اثر شکست در قمار به هیجان آمده اند و برای جبران شکست ، زن خود یا شرافت خویش را در معرض بازی قرار داده و سرانجام آن ها را نیز باخته اند.

«مکزیکو، خبرگزاری فرانسه ، 25 نوامبر، ریکاردو لموس ، یکی از اعضای ارکستر جاز تلویزیون مکزیک ، که علاقه زیادی به بازی پوکر داشت ، دیشب

در منزل خود یک مجلس قمار تشکیل داد و پس از آن که تمام موجودی خود را به رقفا باخت ، تصمیم گرفت بر سر تنها چیزی که برایش باقی مانده بود، بازی را ادامه دهد و آن هم زنش بود.

متأسفانه در آخر بازی زنش را نیز باخت و چون همسرش در مقابل اصرار وی حاضر نشد خود را به برنده بازی تسلیم کند، آن قدر او را زد تا از حال رفت . اکنون زن بدبخت در بیمارستان بستری است و امیدی به بهبود او نیست

«(664)

به صریح قرآن شریف و روایات اسلامی ، آیین مقدس اسلام در چهارده قرن قبل ، تمام اقسام قمار را بر مسلمین تحریم کرده است . به علاوه ، درآمدی که از راه برد و باخت به دست می آید غیر قانونی شناخته و پیروان خود را از تصرف در آن اموال برحذر داشته است .

عن الرضا عليه السلام قال : ان الله تبارك و تعالى نهى عن جميع القمار و امر العباد بالاجتناب منها و سماها رجسا فقال رجس من عمل الشيطان فاجتنبوه .(666)

قال ابو عبدالله عليه السلام في قول الله عزوجل : و لا تاءكلوا اموالكم بينكم بالباطل قال ذلك القمار .(668)

بدبختانه در دنیای امروز بازی قمار به عنوان یکی از تفریحات مطبوع و دلپذیر به حساب آمده و مردم بسیاری از ساعات فراغت خود را با سرگرمی برد و باخت می گذرانند. بعضی به این کار ناپسند چنان معتاد شده اند که قسمت مهمی از عمرشان در قماربازی طی می شود و همواره از زیان های روحی و عصبی و اخلاقی و مالی آن رنج می برند.

جوانان عاقل و باهوش هرگز پیرامون قمار بازی نمی گردند و ساعات فراغت خود را در این سرگرمی مضر و زیان بخش مصروف نمی دارند و افکار

و اعصاب خود را فرسوده نمی کنند و موجبات تیره روزی و بدبختی خویش را فراهم نمی سازند.

جوانان با ایمان و مال اندیش ، به پیروی از تعالیم آسمانی اسلام ، نه تنها قمار نمی زنند و خود را به این گناه بزرگ آلوده نمی کنند، بلکه در مجلس قمار نیز شرکت نمی نمایند و بی جهت باعث بدنامی و احیاناً انحراف خود نمی شوند. خیال باخت جوان را کند به صورت پیر که چون در آینه ببند شود ز خویش بری قمار برد ندارد چنان که از اول قمار بازی گفتند نی قمار بری قمار باز چو دندان کشیده ای ماند که درد می کشد و می کند مدیحه گری خلاصه سرمد اگر باخت بینوا گردد و گر که برد شود کاسبی اش مفتخوری یکی دیگر از تفریحات مضر و زیان بخش ، که بدبختانه در بسیاری از ممالک جهان مخصوصا کشورهای پیشرفته غرب نفوذ کرده و نسل جوان را آلوده نموده و پیوسته با سرعت رو به افزایش می رود، استفاده از مواد مخدر و نشاطانگیز است .

بشر به طور طبیعی مایل به جلب لذایذ و مشتتهیات نفسانی است . کوشش می کند تا هر چه بیشتر موجبات کامرانی و خشنودی خویش را فراهم آورد و در زندگی از لذایذ زیادتری برخوردار گردد. مواد مخدر، که خود یکی از نیرومندترین وسایل کامیابی و لذت است و می تواند جوابگوی این تمایل طبیعی باشد، قهرا مورد علاقه لذت طلبان قرار می گیرد و با آغوش باز از آن استقبال می کنند، غافل از آن که این مواد لذت بخش و نشاط آور، عوارض بسیار خطرناکی در پی دارد و زیان های غیر قابل جبرانی به بار می آورد. انسان عاقل هرگز برای نیل به یک لذت کوتاه مدت و زودگذر، خویشتن را گرفتار مصیبت بزرگ و درد پایدار نمی نماید.

قال علی علیه السلام : لا یقوم حلاوة اللذة بمرارة الآفات .

چه بسیار جوانانی که بر اثر مواد مخدر، جوانی و حیاتشان تباه گردید. از سلامت جسم و عقل محروم شدند. به عوارض بدنی و بیماری روانی دچار گشتند. کارشان به تیمارستان کشید و در نتیجه شرافت انسانی و عمر عزیزشان یک جا بر باد رفت .

برای آن که جوانان ما از خطر وحشتزای مواد مخدر آگاه گردند و بیش از پیش به زیان های غیر قابل جبران این سموم خانمانسوز پی ببرند، اوضاع اسف بار دختران و پسران معتاد چند کشور غربی را به اختصار از جراید نقل می کنیم :

«افکار عمومی مردم فرانسه به هیجان آمده و هر روز فاجعه ای در این کشور رخ می دهد. مارتین 17 ساله ، در پاندول ، پاتریشیای 16 ساله ، در کان و ژان کلود 21 ساله ، در مارسی ، بر اثر استعمال داروی مخدر مرده اند.

دکتر روماژون می گوید: تنها مسئله کشیدن و دود کردن نیست . من در این دو سه سال اخیر به پسر بچه ها و دختر بچه های چهارده و پانزده ساله برخورد کرده ام که بازویشان پوشیده از جای آمپول بود و آن ها با تزریق مواد مخدر، خود را در معرض نیستی و هلاکت قرار می دهند.

هفته گذشته ، ماءمورین پلیس ، زن جوانی را که لباس مندرس او عبارت بود از یک مانتوی پشمی و یک پیراهن نخی و یک جفت کفش صندل و در پیاده رو خوابیده بود از خواب بیدار کرده و او را مستقیماً به دادسرای ناحیه بردند. یکی از پاسبانان وقتی دید که او به شدت می لرزد پتویی روی دوشش انداخت . زن در بازپرسی چنین گفت : اسمم فرانسواز و هفده سال دارم . دو روز است که هیچ ماده مخدری مصرف نکرده ام . بازپرس به او دستور داد آستین هایش را بالا بزند. او هم اطاعت کرد. بازوهایش سراسر پوشیده از جای آمپول بود. او

شخصاً هروئین به خود تزریق می کرد و گفت چون رگ دستش را پیدا نمی کند، ناچار به قوزک پایش تزریق می نماید و بعد چنین توضیح داد: «پریروز هنگام تزریق دیدم که خون در سرنگ داخل شد. فهمیدم که باید سرنگ را بکشم و این خون برای من به منزله چراغ قرمز است. هر وقت خون در سرنگ ظاهر می شود، می فهمم که باید تزریق را متوقف کنم و تا دو روز صبر کنم سپس دوباره شروع کنم.»⁽⁶⁷¹⁾

«بیشتر زندانیان آمریکایی معتاد به مواد مخدر، به خصوص ماری جوانا می باشند، لکن در این مورد اشکالی وجود دارد و آن تعداد معتادان است. زیرا بنا به قول مقامات رسمی، در حدود دو سوم زندانیان مرد و نود و پنج درصد زنان زندانی واشنگتن معتاد می باشند. با توجه به این ارقام مشاهده می شود که در پایتخت ایالات متحده آمریکا، حداقل پنج هزار نفر معتاد وجود دارد که برای ارضای احتیاجات خود، سالانه پانصد هزار دلار صرف می کنند و به منظور تهیه این مبلغ، حداقل یک صد و پنجاه هزار دلار کالا از نقاط مختلف سرقت می نمایند.»⁽⁶⁷³⁾

«سخنگوی وزارت بهداشتی انگلستان اعلام داشت تعداد مبتلایان به مواد مخدر در این کشور شش برابر شده است. وی پیشنهاد کرد در روش های فعلی مبارزه با مواد مخدر تجدید نظر شود. آمار نشان می دهد که معتادین بیشتر از طبقه جوان هستند.»⁽⁶⁷⁵⁾

علی عليه السلام فرموده است: ننگ رسوایی، شیرینی لذت را تیره و تار می سازد. خلاصه بحث آن که شرابخواری و قماربازی و استعمال مواد مخدر از تفریحات و سرگرمی های مضر و زیان بخش است. جوانی که در اوقات فراغت پیرامون آن ها می گردد و خویشتن را آلوده می کند، باید بداند با این

عمل راه هلاک و تباهی را در پیش گرفته و با دست خود بنای سعادت خویش
را ویران می سازد.

پاورقی ها

- 1- سوره 19، آیه 96.
- 2- چه می دانم؟ بلوغ، ص 90.
- 3- اصول روان شناسی مان، ص 183.
- 4- روان شناسی اجتماعی، ص 349.
- 5- جامعه شناسی ساموئل کینگ، ص 106.
- 6- روان شناسی کودک، ص 306.
- 7- روان شناسی اجتماعی، ص 349.
- 8- روان شناسی رشد، ص 412.
- 9- اصول روان شناسی مان، ص 150.
- 10- نهج البلاغه، کلمه 247.
- 11- روان شناسی اجتماعی، ص 348.
- 12- کافی 2، صص 144 و 102 و 100.
- 13- کافی 2، صص 144 و 102 و 100.
- 14- کافی 2، صص 144 و 102 و 100.
- 15- نهج البلاغه، کلمه 11.
- 16- تفسیر روح البیان، ج 4، ص 356.
- 17- سلامت روح، ص 40.
- 18- رشد شخصیت، ص 35.
- 19- روان شناسی رشد، ص 417.
- 20- روان شناسی کودک، ص 318.
- 21- اصول روان شناسی مان، ص 155.
- 22- کافی، ج 2، ص 103.
- 23- کافی، ج 2، ص 101.
- 24- روان شناسی رشد، ص 414.
- 25- رشد شخصیت، ص 116.
- 26- کافی، ج 2، ص 259.

- 27- روان شناسی کودک ، ص 316.
- 28- روان شناسی رشد، ص 417.
- 29- لغت نامه دهخدا، آ ابوسعده، ص 352.
- 30- غرر الحکم ، ص 630.
- 31- کافی ، ج 2، ص 302.
- 32- اصول روان شناسی مان ، ص 157.
- 33- بحار، ج 15، ص 178.
- 34- روح القوانين ، صص 38 و 42.
- 35- روح القوانين ، صص 38 و 42.
- 36- بحار، ج 17، ص 129.
- 37- بحار، ج 15، قسمت 2، ص 236.
- 38- روان شناسی رشد، ص 419.
- 39- سفینه ، ((فقر))، ص 379.
- 40- نهج البلاغه ، کلمه 311.
- 41- شادکامی ، ص 167.
- 42- مجله حقوق امروز، سال اول ، شماره 6، نقل از ماهنامه فرانسه ، ص 75.
- 43- سوره 96، آیه 6.
- 44- نهج البلاغه ، کلمه 55.
- 45- سوره 19، آیه 96.
- 46- بحار، ج 17، ص 164.
- 47- محجة البيضاء، ج 6، ص 225.
- 48- غرر الحکم ، ص 622.
- 49- کافی ، ج 2، ص 120.
- 50- سوره 10، آیه 27.
- 51- بحار، ج 17، ص 164.
- 52- نهج البلاغه ، کلمه 6.
- 53- غرر الحکم ، ص 629.
- 54- سوره 18، آیه 7.

- 55- رشد شخصیت ، ص 26.
- 56- روان شناسی کودک ، ص 307.
- 57- روان پزشکی کودک ، دکتر گیلانی ، ص 37.
- 58- روان پزشکی کودک ، دکتر گیلانی ، ص 27.
- 59- روان پزشکی کودک ، ص 29.
- 60- روان شناسی کودک ، ص 311.
- 61- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 73.
- 62- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 11.
- 63- سوره 18، آیه 7.
- 64- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 111.
- 65- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 120.
- 66- معانی الاخبار، ص 342.
- 67- بحار، ج 17، ص 101.
- 68- کافی ، ج 2، ص 269.
- 69- غرر الحکم ، ص 661.
- 70- بحار، ج 17، ص 218.
- 71- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 121.
- 72- سوره 2، آیه 286.
- 73- سوره 22، آیه 78.
- 74- کافی ، ج 2، صص 86 و 84.
- 75- کافی ، ج 2، صص 86 و 84.
- 76- کافی ، ج 2، ص 86.
- 77- کافی ، ج 2، ص 86.
- 78- المستطرف ، ج 2، ص 56.
- 79- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 86.
- 80- سلامت روح ، ص 64.
- 81- بحار، ج 16، ص 57.
- 82- سفینه ، ((عجب))، ص 161.

- 83- غرر الحکم ، ص 151.
- 84- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 86.
- 85- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 109.
- 86- رشد شخصیت ، ص 44.
- 87- مجله خواندنی ها، شماره 18، سال 1325.
- 88- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 106.
- 89- نهج البلاغه ، خطبه 102.
- 90- "k90" چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 125.
- 91- غرر الحکم ، ص 86.
- 92- تفسیر برهان ، ص 412.
- 93- غرر الحکم ، ص 806.
- 94- تحف العقول ، ص 275.
- 95- سوره 7، آیه 138.
- 96- زمینہ جامعہ شناسی ، ص 176.
- 97- اخلاق و شخصیت ، ص 85.
- 98- مستدرک ، ج 2، ص 61.
- 99- جامعہ شناسی ساموئل کینگ ، ص 101.
- 100- جامعہ شناسی ، ص 101.
- 101- جامعہ شناسی ، ص 102.
- 102- زمینہ جامعہ شناسی ، ص 173.
- 103- زمینہ جامعہ شناسی ، ص 195.
- 104- ناسخ ، حالات علی علیه السلام ، ص 869.
- 105- جامعہ شناسی ، صص 403 و 88.
- 106- جامعہ شناسی ، صص 403 و 88.
- 107- مستدرک ، ج 2، ص 260.
- 108- مستدرک ، ج 2، ص 260.
- 109- وسائل ، ج 4، ص 14.
- 110- بحار، ج 17، ص 111.

- 111- غرر الحکم ، ص 396.
- 112- جامعه شناسی ، ص 395.
- 113- نهج البلاغه ، کلمه 190.
- 114- نهج البلاغه ، کلمه 190.
- 115- جامعه شناسی ، صص 398 و 394.
- 116- جامعه شناسی ، صص 398 و 394.
- 117- اخلاق و شخصیت ، ص 83.
- 118- جامعه شناسی ، ص 87.
- 119- اخلاق و شخصیت ، ص 77.
- 120- جامعه شناسی ، صص 89 و 88.
- 121- جامعه شناسی ، صص 89 و 88.
- 122- غرر الحکم ، ص 201.
- 123- فهرست غرر، ص 148.
- 124- شرح ابن ابی الحدید، ج 20، کلمه 102، ص 267.
- 125- تاءثیر علم بر اجتماع ، ص 146.
- 126- امیدهای نو، ص 24.
- 127- سرنوشت بشر، ص 65.
- 128- لذات فلسفه ، صص 88 و 91.
- 129- لذات فلسفه ، صص 88 و 9.
- 130- ابن ابی الحدید، ج 20، کلمه 125، ص 270.
- 131- جامعه شناسی ، ص 90.
- 132- سفینه ، ج 1، ((زمن))، ص 557.
- 133- غرر الحکم ، ص 457.
- 134- سوره 21، آیه 6.
- 135- چه می دانم ؟ بلوغ ، صص 51 و 52.
- 136- چه می دانم ؟ بلوغ ، صص 51 و 52.
- 137- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 11.
- 138- بحار، ج 5، ص 342.

- 139- کافی ، ج 1، ص 27.
- 140- تحف العقول ، ص 98.
- 141- الاسلام و الحضارة العربيه ، ص 103.
- 142- نگاهى به تاريخ جهان ، ج 3، ص 1462.
- 143- سوره 39، آيه 18.
- 144- بحار، ج 1، ص 90.
- 145- نهج البلاغه ، كلمه 275.
- 146- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص 76.
- 147- سوره 26، آيه 72.
- 148- سوره 7، آيه 28.
- 149- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص 84.
- 150- غرر الحكم ، ص 811.
- 151- نگاهى به تاريخ جهان ، ج 3، ص 1462.
- 152- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص 77.
- 153- روزنامه اطلاعات ، شماره 12131.
- 154- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص 50.
- 155- راز آفرينش انسان ، ص 140.
- 156- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص 49.
- 157- كتاب شادكامى ، ص 110.
- 158- سفينه ((امل))، ص 30.
- 159- غرر الحكم ، ص 726.
- 160- غرر الحكم ، ص 561.
- 161- نهج البلاغه ، كلمه 35.
- 162- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص 86.
- 163- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص 69.
- 164- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص 89.
- 165- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص 91.
- 166- چه مى دانم ؟ تربيت اطفال دشوار، ص 33.

- 167- چه می دانم؟ بلوغ، ص 91.
- 168- انسان ناشناخته، ص 214.
- 169- عقده حقارت، ص 14.
- 170- سوره 21، آیه 51.
- 171- سوره 19، آیات 42 و 43 و 46 و 48.
- 172- سوره 19، آیات 42 و 43 و 46 و 48.
- 173- سوره 19، آیات 42 و 43 و 46 و 48.
- 174- سوره 21، آیات 52 و 53 و 54.
- 175- سوره 6، آیه 81.
- 176- سوره 21، آیه 57.
- 177- سوره 21، آیه 60.
- 178- سوره 21، آیه 67.
- 179- نهج البلاغه، خطبه 94.
- 180- نهج البلاغه، خطبه 95.
- 181- نگاهی به تاریخ جهان، ص 323.
- 182- اسد الغابة، ج 2، ص 290.
- 183- سوره 91، آیه 9 و 10.
- 184- رشد شخصیت، ص 36.
- 185- غرر الحکم، ص 818.
- 186- نهج البلاغه، کلمه 351.
- 187- وسایل، ج 4، ص 40.
- 188- رشد شخصیت، ص 26.
- 189- ارشاد مفید، ص 142.
- 190- غرر الحکم، ص 91.
- 191- مستدرک، ج 2، ص 310.
- 192- اخلاق و شخصیت، ص 124.
- 193- مستدرک، ج 2، ص 67.
- 194- غرر الحکم، ص 152.

- 195- مستدرک ، ج 2، ص 67.
- 196- بحار، ج 17، ص 214.
- 197- اخلاق و شخصیت ، ص 106.
- 198- اخلاق و شخصیت ، ص 105.
- 199- لذات فلسفه ، ص 211.
- 200- اخلاق و شخصیت ، ص 123.
- 201- غرر الحکم ، ص 26.
- 202- مجمع البحرين ، عود.
- 203- نهج البلاغه ، نامه 31.
- 204- غرر الحکم ، ص 33.
- 205- بحار، ج 17، ص 217.
- 206- اخلاق و شخصیت ، ص 118.
- 207- اخلاق و شخصیت ، ص 104.
- 208- لذات فلسفه ، ص 222.
- 209- بحار، ج 17، ص 215.
- 210- غرر الحکم ، ص 642.
- 211- نهج البلاغه ، کلمه 216.
- 212- کافی ، ج 2، ص 306.
- 213- تحف العقول ، ص 88.
- 214- مجموعه ورام ، ج 1، ص 199.
- 215- غرر الحکم ، ص 690.
- 216- غرر الحکم ، ص 718.
- 217- غرر الحکم ، ص 644.
- 218- لذات فلسفه ، ص 222.
- 219- سيره حلبی ، ص 321.
- 220- بحار، ج 6، ص 344.
- 221- دفاع از اسلام ، ص 23.
- 222- نگاهی به تاریخ جهان ، ج 1، ص 317.

- 223- بحار، ج 6، ص 17.
- 224- نگاهی به تاریخ جهان ، ج 1، ص 323.
- 225- سوره 2، آیه 285.
- 226- شباب قریش ، ص 128.
- 227- اسد الغابه ، ج 4، ص 54.
- 228- نگاه به تاریخ جهان ، ج 1، ص 320.
- 229- غرر الحکم ، ص 407.
- 230- آداب النفس ، ج 1، ص 26.
- 231- سوره 13، آیه 11.
- 232- غرر الحکم ، ص 435.
- 233- سفینه ، خلق ، ص 411.
- 234- چه می دامن ؟ بلوغ ، ص 92.
- 235- در تربیت ، ص 69.
- 236- شادکامی ، ص 33.
- 237- غرر الحکم ، ص 552.
- 238- سوره 13، آیه 20 و 21.
- 239- غرر الحکم ، ص 87.
- 240- غرر الحکم ، ص 651.
- 241- نهج البلاغه ، کلمه 392.
- 242- حیوة الحیوان دمیری ، ج 2، ص 66.
- 243- روضه کافی ، ص 197.
- 244- امالی صدوق ، ص 145.
- 245- بحار، ج 14، ص 151.
- 246- سوره 3، آیه 190 و 191.
- 247- نهج البلاغه ، خطبه 78.
- 248- سلامت روح ، ص 99.
- 249- عقده حقارت ، ص 12.
- 250- عقده حقارت ، ص 13.

- 251- غرر الحكم ، ص 117.
- 252- مستدرک ، ج 2، ص 64.
- 253- عقده حقارت ، ص 9.
- 254- کافی ، ج 2، ص 67.
- 255- اصول روانشناسی مان ، ص 228.
- 256- سوره 6، آیه 160.
- 257- تحف العقول ، ص 319.
- 258- نهج البلاغه ، نامه 53.
- 259- روان شناسی رشد، ص 238.
- 260- غرر الحكم ، ص 343.
- 261- سلامت روح ، ص 16.
- 262- شادکامی ، ص 105.
- 263- غرر الحكم ، ص 613.
- 264- شادکامی ، ص 48.
- 265- نهج البلاغه ، نامه 18.
- 266- غرر الحكم ، ص 851.
- 267- شادکامی ، ص 51.
- 268- غرر الحكم ، ص 630.
- 269- نهج البلاغه ، کلمه 199.
- 270- شادکامی ، ص 56.
- 271- غرر الحكم ، ص 579.
- 272- مجموعه ورام ، ج 1، ص 31.
- 273- عقده حقارت ، ص 15.
- 274- شادکامی ، ص 106.
- 275- غرر الحكم ، ص 277.
- 276- سوره 75، آیه 5.
- 277- لذات فلسفه ، ص 491.
- 278- لذات فلسفه ، ص 493.

- 279- غرر الحکم ، ص 138.
- 280- لذات فلسفه ، ص 228.
- 281- راه و رسم زندگی ، ص 21 و 40.
- 282- راه و رسم زندگی ، ص 21 و 40.
- 283- مجموعه ورام ، ج 1، ص 163.
- 284- سفینه ، جلد 1، حرص ، ص 244.
- 285- نهج البلاغه ، کلمه 363.
- 286- مجموعه ورام ، ج 1، ص 169.
- 287- سفینه ، طمع ، ص 93.
- 288- سفینه ، ج 1، حرص ، ص 244.
- 289- نهج البلاغه ، کلمه 217.
- 290- کافی ، ج 2، ص 139.
- 291- اندیشه های فروید، ص 115.
- 292- لذات فلسفه ، ص 345.
- 293- اخلاق و شخصیت ، ص 278.
- 294- غرر الحکم ، ص 661.
- 295- سفینه ، ج 1، ص 654.
- 296- اندیشه های فروید، ص 119.
- 297- نهج البلاغه ، خطبه 15.
- 298- اندیشه های فروید، ص 108.
- 299- اندیشه های فروید، ص 120.
- 300- لذات فلسفه ، ص 339.
- 301- لذات فلسفه ، ص 339.
- 302- لذات فلسفه ، ص 340.
- 303- لذات فلسفه ، ص 344.
- 304- لذات فلسفه ، ص 344.
- 305- تحف العقول ، ص 321.
- 306- مستدرک ، ج 2، ص 287.

- 307- راه و رسم زندگی ، ص 64.
- 308- غرر الحکم ، ص 499 و 765.
- 309- سوره 10، آیه 83.
- 310- سوره 91، آیه 7 و 8.
- 311- کافی ، ج 1، ص 163.
- 312- سوره 90، آیه 10.
- 313- کافی ، ج 1، ص 163.
- 314- اخلاق و شخصیت ، ص 177.
- 315- مستدرک ، ج 2، ص 309.
- 316- مکارم الاخلاق ، ص 234.
- 317- روان پزشکی اجتماعی ، ص 97.
- 318- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 122.
- 319- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 54.
- 320- کتاب شباب قریش ، ص 1.
- 321- بحار، ج 6، ص 405.
- 322- بحار، ج 6، ص 415.
- 323- سیره حلبی ، ج 1، ص 375.
- 324- سیره حلبی ، ج 1، ص 378.
- 325- سیره حلبی ، ج 1، ص 378.
- 326- سرنوشت بشر، ص 185.
- 327- غرر الحکم ، ص 352.
- 328- بحار، ج 17، ص 214.
- 329- غرر الحکم ، ص 507.
- 330- روان پزشکی اجتماعی ، ص 89.
- 331- روان پزشکی اجتماعی ، ص 94.
- 332- روان پزشکی ، دکتر میر سپاسی ، ص 78.
- 333- فهرست غرر، ص 305.
- 334- مجموعه ورام ، ج 2، ص 113.

- 335- امیل ، ص 177.
- 336- روان پزشکی اجتماعی ، ص 130.
- 337- تحف العقول ، ص 456.
- 338- غرر الحکم ، ص 508.
- 339- مستدرک ، ج 2، ص 62.
- 340- نهج البلاغه ، نامه 31.
- 341- لذات فلسفه ، ص 493.
- 342- روان پزشکی کودک ، ص 33.
- 343- فهرست غرر، ص 186.
- 344- غرر الحکم ، ص 470.
- 345- کافی ، ج 2، ص 336.
- 346- سفینه ، ج 2، هوی ، ص 728.
- 347- امیدهای نو، ص 240.
- 348- روان پزشکی اجتماعی ، ص 98.
- 349- غرر الحکم ، ص 510.
- 350- غرر الحکم ، ص 664.
- 351- سوره 63، آیه 8.
- 352- نهج البلاغه ، نامه 31.
- 353- غرر الحکم ، ص 677.
- 354- تحف العقول ، ص 263.
- 355- فهرست غرر، ص 117.
- 356- لذات فلسفه ، ص 195.
- 357- اصول روان شناسی مان ، ص 158.
- 358- لذات فلسفه ، ص 199.
- 359- بحار، ج 16، ص 164.
- 360- مستدرک ، ج 2، ص 105.
- 361- مستدرک ، ج 2، ص 105.
- 362- مجموعه ورام ، ج 1، ص 57.

- 363- وسائل ، ج 4 ، ص 68.
- 364- مستدرک ، ج 2، ص 362.
- 365- غرر الحکم ، ص 70.
- 366- فهرست غرر، ص 359.
- 367- ما و فرزندان ما، ص 72.
- 368- فهرست غرر، ص 359.
- 369- شرح ابن ابی الحدید،، ج 20، کلمه 908، ص 341.
- 370- تحف العقول ، ص 489.
- 371- بحار، ج 11، ص 209.
- 372- روح القوانين ، ص 32.
- 373- مستدرک ، ج 2، ص 103.
- 374- تاریخ یعقوبی ، ص 67.
- 375- کافی ، ج 5، ص 63.
- 376- غرر الحکم ، ص 434.
- 377- مستدرک ، ج 2، ص 364.
- 378- بحار، ج 6، ص 153.
- 379- تاریخ اجتماعی ایران ، ص 86.
- 380- نهج البلاغه ، کلمه 36.
- 381- تحف العقول ، ص 266.
- 382- تاریخ یعقوبی ، ص 66.
- 383- مکارم الاخلاق ، ص 131.
- 384- مکارم الاخلاق ، ص 131.
- 385- غرر الحکم ، ص 99.
- 386- غرر الحکم ، ص 96.
- 387- سوره 2، آیه 273.
- 388- غرر الحکم ، ص 89.
- 389- فهرست غرر، ص 125.
- 390- روح القوانين ، ص 101.

- 391- روح القوانين ، ص 105.
- 392- تفسير تبيان ، ج 1، ص 864.
- 393- سورة 9، آيه 118.
- 394- غرر الحكم ، ص 90.
- 395- غرر الحكم ، ص 80.
- 396- جعفریات ، ص 236.
- 397- فهرست غرر، ص 126.
- 398- سلامت روح ، ص 58.
- 399- مستدرک ، ج 2، ص 313.
- 400- سورة 25، آيه 28.
- 401- وسايل ، ج 4، ص 207.
- 402- مستدرک ، ج 2، ص 62.
- 403- مستدرک ، ج 2، ص 62.
- 404- غرر الحكم ، ص 723.
- 405- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 57.
- 406- نهج البلاغه ، نامه 69.
- 407- ابن لهص الحديد، ج 20، كلمه 147، ص 272.
- 408- مستدرک ، ج 2، ص 65.
- 409- تجديد حیات جوانان ، ص 26.
- 410- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 54.
- 411- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 59.
- 412- غرر الحكم ، ص 695.
- 413- غرر الحكم ، ص 695.
- 414- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 55.
- 415- فهرست غرر، ص 356.
- 416- امالی صدوق ، ص 397.
- 417- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 55 و 57.
- 418- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 55 و 57.

- 419- نهج البلاغه ، نامه 31.
- 420- بحار، ج 16، ص 46.
- 421- شادكامى ، ص 75.
- 422- تاريخ يعقوبى ، ص 97.
- 423- سلامت روح ، ص 36.
- 424- فهرست غرر، ص 204.
- 425- تجديد حيات جوانان ، ص 26.
- 426- تجديد حيات جوانان ، ص 60.
- 427- اطلاعات ، شماره 12565.
- 428- تحف العقول ، ص 201.
- 429- چه مى دامن ؟ بلوغ ، ص 52.
- 430- غرر الحكم ، ص 422.
- 431- فهرست غرر، ص 83.
- 432- مستدرک ، ج 2، ص 64.
- 433- وسايل ، ج 3، ص 205.
- 434- سفينة البحار، سبب ، ص 592.
- 435- بحار، ج 17، ص 217.
- 436- تحف العقول ، ص 323.
- 437- جوامع الحكايات ، ص 6.
- 438- وسايل ، ج 3، ص 203.
- 439- وسايل ، ج 3، ص 206.
- 440- اطلاعات ، شماره 12579.
- 441- مستدرک ، ج 2، ص 65.
- 442- تحف العقول ، ص 316.
- 443- غرر الحكم ، ص 671.
- 444- غرر الحكم ، ص 811.
- 445- امالى صدوق ، ص 397.
- 446- سوره 7، آيه 10.

- 447- تحف العقول ، ص 37.
- 448- ارشاد مفید، ص 141.
- 449- کافی ، ج 5، ص 88.
- 450- تحف العقول ، ص 445.
- 451- کافی ، ج 5، ص 76.
- 452- محجة البيضاء، ج 3، ص 147.
- 453- اسد الغابه ، ج 2، ص 269.
- 454- بحار، ج 23، ص 6.
- 455- بحار، ج 17، ص 18.
- 456- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 78.
- 457- محجة البيضاء، ج 3، ص 143.
- 458- سفینه ، غنی ، ص 327.
- 459- عقل کامل ، ص 168.
- 460- زمينه جامعه شناسی ، ص 190.
- 461- محجة البيضاء، ج 3، ص 140.
- 462- کافی ، ج 5، ص 72.
- 463- کافی ، ج 5، ص 72.
- 464- عقل کامل ، ص 169.
- 465- زمينه جامعه شناسی ، ص 288.
- 466- انسان ناشناخته ، ص 69.
- 467- روضه کافی ، ص 177.
- 468- راه و رسم زندگی ، ص 149.
- 469- راه و رسم زندگی ، ص 150.
- 470- بحار، ج 17، ص 101.
- 471- انسان ناشناخته ، ص 305.
- 472- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 102.
- 473- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 104.
- 474- شادکامی ، ص 91.

- 475- سفینه ، یسر، ص 732.
- 476- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 105.
- 477- شادکامی ، ص 177.
- 478- شادکامی ، ص 178.
- 479- سلامت روح ، ص 28.
- 480- اندیشه های فروید، ص 58.
- 481- بحار، ج 17، ص 182.
- 482- لذات فلسفه ، ص 87.
- 483- لذات فلسفه ، ص 89.
- 484- شادکامی ، ص 178.
- 485- سلامت روح ، ص 28.
- 486- محجة البيضاء، ج 4، ص 33.
- 487- مجموعه ورام ، ص 23.
- 488- چه می دانم ؟ بلوغ ، ص 83.
- 489- بیکاری ، ص 126.
- 490- بیکاری ، ص 131.
- 491- بحار، ج 23، ص 6.
- 492- تحف العقول ، ج 489.
- 493- وسائل ، ج 4، ص 101.
- 494- سوره 11، آیه 61.
- 495- سوره 22، آیه 65.
- 496- امیدهای نو، ص 41.
- 497- سوره 31، آیه 20.
- 498- سوره 45، آیه 12 و 13.
- 499- سوره 45، آیه 12 و 13.
- 500- زمینه جامعه شناسی ، ص 277.
- 501- لذات فلسفه ، ص 86.
- 502- امیدهای نو، ص 35.

- 503- زمينه جامعه شناسي ، ص 281.
- 504- اميدهاي نو، ص 36.
- 505- مستدرک ، ج 2، ص 426.
- 506- بحار، ج 23، ص 20.
- 507- وسائل ، ج 4، ص 103.
- 508- بحار، ج 23، ص 20.
- 509- کافي ، ج 5، ص 89.
- 510- کافي ، ج 5، ص 89.
- 511- کافي ، ج 6، ص 286.
- 512- کافي ، ج 6، ص 286.
- 513- لذات فلسفه ، ص 236.
- 514- لغت نامه دهخدا، (ص)، صاحب الزنج ، ص 31.
- 515- تنمة المنتهى ، ص 380.
- 516- کافي ، ج 6، ص 302.
- 517- سفينه ، ج 1، ص 196.
- 518- زمينه جامعه شناسي ، ص 285.
- 519- اميدهاي نو، ص 36.
- 520- اميدهاي نو، ص 34.
- 521- جامعه شناسي ، ص 280 و 283.
- 522- شرح ابن ابى الحديد، ج 20، کلمه 98، ص 267.
- 523- غرر الحکم ، ص 697.
- 524- فهرست غرر، ص 265.
- 525- شرح ابن ابى الحديد، ج 20، کلمه 817، ص 333.
- 526- اميدهاي نو، ص 39.
- 527- اميدهاي نو، ص 41.
- 528- غرر الحکم ، ص 444.
- 529- اميدهاي نو، ص 38.
- 530- فهرست غرر، ص 269.

- 531- اندیشه های نهرو، ص 224.
- 532- فهرست غرر، ص 126.
- 533- اخلاق و شخصیت، ص 139.
- 534- زمینه جامعه شناسی، ص 288.
- 535- تحف العقول، ص 387.
- 536- کافی، ج 1، ص 48.
- 537- رشد و زندگی، ص 272.
- 538- فهرست غرر، ص 316.
- 539- سوره 47، آیه 14.
- 540- فهرست غرر، ص 157.
- 541- بحار، ج 17، ص 208.
- 542- غرر الحکم، ص 245.
- 543- فهرست غرر، ص 157.
- 544- جامعه شناسی، ص 291.
- 545- بحار، ج 17، ص 208.
- 546- جامعه شناسی، ص 286.
- 547- جامعه شناسی، ص 299.
- 548- جامعه شناسی، ص 301.
- 549- اندیشه های نهرو، ص 219.
- 550- اندیشه های نهرو، ص 223.
- 551- اندیشه های نهرو، ص 223.
- 552- سوره 96، آیات 6 و 7.
- 553- مجموعه ورام، ج 1، ص 132.
- 554- لذات فلسفه، ص 96.
- 555- جامعه شناسی، ص 301. 556- کافی، ج 5، ص 87.
- 557- غرر الحکم، ص 775.
- 558- فهرست غرر، ص 358.
- 559- جامعه شناسی، ص 303.

- 560- اخلاق و شخصیت ، ص 152.
- 561- غرر الحکم ، ص 494.
- 562- جامعه شناسی ، ص 303.
- 563- راه و رسم زندگی ، ص 17.
- 564- وسائل ، ج 3، ص 177.
- 565- مستدرک ، ج 2، ص 22.
- 566- مجله تندرست ، شماره 6، سال 22.
- 567- مکارم الاخلاق ، ص 124.
- 568- مستدرک ، ج 2، ص 22.
- 569- انسان ناشناخته ، ص 220.
- 570- راه و رسم زندگی ، ص 36.
- 571- بحار، ج 15، قسمت 2، ص 236.
- 572- فهرست غرر، ص 199.
- 573- مستدرک ، ج 2، ص 517.
- 574- وسائل ، ج 4، ص 231.
- 575- مبسوط، سبق و رمایه .
- 576- وسائل ، ج 4، ص 231.
- 577- مستدرک ، ج 2، ص 516.
- 578- جعفریات ، ص 98.
- 579- لذات فلسفه ، ص 492.
- 580- روزنامه کیهان ، شماره 7060.
- 581- جامعه شناسی ، ص 297.
- 582- سوره 9، آیه 128.
- 583- مجموعه ورام ، ج 1، ص 12.
- 584- غرر الحکم ، ص 212.
- 585- غرر الحکم ، ص 271.
- 586- سوره 103.
- 587- کافی ، ج 2، ص 164.

- 588- مکارم الاخلاق ، ص 71.
- 589- کافی ، ج 2، ص 163.
- 590- ارشاد مفید، ص 143.
- 591- روضه کافی ، ص 153.
- 592- اعجاز و روان کاوی ، ص 1.
- 593- سوره 30، آیه 41.
- 594- سوره 13، آیه 11.
- 595- اعجاز روان کاوی ، ص 4.
- 596- مستدرک ، ج 2، ص 67.
- 597- وسائل ، ج 3، ص 207.
- 598- کافی ، ج 2، ص 164.
- 599- غرر الحکم ، ص 816.
- 600- امالی ، صدوق ، ص 118.
- 601- سوره 76، آیه 9.
- 602- سفینه ، ج 2، لها، ص 519.
- 603- بحار، ج 17، ص 256.
- 604- نهج البلاغه ، خطبه 33.
- 605- اندیشه های نهرو، ص 219.
- 606- اندیشه های نهرو، ص 222.
- 607- غرر الحکم ، ص 781.
- 608- تحف العقول ، ص 52.
- 609- روزنامه کیهان ، شماره 7533.
- 610- روزنامه اطلاعات ، شماره 12857.
- 611- روزنامه کیهان ، شماره 7434.
- 612- سوره 30، آیه 7.
- 613- انسان ناشناخته ، ص 39.
- 614- راه و رسم زندگی ، ص 33.
- 615- سوره 41، آیه 53.

- 616- سورہ 20، آیہ 124.
- 617- مجلہ روانیہ شکی ، سال دوم ، شماره اول ، ص 8.
- 618- مکارم الاخلاق ، ص 77.
- 619- سورہ 2، آیہ 219.
- 620- غرر الحکم ، ص 631.
- 621- روضہ کافی ، ص 152.
- 622- سورہ 7، آیہ 28.
- 623- فہرست غرر، ص 357.
- 624- علوم جنایی ، دکتر کی نیا، ص 970.
- 625- علوم جنایی ، ص 970.
- 626- سورہ 5، آیہ 91.
- 627- علوم جنایی ، ص 857.
- 628- اعجاز روان کاوی ، ص 212.
- 629- بحار، ج 2، ص 25.
- 630- بحار، ج 16، ص 162.
- 631- علوم جنایی ، ص 831.
- 632- علوم جنایی ، ص 843.
- 633- اعجاز روان کاوی ، ص 212.
- 634- علوم جنایی ، ص 846.
- 635- مستدرک ، ج 3، ص 137.
- 636- علوم جنایی ، ص 840.
- 637- مستدرک ، ج 3، ص 139.
- 638- کافی ، ج 6، ص 403.
- 639- علوم جنایی ، ص 837.
- 640- کافی ، ج 6، ص 405.
- 641- علوم جنایی ، ص 841.
- 642- مستدرک ، ج 3، ص 141.
- 643- کافی ، ج 6، ص 408.

- 644- کافی ، ج 6، ص 409.
- 645- علوم جنایی ، ص 855.
- 646- روزنامه کیهان ، شماره 7568.
- 647- راه و رسم زندگی ، ص 91.
- 648- کافی ، ج 5، ص 347.
- 649- مستدرک ، ج 2، ص 538.
- 650- لثالی الاخبار، ص 267.
- 651- علوم جنایی ، ص 863.
- 652- مستدرک ، ج 3، ص 137.
- 653- مستدرک ، ج 3، ص 137.
- 654- علوم جنایی ، ص 853.
- 655- علوم جنایی ، ص 851.
- 656- علوم جنایی ، ص 849.
- 657- علوم جنایی ، ص 834.
- 658- علوم جنایی ، ص 971.
- 659- کافی ، ج 6، ص 400.
- 660- کافی ، ج 6، ص 398.
- 661- بحار، ج 11، ص 115.
- 662- کافی ، ج 5، ص 122.
- 663- روزنامه اطلاعات ، شماره 10071.
- 664- لغت نامه دهخدا، قمار، ص 466.
- 665- مستدرک ، ج 2، ص 436.
- 666- تفسیر مجمع البیان ، ج 3، ص 239.
- 667- وسائل ، ج 4، ص 117.
- 668- دائرة المعارف فرید وجدی ، ج 7، قمار، ص 944.
- 669- غرر الحکم ، ص 854.
- 670- روزنامه کیهان ، شماره 7826.
- 671- روزنامه کیهان ، شماره 7871.

672- روزنامه اطلاعات ، شماره 12812.

673- روزنامه اطلاعات ، شماره 7866.

674- روزنامه اطلاعات ، شماره 11853.

675- فهرست غرر، ص 358.

فهرست مطالب

2	مقدمه
4	جوان و احراز شخصیت
6	شخصیت چیست
19	شخصیت اجتماعی و صفات اخلاقی
39	کامیابی و بهره مندی
43	کشش های اجتماعی
46	غوغای اجتماعی
51	آداب و رسوم اجتماعی
55	شخصیت عادی یا انقلابی جوان
57	آگاهی از تحولات و تکامل زمان
72	تغییر شخصیت جوان
97	تریت صحیح و ثمر بخش
103	در دوران شباب
108	تندروی در اعمال غریزه جنسی
123	حذف و اغماض از وجدان اخلاقی
140	جوان و عزت نفس
147	در حکومت های استبدادی
156	شرافت اخلاقی و عزت نفس
159	جوان و رفاقت
188	پدیده صنایع خودکار

190.....	جوان و دنیای ماشین
209.....	جوان و ساعات فراغت
224.....	جوان و دگر دوستی
255.....	پاورقی ها
280.....	فهرست مطالب